

اجوبه المسائل

عنوان: اجوبه المسائل

(پاسخ پرسشهای امتحانات حوزه علمیه کابل و مزار شریف)

مؤلف: محمد باقر فاضلی - بهسودی

مراکز پخش: دفتر آیه الله العظمی محقق کابلی (مدظله العالی)

قم، کابل، مزار شریف، وهرات

اجوبه المسائل

مقدمه:

بخش اول : ادبیات

بخش دوم : منطق و فلسفه

بخش سوم : اصول

بخش چهارم : فقه

اجوبة المسائل

▲ اجوبة المسائل

اجوبة المسائل

(پاسخ پرسشهای امتحانات حوزه علمیه کابل و مزار شریف)

محمد باقر فاضلی — بهسودی

مراكز پخش: دفتر آية الله العظمى محقق كابلې (مدظله العالی)

قم، کابل، مزار شریف، وهرات.

این کتاب که در پیش رو دارید، سومین اثر ارزشمند برادر ارجمند، جناب حجّة الاسلام و المسلمین فاضلی (کوه بیرونی) دام عزّه می باشد که در دسترس طلاب و محصلین علوم دینی قرار داده شده است.

بحمدالله این اثر همانند همانند دو اثر قبلی ایشان ۱- کتاب «القواعد والفروق» ۲- «کتاب مباحث الصریفیه» برای همه طلاب و دانش پژوهان علوم حوزوی در سطوح مختلف علمی مفید و قابل استفاده می باشد.

از ویژگی این کتاب این است که سؤالات و پاسخ آن به گونه ای طرح شده که از نظر فنی متناسب با اوضاع، احوال و شرایط تحصیلی محصلین عزیز می باشد، نه آن چنان سخت و پیچیده که صعب الوصول باشد و نه آن چنان سطحی و ساده که نتایج آزمون را از ارزش بیاندازد. خیر الامور وحدّ وسط رعایت شده که یک آزمون خوب و قابل قبول، آن را می طلبد.

مطالعه این کتاب بنفسه برای توسعه معلومات و آماده سازی ذهنی محصلین در آزمونها و امتحانات در چهار بخش تحصیلی «ادبیات»، «منطق و حکمت»، «فقه» و «اصول» خیلی مفید و مؤثر است، گرچه ممکن است اکتفا به این معلومات محصلین را به نتیجه مطلوب نرساند چون طبعاً همه ساله سؤالات جدیدی مطرح خواهد شد که جواب جدیدی می خواهد، ولی به طور قطع کمک و راهنمای خوبی خواهد بود.

بهر حال تدوین و تهیه این کتاب ارزشمند توسط برادر عزیزم جناب استاد فاضل (دام عزّه) عضو ارشد بخش استفتائات مرجع عالیقدر، حضرت آیه الله العظمی محقق کابلی (مدّه ظلّه العالی)، خدمت بزرگی است برای دانش پژوهان و جویندگان علم و دانش، در سطوح مختلف.

از زحمات حضرت ایشان نهایت تشکر و قدر دانی می شود. خداوند متعال بر توفیقات ایشان بیش از پیش بیفزاید. امید است در آینده نیز هم چنان شاهد تألیفات سودمند ایشان باشیم.

و من الله التوفیق

مسؤل دفتر قم: محمد حسن عارفی «بهسودی»

حوزه علمیّه قم ۱۳۸۸/۳/۱

مقدمه:

▲ مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين محمد و آله الطاهرين.

قال رسول الله ﷺ: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»؛

داناترین مردم کسانی هستند که علم دیگران را به علم خود بیفزایند.

کتابی که پیش روی شماست پاسخ به سؤالات امتحانی سالانه ی حوزه علمیّه کابل و مزار شریف است، که در طول چهار سال از طریق دفتر مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی محقق کابلی (مد ظله العالی) بر گزار شده است ، و بنده افتخار طرح سؤالات و تصحیح نمرات را در این سال ها به عهده داشتم.

برخی از سروران پیشنهاد کردند که این سؤالات جمع آوری شود، همراه با پاسخ به صورت کتاب در آید، تا برای طلاب محترم کابل و مزار شریف و دیگران سودمند باشد.

لذا مجموع سؤالات که در طی این چهار سال (۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸) برای امتحانات اصلی و تجدیدی در یازده پایه (جامع المقدمات، سیوطی، مغنی باب رابع، مختصر المعانی، المنطق، اصول فقه، شرح لمعه، بدایة الحکمة، نهاية الحکمة، رسائل، مکاسب و کفایة الاصول) طرح شده بود، توسط برادر پر تلاش مان، مدیر محترم مدرسة جامعة الاسلام آقای محمد علی رجایی جمع آوری و تنظیم گردید و بنده خواستم برای بالا بردن سطح آگاهی طلاب محترم، بعض سؤالات دیگر را که نیاز به توضیح و تحلیل داشت هم اضافه کردم و جواب های سؤالات را به طور خلاصه از متن کتابها تهیه و در چهار بخش: ادبیات، منطق و حکمت، اصول و فقه ضمیمه کنم تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

توجه:

اینگونه پرسش و پاسخ در فراگیری مطالب و صرفه جویی در وقت برای طلاب بسیار مفید و سودمند است، ولی به این مقدار از برداشت اکتفا نکنند، توجه بیشتر به تحقیق و کاوش در مطالب متن کتاب نمایند، تا ورزیدگی فکری در مسائل علمی پیدا کنند.

حوزه علمیه قم

محمد باقر فاضلی

۱۳۸۷/۱۲/۲۲

بخش اول : ادبیات

▲ بخش اول : ادبیات

س ۱: مصدر را لغتاً و اصطلاحاً معنی کنید.

ج: مصدر در لغت: بازگشتن گاه، جای بازگشتن، محل صدور و بازگشتن گاو، شتر و گوسفند را گویند و در اصطلاح صرفیین: المصدر ما یصدر عنه الفعل او شبهه. یعنی مصدر آن است که فعل مانند ضرب و یضرب یا شبه فعل مانند ضارب و مضروب از آن صادر شود.

س ۲: علم نحو را تعریف نمایید.

ج: النحو علم بقوانین الفاظ العرب من حیث الاعراب و البناء. علم نحو آگاهی پیدا کردن به قوانین الفاظ عرب است از جهت اعراب و بناء.

س ۳: قوانین را لغتاً و اصطلاحاً معنی نمایید.

ج: قوانین جمع قانون، قانون در لغت وضع شده برای مسطر کتابت (خط کش) و در اصطلاح: قضیه کلیه تُعرفُ منها أَحْکامُ جُزْئِیَّاتِ مَوْضُوعِهَا كَقَوْلِ النُّحَاةِ كُلُّ فَاعِلٍ مَرْفُوعٌ. یعنی: قضیه کلیه ای که از آن احکام جزئیاتش بدست می آید مثل: کل فاعل مرفوع و کل مفعول منصوب در هر کجا که فاعل باشد آن را رفع می دهیم، و هر کجا مفعول باشد آن را نصب می دهیم.

س ۴: وجه انحصار کلمه را به اسم، فعل و حرف بیان نمایید.

ج: دلیل بر انحصار کلمه به این سه دو تاست:

اول: دلیل عقلی است، برای اینکه کلمه یا دلالت بر معنی می‌کند فی حد نفسه یا نه، اگر دلالت نکند حرف است اگر دلالت کند، یا مقترن به یکی از زمان‌های سه گانه (ماضی، حال و استقبال) است یا نه، اگر مقترن باشد فعل است و اگر دلالت بر زمان نکند حرف است.

دوم: استقراء است: کسانی که کلمات عرب را تتبع کردند، دیدند کلمه از سه حال خارج نیست.

س ۵: این جمله را در تعریف کلمه توضیح دهید: لَفْظٌ مُسْتَقِلٌّ دَالٌّ بِالْوَضْعِ تَحْقِيقاً أَوْ تَقْدِيرًا أَوْ مَنَوِيٌّ مَعَهُ كَذَلِكَ.

ج: ابن مالک در کتاب تسهیل کلمه را اینگونه تعریف کرده است: کلمه لفظی است مستقل که دلالت می‌کند بالوضع (نه بالطبع و بالعقل) بر معنی. لفظی که دلالت بر معنی دارد یک مرتبه تحقیقی و مذکور است مثل: زَيْدٌ قَائِمٌ. یک مرتبه تقدیری است مثل: نَعَمْ الرَّجُلُ زَيْدٌ أَيْ نَعَمْ الرَّجُلُ هُوَ زَيْدٌ (بنا بر یکی از سه قول) یا منوی بالفظ تحقیقی است مثل: ضَمِيرٌ فِي زَيْدٍ قَائِمٌ. و یا منوی بالفظ تقدیری است مثل: إِنَّكَ بَإِذَا ضَرَبْتَ زَيْدًا؟ كَوَيْدٌ عَمْرُوٌّ يَعْنِي عَمْرُوٌّ يَضْرِبُ. آنکه منوی است فرق نمی‌کند واجب الحذف باشد مثل فاعل در اِضْرِبْ و یا جایز الحذف باشد مثل ضمیر در زَيْدٌ ضَرَبَ.

س ۶: فرق کلام و جمله را توضیح دهید.

ج: بین کلام و جمله از نسب اربعه عموم و خصوص مطلق است: هر کلام جمله است و بعضی جمله کلام نیست مثل فعل شرط: إِنْ قَامَ زَيْدٌ، برای اینکه کلام آن است که مفید باشد ولی جمله آن است که از چند کلمه فراهم شده باشد چه معنای آن مفید باشد یا نه.

س ۷: اسباب بناء اسم را ذکر کنید.

ج: اسباب بناء پنج تاست:

۱- شباهت وضعی: مثل اسم‌هایی که یک حرفی یا دو حرفی وضع شده باشد، در وضع خود شباهت به حروف می‌رساند (برای اینکه وضع حروف هم غالباً بر یک حرف و دو حرف است) مثل: جَيْتَنَا.

۲- شباهت معنوی: اسم متضمن معنایی از معانی حروف باشد مثل متی که متضمن معنی ان شرطیه و یا همزه استفهام است.

۳- شباهت استعمالی: اسمی که خاصیتی از خصایص حروف را داشته باشد مثل اینکه اسم نایب از فعل واقع شود در عمل مانند اسماء افعال که عامله است و غیر معموله، چنانچه حروف عامل واقع می‌شود و معمول قرار نمی‌گیرد.

۴- شباهت افتقاری: مثل اینکه اسم حقیقتاً احتیاج به جمله پیدا کند مانند موصولات، چنانچه حروف در دلالت کردن بر معنی احتیاج به اسم و فعل دارد.

۵- شباهت اهمالی: مثل فواتح سور (حروفی که در اول سوره‌ها قرار دارد) در حقیقت آن‌ها اسم‌هایی هستند که شباهت می‌رسانند به حروف مهمله در اینکه عامل و معمول واقع نمی‌شوند.

س ۸: بین شباهت مدنی و غیر مدنی چه فرق است؟

ج: شباهت مدنی آن است که اسم به حرف شباهت برساند و معارض نداشته باشد. شباهت مدنی موجب بناء اسم می‌شود، ولی شباهت غیر مدنی آن است که معارض دارد که اقتضاء اعراب می‌کند، سبب اعراب و سبب بناء با هم تعارض می‌کنند و تساقط، اسم بر می‌گردد به اصلش و اصل در اسماء اعراب است مثل ای استفهامیه و شرطیه که شباهت می‌رساند در معنی به حروف (همزه استفهام و ان شرطیه) لازم الاضافه بودن ای اقتضاء دارد اعراب را و مانع از مبنی شدن ای می‌شود.

س ۹: اسم ذات و اسم معنی را توضیح دهید.

ج: اسم اگر وضع شد برای ذات مانند زید آن را اسم ذات و اسم عین گویند و اگر وضع شد برای حدث آن را اسم معنی گویند مثل ضرب.

س ۱۰: اسم منقوص و اسم مقصور را بیان نمایید.

ج: در اصطلاح نحویین مراد از منقوص اسمی است که در آخرش یاء خفیفه لازمه ما قبل مکسور باشد مثل مُرْتَقِی و مقصور اسمی است که در آخرش الف لازمه باشد مثل مصطفی در اولی رفع و جر تقدیری است و نصبش به فتح یاست، در اسم مقصور در هر سه حالت اعراب تقدیری است.

س ۱۱: علائم جر را ذکر کنید.

ج: علامت جر سه تاست: کسره (در اسم مفرد و جمع مکسری که منصرف باشند و جمع مؤنث سالم)، یاء (در اسماء سته، تثنیه و جمع) و فتحه (در غیر منصرف).

س ۱۲: اگر تثنیه و جمع از خواص اسم است چگونه فعل تثنیه و جمع ساخته می شود مانند ضَرَبَا و ضَرَبُوا؟

ج: در ضربا و ضربوا فعل تثنیه و جمع نیست بلکه فاعل تثنیه و جمع است و اگر برای فعل مثنی و جمع گویند به اعتبار فاعل است.

س ۱۳: غَرَّة را لغتاً و اصطلاحاً معنی کنید.

ج: غَرَّة در لغت سپیدی پیشانی اسب که بیش از درهم باشد و در اصطلاح اول هر شیئی را غَرَّة گویند.

س ۱۴: انواع اعراب و بناء را ذکر کنید.

ج: انواع اعراب چهار تاست: رفع، نصب، جر و جزم و انواع بناء هم چهار تاست: ضَمَّة، کسره، فتحه و سکون.

س ۱۵: فعل مضارع چرا بر خلاف اصل معرب شده؟

ج: از آن جهت که فعل مضارع، مثل اسم است، معانی مختلفه بر او وارد می شود، شباهت به اسم می رساند و لذا اعراب داده می شود. مگر در صورتی که متصل شود به نون اناث که مبنی بر سکون می شود و یا متصل شود به نون تأکید که مبنی بر فتحه می شود (مثل: يَضْرِبْنَ و يَضْرِبَنَّ).

بصریین می گویند که فعل مضارع از سه جهت شباهت می رساند به اسم لذا معرب شده، چنانچه شباهت اسم به حروف موجب بناء می شود، شباهت فعل به اسم موجب اعراب می شود:

۱- فعل مضارع مشترک بین حال و استقبال است و گاهی اختصاص پیدا می‌کند به وسیله سین و سوف به حال یا استقبال چنانچه اسم مثل رجل عمومیت دارد برای هر مرد اطلاق می‌شود و گاهی به وسیله الف و لام اختصاص پیدا می‌کند به یک مرد مثل الرجل.

۲- لام ابتداء داخل می‌شود بر فعل مضارع مثل: انَّ زيدا لیقوم. همانطور که لام ابتداء بر سر اسم داخل می‌شود مثل: انَّ زيدا لقائمٌ.

۳- فعل مضارع شباهت می‌رساند به اسم فاعل در حرکات و سکنات خود مثل یَضْرِبُ و ضاربٌ که حرف اول در هر دو مفتوح است، حرف دوم در هر دو ساکن است، حرف سوم در هر دو مکسور است و حرف چهارم در هر دو مرفوع است.

س ۱۶: علائم رفع، نصب و جر و جزم را ذکر نمایید.

ج: علامت رفع چهار تاست: ضمّه، الف، واو، و نون مثل: جائی زیدٌ، قامَ زیدان، ذهبَ زیدون و یفعلان.

علائم نصب پنج تاست: فتحه، الف، یاء، کسرة و حذف نون مثل: رأیتُ زیداً، رأیتُ اباه، رأیتُ زیدین، رأیتُ مسلمات و زیدان لن یفعلا.

علائم جر سه تاست: کسرة، یاء و فتحه مثل: مررتُ بزید، مررتُ باییه و مررتُ باحمد.

علائم جزم دو تاست: سکون و حذف. سکون علامت جزم است در فعل مضارع صحیح مثل: لم یَضْرِبْ و حذف علامت جزم است در فعل مضارع معتل و در افعال خمسة (یفعلان، تفعلان، یفعلون، تفعلون و تفعلین) مثل: لم یرم و لم یفعلا.

س ۱۷: استطراد را لغتاً و اصطلاحاً معنی کنید.

ج: استطراد در لغت: صید بدون قصد، گریختن از پیش دشمن برای فریب دادن او و در اصطلاح ذکر مطالبی که خارج از بحث است و مناسب بحث باشد.

س ۱۸: اقسام معارف را بیان کنید.

ج: معارف شش تاست: ضمائر، علم، اسم اشاره، مضاف به معرفه، مُحَلّی به أَل و موصولات.

چنانچه در شعر ذکر شده:

معارف شش بود، مضمّر، اضافه علم، ذو الّام، موصول، اشاره

س ۱۹: اگر اسم فاعل به معنی ماضی باشد چرا عمل فعل خود را نمی‌کند؟

ج: اسم فاعل به خاطر شباهت رساندن به فعل مضارع در زمان (که حال و استقبال باشد) عمل می‌کند و اگر به معنی ماضی باشد شباهت به فعل مضارع نمی‌رساند.

س ۲۰: فرق بین اسم فاعل و صفت مشبّه را ذکر کنید.

ج: اسم فاعل و صفت مشبّه از چند جهت با هم فرق دارند:

۱- اسم فاعل هم از فعل لازم مشتق می‌شود و هم از فعل متعدی (ذاهبٌ و ضاربٌ) صفت مشبّه از فعل لازم مشتق می‌شود نه از فعل متعدی مثل حسنٌ.

۲- اسم فاعل صله أَل واقع می‌شود ولی صفت مشبّه صله أَل واقع نمی‌شود.

۳- در عمل اسم فاعل زمان شرط است که باید به معنی حال یا استقبال باشد ولی در عمل صفت مشبّه زمان شرط نیست.

۴- اسم فاعل عمل می‌کند عمل فعل خود را چه لازم باشد و یا متعدی ولی صفت مشبیه مخالف فعلش می‌باشد در عمل، فعلش لازم است اما صفت مشبیه نصب می‌دهد اسم ما بعدش را بنا بر تشبیه به مفعول اگر آن اسم معرفه باشد و بنا بر تمییز اگر آن اسم نکره باشد.

۵- اسم فاعل مثل مضارع است در حرکات و سکنات مثل: ضاربٌ و یضربُ. ولی صفت مشبیه چنین نیست مثل: حَسَنٌ و یَحْسَنُ.

س ۲۱: وجه تسمیه صفت مشبه را ذکر کنید.

ج: از آن جهت که شباهت می‌رساند به اسم فاعل در افراد و تننیه و جمع و تذکیر، تأنیث، صفت مشبه گویند.

س ۲۲: مختصات اسم و فعل و حرف را بیان کنید.

ج: آنچه اختصاص به اسم دارد عبارت است از: جر، منادی، الف و لام (معرفه)، تنوین و تشبیه و جمع و مسند الیه.

مختصات فعل عبارت است از: قد، لم، تاء تأنیث و نون تأکید.

و اگر مختصات اسم و فعل در کلمه نباشد آن کلمه حرف است.

س ۲۳: در چند مورد تأخیر فاعل از مفعول واجب است؟

ج: در سه مورد تأخیر فاعل از مفعول لازم است:

۱- در جایی که فاعل بعد از الّا یا بعد از معنی الّا واقع شود مثل: ما ضَرَبَ عمرواً الاّ زیدُ، انّما ضَرَبَ عمرواً زیدُ.

۲- در جایی که متصل شود به فاعل ضمیر مفعول مثل: زانَ نورهُ الشَّجَرِ.

۳- در جایی که ضمیر مفعول متصل شود به فعل و فاعل منفصل از فعل با شد مثل: ضَرَبَکَ زیدُ.

س ۲۴: اسباب منع صرف اسم را بیان کنید (اسبایی که باعث غیر منصرف شدن اسم می‌شود)

ج: اسباب منع صرف نه تاست: عجمه، عدل، و صف، تأنيث، معرفه، جمع، تركيب، وزن فعل و الف و نون زائدتان.

س ۲۵: در چند جا جر اسم غير منصرف به كسره مي آيد؟

ج: در دو جا غير منصرف جرش به كسره است:

۱- در صورت اضافه ۲- در صورتی كه معرفّ به الف و لام باشد مثل: مررتُ باحمدكم و مررتُ بالاحمد.

س ۲۶: در قرآن كريم سلاسل چگونه نصب داده شده با اينكه غير منصرف است؟ سَلاسلٌ و اَغْلالاً.

ج: از باب تناسب تنوين داده شده، چنانچه در شعر از باب ضرورت تنوين داده مي شود.

س ۲۷: اوزان صيغه منتهى الجموع را ذكر كنيد.

ج: دو وزن دارد: مفاعل و مفاعيل مثل: مساجد و مصاييح.

س ۲۸: در چه مواردی فعل واجب التانيث است؟

ج: در دو مورد واجب است تأنيث فعل:

اول: در جايی كه فاعل اسم ظاهر و مؤنث حقيقي باشد مثل: قامت هند.

دوم: در جايی كه فاعل ضمير باشد و عود كند به مؤنث حقيقي (هند قامت) و يا به مؤنث مجازی (الشمس طلعت).

س ۲۹: فرق بين علم جنس و اسم جنس را توضيح دهيد.

ج: علم جنس مثل اسامة وضع شده برای معنی مقيد به حضور در ذهن و اسم جنس مانند اسد وضع شده برای معنی

من حيث هو، هو بدون اينكه مقيد به حضور در ذهن باشد.

دوم دلالت علم جنس بر يك فرد تضمنی است ولی دلالت اسم جنس بر يك فرد مطابقی است.

سوم علم جنس مثل علم شخص است از نظر حکم که صفت او معرفه آورده می شود و در اول کلام واقع می شود مانند علم شخص.

س ۳۰: اضافه لفظیه و معنویه را توضیح دهید.

ج: اضافه لفظیه آن است که مضاف صفت (اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه) باشد، اضافه شود به سوی معمولش مثل ضارب زید و حسن الوجه.

اضافه معنویه آن است که مضاف صفت نباشد مثل: غلام زید و اگر صفت باشد اضافه به سوی معمولش نشده باشد مثل: مصارعُ مصر. مصارع صفت است، اضافه شده به سوی غیر معمولش که مصر باشد، معمول مصارع اهل مصر است.

س ۳۱: فرق بین اضافه لفظیه و معنویه چیست؟

ج: اضافه لفظیه فائده تخفیف می کند ولی اضافه معنویه فائده تعریف می کند در صورتی که اضافه شود به معرفه مثل غلام زید و فائده تخصیص می کند اگر اضافه شود به سوی نکره مثل: غلام رجل.

س ۳۲: دوال اربعه را نام ببرید.

ج: عُقْد (بند انگشتان)، نصب (علامت ها)، خطوط و اشارات.

س ۳۳: حروف تنبیه را بیان کنید.

ج: حروف تنبیه سه تاست: أَلَا، أَمَا و هَا مِثْل: أَلَا لَا تَفْعَلْ و أَمَا لَا تَضْرِبْ و هَا زَيْدٌ قَائِمٌ.

س ۳۴: دو صیغه ی فعل تعجب را ذکر نمایید.

ج: مَا أَفْعَلُهُ و أَفْعَلْ بِهِ: مَا أَحْسَنَ زَيْدًا و أَحْسَنَ بَزِيدٍ.

س ۳۵: اسم تفضیل چند وزن دارد؟

ج: اسم تفضیل دو وزن دارد: أَفْعَلُ برای مذکر و فُعْلَى برای مؤنث مثل: اکبر و کبری، اصغر و صغری.

س ۳۶: موصولات حرفی را نام ببرید.

ج: موصولات حرفی بنا بر قول مشهور پنج تاست:

أَنَّ، أَنْ، مَا، كَيْ و لَوْ. موصولات حرفی با صله خود تأویل به مصدر می‌رود.

س ۳۷: اگر اسم معرف به الف لام بعد از اسم اشاره واقع شود چه اعرابی داده می‌شود؟

ج: همان اعراب اسم اشاره را داده می‌شود بنا بر بیانیت و یا بدلیت.

س ۳۸: پنج مورد از یازده مورد که واجب است اِنَّ کسره داده شود بیان کنید.

ج: ۱- ابتداء کلام مثل: اِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ؛ ۲- بعد از قول کقوله تعالی: يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ؛ ۳- بعد از موصول مثل: رَأَيْتُ الَّذِي اِنَّ ابَاهُ الْمَاجِدُ؛ ۴- در صورتی که بعد از خبر ان لام واقع شده باشد مثل: اِنَّ زَيْدًا لَّقَائِمٌ؛ ۵- بعد از قسم مثل: وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. بعد از ثَمَّ و کلا، امر، نهی، دعاء و نداهم کسره داده می‌شود.

س ۳۹: مواردی که واجب است اَنْ فتحه داده شود ذکر نمایید.

ج: ۱- در جایی که فاعل واقع شود مثل: بَلَّغْنِي اَنْ زَيْدًا قَائِمٌ.

۲- در جایی که مفعول واقع شود مثل: كَرِهْتُ اَنَّكَ قَائِمٌ.

۳- مضاف الیه واقع شود مثل: اَعْجَبَنِي اِسْتِهَارُ اَنَّكَ فَاضِلٌ.

۴- مبتدا واقع شود مثل: عِنْدِي اَنَّكَ قَائِمٌ.

۵- مجرور واقع شود مانند: عَجِبْتُ مِنْ اَنْ زَيْدًا قَائِمٌ.

۶- بعد از لو واقع شود مانند: لَوْ اَنَّكَ عِنْدَنَا لَأَخْدُمُكَ.

۷- بعد از لو لا واقع شود مثل: لو لا أَنَّهُ حَاضِرٌ.

س ۴۰: معنای قد را در فعل ماضی و مضارع بیان کنید.

ج: قد در فعل ماضی معنی تحقیق را می‌دهد و در فعل مضارع معنی تقلیل را.

س ۴۱: فرق ما و لای مشبهتان به لیس را ذکر نمایید.

ج: اول: ما برای نفی حال است و لا برای نفی حال و استقبال استعمال می‌شود. دوم: ما داخل می‌شود بر سر معرفه و نکره اما لا اختصاص دارد به نکره. سوم: با داخل می‌شود بر سر خبر ما نه بر سر خبر لا مثل: ما زیدٌ بقائم.

س ۴۲: فرق بین لَمْ و لَمَّا را توضیح دهید.

ج: اول: لَمْ برای نفی فَعَلَ است و لَمَّا برای نفی قد فَعَلَ یعنی لَمْ برای نفی گذشته است ولی نفی لَمَّا استمرار دارد تا زمان حال.

دوم: فعل لَمَّا جایز است حذف شود مثل: نَدِمَ زَيْدٌ، و لَمَّا ای لَمَّا يَنْفَعُهُ النَّدَمُ. ولی فعل لَمْ جایز نیست حذف شود.

سوم: در معنی لَمَّا توقع و انتظار لحاظ شده به خلاف لَمْ مثل: لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. یعنی ایمان در قلوب این‌ها وارد نشده ولی انتظار دخول ایمان می‌رود.

س ۴۳: انواع مفعول مطلق را بیان کنید.

ج: مفعول مطلق بر سه قسم است: ۱- برای تأکید عامل است مثل: ضَرَبْتُ ضَرْبًا. و یا برای بیان نوع عامل است. مثل: ضَرَبْتُ ضَرْبَ الْأَمِيرِ و یا برای بیان عدد عامل است مثل: ضَرَبْتُ ضَرْبَتَيْنِ.

س ۴۴: اقسام بدل را ذکر نمایید.

ج: بدل بر چهار قسم است، اول: بدل کل از کل مثل: جائی زید اخوک. دوم: بدل بعضی از کل مثل: ضربت زیداً رأسه. سوم: بدل اشتغال مثل: سلب زید ثوبه. چهارم: بدل غلط مثل: جائی زید جعفر. پنجم: بدل بداء (اگر برای مبالغه باشد) مثل: حبیبی قمر شمس.

س ۴۵: یجزم المضارع بان مقدرة فی جواب الاشياء الستة التي تجاب بالفاء ما هو المراد من الاشياء الستة؟

ج: و هی الامر و النهی و الاستفهام و التّمنی و العرض، مثاله زُرْنِی فَأُکْرِمْکَ، و لَا تَطْغَوْا فِیْهِ فِیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی و مَا تَأْتِیْنَا فَتُحَدِّثْنَا و هَلْ أَسْأَلُکَ فَتُجِیْبِنِی و لَیْسَ لَیْکَ فَاْفُوزَ، و اَلَا تَنْزِلُ بِنَا فَتُصِیْبُ خَیْرًا مِنَّا.

س ۴۶: مواردی که عود ضمیر بر متأخر لفظاً و رتبتاً جایز است ذکر نمایید.

ج: بعضی از محققین فرموده‌اند: عود ضمیر بر متأخر در پنج مورد جایز است:

۱- در صورتی که ضمیر مرفوع متصل باشد به فعل اول از متنازعین و فعل ثانی را عمل دهیم مثل: اَکْرَمَانِی و اَکْرَمْتُ الزّیدِینَ.

۲- ضمیر فاعل واقع شود در باب نعم و تفسیر شود به تمیز مثل: نَعَمْ رَجُلًا زَیدٌ.

۳- ضمیر مبدل منه اسم ظاهر واقع شود مثل: ضربه زیداً.

۴- ضمیر مجرور رُبَّ واقع شود مثل: رَبِّ رَجُلًا.

۵- ضمیر شأن و قصه واقع شود مثل: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هُوَ هِنْدٌ مَلِیْحَةٌ.

س ۴۷: نصب مستثنی به چیست؟

۱- به الّا R ۲- به ما قبل الّا $\leq$ ۳- به فعل مقدر E

س ۴۸: مستثنی در کلام منفی و استفهام چه اعراب داده می‌شود؟

ج: اگر مستثنی منه در کلام ذکر نشده باشد (مستثنی مفرغ) مستثنی بر طبق عامل اعراب داده می شود مثل ما جائنی
الّا زیدٌ و ما رأیت الّا زیداً و ما مررت الّا بزید.

و اگر مستثنی منه در کلام ذکر شود، و کلام موجب باشد واجب است نصب مستثنی و اگر کلام موجب نباشد بلکه
کلام منفی باشد و یا شبه نفی که نهی و استفهام باشد اگر مستثنی متصل باشد تابع آورده می شود از برای ما قبل بنا بر
بدلیت مثل: ما فعلوه الّا قلیلٌ و لا یلتفت منکم أحدٌ الّا امرأتک. و من یقنط من رحمة ربّه الّا الضالّون

و اگر مستثنی منقطع باشد (مستثنی داخل در مستثنی منه نباشد) نصب داده می شود، و بنی تمیم هم نصب را جایز
می دانند و هم تابع را مثل: ما جائنی القوم الّا حماراً او حمار.

س ۴۹: حال را تعریف کنید.

ج: هی الصیغة المبینة للهیئة غیر نعت: حال صفتی است که بیانگر هیئت فاعل یا مفعول یا هر دو است و صفت (یکی
از توابع) نیست. مثل: جائنی زیدٌ راکباً و رأیت زیداً قائماً و لقیْتُ عمرواً را کبیر.

س ۵۰: چه عواملی بر حال عمل نمی کند؟

ج: همه ای عوامل لفظیه بر حال عمل می کند مگر کان و اخواتش و عسی بنا بر اصح.

س ۵۱: در کجا حذف عامل حال واجب است؟

ج: در پنج جا حذف عامل واجب است، در چهار مورد قیاسی است و در یک مورد سماعی، موارد قیاسی:

۱- در جایی که برای تأکید جمله اسمیه باشد مثل:

انا ابن دارة معروفاً بها نسبى. ای احقه معروفاً. و زید ابوک عطوفاً ای احقه عطوفاً، ذکر عامل موجب فصل بین مؤکّد
و مؤکّد می شود.

۲- عامل حالی که نائب مناب خبر شده باشد مثل ضربی زیداً قائماً که در اصل بوده: ضربی زیدا حاصل اذا کان قائماً.

۳- عامل حالی که برای توییخ و ملامت آورده شود مانند آقاعداً و قد قام الناسُ ای اتوجد قاعداً.

۴- عامل حالی که آورده شده برای بیان کردن زیادی یا نقصان به تدریج مثل: تصدق بدینار فصاعداً ای فاذهب صاعداً.

۵- در یک مورد حذف عامل حال سماعی است: هنیئاً لک ای ثبت الخیر لک هنیئاً.

س ۵۲: چه کسانی در حال تنکیر را شرط نمی‌دانند؟

ج: یونس و بغدادیون مطلقاً در حال تنکیر را شرط نمی‌دانند و کوفیون هم در صورتی که حال متضمن معنی شرط باشد تعریف حال را جایز می‌دانند.

س ۵۳: اقسام پنجگانه تنوین را بیان کنید.

ج: تنوین تمکّن، تنوین تنکیر، تنوین عوض، تنوین مقابله و تنوین ترنم. مثال هر یک به ترتیب ذیل: زید،
صَه، حِینَئِذْ، مُسْلِمَاتٍ

(وَبُنْتِي قَدْ آتَىٰ أَنَاكَ يَا أَبَتَا عَلَّكَ أَوْ عَسَاكَ)

س ۵۴: فرق الغاء و تعلیق را تشریح کنید.

ج: الغاء عمل نکردن عامل لفظاً و معنأ (محلاً) مثل اینکه افعال قلوب بین دو معمول خود واقع شود «زیدٌ ظَنَنْتُ عَالِمٌ» و یا بعد از دو معمول خود واقع شود «زیدٌ قائمٌ ظَنَنْتُ» تعلیق: عمل نکردن عامل لفظاً ولی از نظر معنی (محل) عمل می‌کند. چنانچه افعال قلوب قبل از استفهام یا نفی و یا قبل از لام ابتداء واقع شود: عَلِمْتُ أَزِيداً عِنْدَكَ ام عمرو، عَلِمْتُ مَا زِيدٌ فِي الدَّارِ وَ عَلِمْتُ لَزِيدٌ مُنْطَلِقٌ. دوم الغاء جایز و تعلیق واجب است.

س ۵۵: فرق ممیز کم استفهامیه و خبریه در چیست؟

ج: ممیز کم استفهامیه مفرد است و ممیز کم خبریه هم مفرد استعمال می‌شود و هم جمع، ممیز کم استفهامیه نصب داده می‌شود چه بدون فصل باشد و یا با فاصله مثل کم رجلاً فی الدار و کم فی الدار رجلاً، اگر حرف جر بر سر کم استفهامیه داخل شود جایز است تمیزش نصب داده شود و یا جر مثل: بِكُمْ دَرْهَمًا أَوْ دَرْهَمٍ اشْتَرَيْتَ.

در کم خبریه نصب تمیز واجب است در صورتی که جمله فاصله شود مثل کم نالنی منهم فضلاً و اگر ظرف و شبه ظرف فاصله شود هم بنا بر مختار نصب داده می شود مثل: کم عندک او فی الدار رجلاً و بدون فصل تمیز جر داده می شود. مثل: کم رجلٍ کریم لقیته.

س ۵۶: اسم تفضیل به چه چیز تمام می شود؟

ج: یا به مِنْ، یا به أَلْ و یا به اضافه تمام می شود مثل: الله اکبر، هندُ الفضلی و یوسفُ احسنُ اخوته.

س ۵۷: ممیز اسماء عدد را توضیح دهید.

ج: ممیز سه تا ده مجموع و مجرور، ممیز یازده تا نود و نه منصوب و مفرد و ممیز صد و هزار و تنبیه این دو و جمع هزار مجرور و مفرد است، مثل: ثلاثة رجال، احدَ عشر کوباً، مائة رجل، الف رجل مأتا رجل، الفا رجل و الاف رجل.

س ۵۸: تعداد توابع را بیان فرمایید.

ج: توابع پنج تاست: نعت (در اعراب، تعریف و تنکیر، افراد، تنبیه، جمع، تذکیر و تأنیث با موصوفش مطابقت می کند) معطوف به حرف، تأکید، بدل و عطف بیان.

س ۵۹: جمع قلت و جمع کثرت را توضیح دهید.

ج: جمع مکسر بر دو نوع است: جمع قلت و جمع کثرت.

جمع قلت آن است: که دلالت می کند بر سه فرد تا ده فرد، و گاهی استعمال می شود در بیشتر از ده تا با قرینه و در عدد ده اختلاف است که داخل در جمع قلت است و یا داخل در جمع کثرت و یا مشترک بین هر دو است.

جمع قلت چهار وزن دارد:

۱- افعال، مثل اظفار که جمع ظُفر است.

۲- أَفْعُلْ، مثل: أَنْفُسُ که جمع نَفْس است.

۳- أَفْعَلَةٌ، مثل: أَرْغِفَةٌ که جمع رغیف است.

۳- فَعْلَةٌ مثل: فِتْيَةٌ که جمع فِتًی است.

جمع کثرت آن است که دلالت دارد بر سه و بالاتر از آن تا بی نهایت، جمع کثرت وزنهای زیادی دارد و آنچه قیاسی است ده مورد است:

۱- فُعْلٌ جمع فُعْلَةٌ (صُورٌ و صُورَةٌ)

۲- فَعْلٌ جمع فِعْلَةٌ (قِطْعٌ و قِطْعَةٌ)

۳- فَعَالِلٌ (بَلَابِلٌ و بَلْبِلٌ)

بقیه اوزان به طور تفصیل در المباحث الصرفیه ذکر شده است.

س ۶۰: چه فرق است بین جمع سالم و جمع مکسر؟

ج: چهار فرق بین این دو تا وجود دارد:

۱- جمع سالم مثل مسلمون اختصاص دارد به عقلاء ولی جمع مکسر در غیر عقلاء هم استعمال می شود مثل: دراهم.

۲- در جمع سالم بناء واحد تغییر نمی کند مثل زیدون و زید ولی در جمع تکسیر بناء وحدت تغییر می کند مثل: رجال و رجل.

۳- جمع سالم اعراب به حروف داده می شود ولی جمع تکسیر اعراب به حرکت داده می شود.

۴- فعل اگر به سوی جمع سالم نسبت داده شود مؤنث آورده نمی شود ولی فعل منسوب به جمع تکسیر مؤنث هم می آید مثل قالت الرجال بنابر تأویل به جماعت، جماعت مؤنث لفظی است.

س ۶۱: قبل و بعد چند حالت دارد و در چه صورت مبنی است؟

ج: چهار صورت دارند: اگر مضاف الیه مذکور باشد، و یا محذوف باشد و لفظ آن در نیت گرفته شود، و یا مضاف الیه محذوف نسیا منسیا باشد یعنی در نیت گرفته نشود، در این سه صورت معرب است و اگر مضاف الیه محذوف باشد و معنای آن در نیت گرفته شود مبنی است.

س ۶۲: در چند مورد عود ضمیر بر متأخر جایز است لفظاً و ترتیباً؟

ج: در هفت مورد عود ضمیر بر متأخر لفظاً و ترتیباً جایز است:

۱- در باب تنازع، در صورتی که عامل اول مرفوع طلب و عامل دوم منصوب طلب باشد و عمل به دوم داده شود مثل: اکرمانی و اکرمت الزیدین.

۲- در باب نعم و بئس در صورتی که فاعل ضمیر مستتر باشد و مفسر و تمیز مؤخر باشد مثل نَعَمْ رَجُلًا زَيْدٌ.

۳- ضمیر مبدل منه اسم ظاهر واقع شود مثل: ضربته زیداً.

۴- ضمیر مجرور ربّ واقع شود مثل رَبِّ رَجُلًا.

۵- ضمیر شأن و قصه باشد مثل: قل هو الله احد.

۶- ضمیر مخبر عنه واقع شود و تفسیر کند او را خبرش مثل: ان هـی الّا حیاتنا الدنیا. ای انّ الحیاة الّا حیاتنا الدنیا.

۷- ضمیر متصل شود به فاعل مقدم و تفسیر کند او را مفعول مؤخر مثل: ضَرَبَ غَلامه زیداً.

س ۶۳: صفت مشبّه نسبت به معمولش چند صورت تصور می شود و صورت، حسن، احسن، قبیح و ممتنع را بیان کنید.

ج: معمول صفت مشبّه یا مرفوع است (بنا بر فاعلیت) یا منصوب است (بنا بر مفعولیت اگر معرفه باشد، و بنا بر تمیز اگر نکره باشد) و یا مجرور، در این سه صورت صفت مشبّه یا با الف و لام است و یا بدون الف و لام این شش صورت در این شش صورت معمول صفت مشبّه یا مضاف است و یا با الف و لام و یا مجرد از اضافه و الف و لام است مجموعاً می شود هیجده صورت: $3 = 18$ (۳*۲*۳). دو قسم آن ممتنع است:

۱- صفت با ال باشد، معمول مجرد از ال، و اضافه شود به سوی ضمیر موصوف مثل: الحسن وجهه.

۲- صفت با ال باشد و اضافه شود به سوی مضاف الیه مجرد از ال و اضافه مثل: الحسن وجهه. علت امتناع در این دو صورت آن است که لازم می آید اضافه شیئی با ال به سوی چیزی که نه ال دارد و نه اضافه شده به سوی شیئی با ال و آن اضافه صحیح نیست.

چهار صورت قبیح است: در صورتی که کلام مشتمل بر ضمیر راجع به موصوف نباشد نه در خود صفت ضمیر باشد و نه در معمول صفت و چون در تقدیر رابط است لذا اضافه صحیح است نه باطل.

از آن ۱۸ صورت دو صورت حسن است در صورتی که کلام مشتمل بر دو ضمیر باشد که عود کند به موصوف مثل: حسن وجهه.

نه صورت از ۱۸ صورت احسن است در صورتی که کلام دارای یک ضمیر باشد مثل: حسن وجهه.

س ۶۴: مواردی که تنوین لازم الحذف است بیان نمایید.

ج: به جهت منع صرف مثل: فاطمه. و وقف در غیر حالت نصب حذف تنوین لازم است. و به جهت ضرورت و التقاء ساکنین هم حذف می شود.

س ۶۵: در چند جا حذف کلام اطراد دارد؟

ج: در پنج جا حذف کلام کثرت دارد:

۱- بعد از حرف جواب مثل: أقامَ زيدٌ؟ در جواب می گویی: نعم یعنی قام زيدٌ.

۲- بعد از نعم و بئس در صورتی که مخصوص حذف شود مثل: انا وجدناه صابراً نعم العبدُ.

۳- بعد از حرف نداء در مثل: یا لیت قومی يعلمون.

۴- بعد از ان شرطیه مثل قول شاعر:

قَالَتْ بَنَاتُ الْعَمِّ يَا سَلَمَى وَإِنْ كَانَ فَقِيرًا مُعْدِمًا قَالَتْ وَإِنْ
أَيُّ وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ رَضِيَتْهُ.

۵- در قول عرب ها: اِفْعَلْ هَذَا اِمَّا لَا اَيَّ اِنْ كُنْتَ لَا تَفْعَلْ غَيْرُهُ فافعله.

س ۶۶: در چند جا حذف متعلّق ظرف و جار و مجرور واجب است؟

ج: در هشت جا حذف متعلق لازم است:

۱- صفت واقع شود مثل: جاء رجلٌ من التميم.

۲- صله موصول واقع شود مثل: رأيت الذي في الدار.

۳- حال واقع شود مثل: جاء زيدٌ في يده صقرٌ.

۴- خبر واقع شود مانند: زيدٌ عندك.

س ۶۷: اقسام ظرف را بیان کنید.

ج: ظرف بر دو قسم است، ظرف زمان و ظرف مکان، هر کدام بر دو قسم است، مبهم (آنچه حد معین ندارد) مثل: «دهر و حین»، «خلف و امام» و محدود مثل: «یوم و لیلة» و «دار، سوق و مسجد».

ظرف زمان مطلقاً چه محدود و چه غیر محدود نصب داده می شود به تقدیر فی مثل: صمتُ دَهرًا و سافرتُ شهرًا ای فی دهر و فی شهر ظرف مکان اگر مبهم باشد نصبش به تقدیر فی است. مثل: جلستُ خَلْفَكَ و اگر محدود باشد باید فی ذکر شود مثل: جلست فی الدار و فی السُّوقِ و فی المسجد.

س ۶۸: ظروف غایات مثل: قبلُ، بعدُ، فوقَ و تحتَ در چه صورت مبنی می شود؟

ج: در صورتی که مضاف الیه در نیت گرفته شود برای متکلم یعنی مقصود متکلم باشد و اگر مضاف الیه مذکور باشد و یا در نیت گرفته نشود (نسیاً منسیاً) ظروف غایات معرب است.

س ۶۹: فرق بین جمع و اسم جمع را ذکر کنید.

ج: جمع آنست که دلالت کند بر احاد خود مطابقاً مثل: زیدون که دلالت می کند بر زید های متعدد که لفظ آنها با لفظ زیدون مطابق است.

اسم جمع آنست که دلالت کند بر افراد خود تضمناً مثل: قوم و رهط که لفظ افرادش که زید و عمرو و خالد باشند با لفظ قوم و رهط مطابقت ندارند.

س ۷۰: فرق بین اسم جنس افرادی و اسم جنس جمعی را توضیح دهید.

ج: اسم جنس افرادی دلالت می کند بر معنی چه قلیل باشد و یا کثیر مثل تمر، حنطه و شعیر، اسم جنس جمعی دلالت می کند بر معنی بشرطی که سه فرد یا بیشتر باشد مثل: کلم.

س ۷۱: اسباب تعدی فعل لازم به مفعول چند تا است؟

ج: هفت چیز موجب تعدی فعل لازم به مفعول می شود:

۱- همزه باب افعال مثل: و الله انبتکم من الارض نباتاً.

۲- الف باب مفاعلة مثل: جالستُ زیداً.

۳- افعُل بالضم به جهت افاده غلبه بر وزن فَعَلْتُ بالفتح استعمال شود مثل: کرمتُ زیداً ای غلبته فی الکرم.

۴- فعل لازم بنا شود از باب استفعال مثل: استخرجتُ المالَ.

۵- به واسطه تضعیف عین الفعل مثل: فَرَحْتُه.

۶- فعل لازم متضمن معنی فعل متعدی باشد مثل: رَحُبَ که متضمن معنی وَسِعَ است.

۷- اسقاط حرف جار از باب توسع مثل: و لکن لا تواعدوهنَّ سرّاً ای عَلٰی سِرٍّ.

س ۷۲: جمله هایی که محل از اعراب دارند ذکر نمایید.

ج: هفت جمله محل از اعراب دارند:

۱- جمله خبریه (زیدٌ ابوه منطلقٌ).

۲- جمله حالیه (جاء زیدٌ یضحک).

۳- جمله که مفعول قول باشد (قالَ اَنّی معکم).

۴- جمله که مضاف الیه واقع شود (و السلام علیه یومٌ وُلِدَ).

۵- جمله که جواب شرط جازم واقع شود (ان تکرمنی اکرمک).

۶- تابع مفرد واقع شود (و اتقوا یوماً ترجعون فیه).

۷- جمله ای که تابع باشد برای جمله ای که محل از اعراب دارد (زیدٌ قام و قَعَدَ).

س ۷۳: جمله های که محل از اعراب ندارند بیان کنید.

ج: جمله هایی که محل از اعراب ندارند هفت تاست:

۱- جمله مستأنفة: جاء زیدٌ راکباً.

۲- جمله معترضة: زیدٌ کان قائماً.

۳- جمله تفسیریة: اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ. خلقه من تراب تفسیر می کند کمثل آدم را.

۴- جمله صلة: جائنی الذی ابوه قائماً.

۵- جمله جواب قسم: و الله اِنَّ زیداً قائماً.

۶- جمله ای که جواب شرط غیر جازم باشد: اذا جئتنی اکرمک.

۷- جمله ای که تابع واقع شود برای جمله ای که محل از اعراب ندارد: جائنی زیدُ فاکرمته.

س ۷۴: صفت با موصوف در چند جهت با هم مطابقت می کند؟

ج: در چهار از ده چیز: در اعراب ثلاث (رفع، نصب و جر)، در تعریف و تنکیر، در افراد، تثنیه و جمع، در تذکیر

و

تأنیث، مثل: جائنی رجلٌ عالمٌ.

س ۷۵: فائده صفت را بیان نمائید.

ج: صفت فائده تخصیص می دهد اگر صفت و موصوف نکره باشند مثل: جائنی رجلٌ عالمٌ، و فائده توضیح می دهد اگر هر دو تا معرفه باشند مثل: جائنی زیدُ الفاضلُ، و گاهی صفت برای مدح و ثناء است مثل: بسم الله الرحمن الرحیم، و گاهی برای ذم است مثل: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و گاهی برای تأکید است. مثل: نفخةٌ واحدةٌ.

س ۷۶: شکر لغوی و اصطلاحی را توضیح دهید.

ج: شکر در لغت: فَعَلَ يُنْبِئُ عَنْ تَعْظِيمِ الْمُنْعَمِ لِكُونِهِ مُنْعِمًا سِوَاءَ كَانِ بِاللِّسَانِ أَوْ بِالْجَنَانِ أَوْ بِالْأَرْكَانِ.

شکر فعلی است که نشانگر تعظیم و بزرگداشت شخص نعمت دهنده است مشروط به اینکه این تعظیم برای این باشد که آن شخص منعم است، چه اینکه بوسیله زبان باشد یا قلب، یا ارکان و جوارح.

و شکر در اصطلاح عبارت است از: «صَرَفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِيْمَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ» یعنی شکر عبارت است از به کار بردن بنده همه چیز هایی را که خداوند به او عطا فرموده در آن راه هایی که برای آن خلق شده است.

س ۷۷: ارکان شکر را ذکر نمایند.

ج: شکر دارای پنج رکن است:

۱- شاکر: شکر کننده.

۲- مشکور: شکر شده.

۳- مشکور علیه: چیزی که به خاطر آن شکر حاصل شده.

۴- مشکور به: آن معنایی که به وسیله آن شکر تحقق می یابد.

۵- صیغه شکر: آن جمله ای که به وسیله آن شکر حاصل می شود.

س ۷۸: فرق بین حمد و شکر را بیان نمایید.

ج: از دو جهت با هم فرق دارند، یکی از جهت مورد و یکی از جهت متعلق، مورد حمد تنها زبان است، بر خلاف شکر که هم به وسیله زبان انجام می گیرد و هم به وسیله غیر زبان همچون قلب و دست...

متعلق شکر نعمت است بر خلاف حمد که متعلق آن هم نعمت است و هم غیر نعمت.

س ۷۹: چه فرق است بین استعاره بالکنایه و تخیلیه؟

ج: استعاریه بالکنایه عبارت است از: تشبیه کردن چیزی را به چیزی در ذهن و در مقام تکلم از ارکان تشبیه فقط مُشَبَّه را ذکر کند و یکی از لوازم مُشَبَّه به را به مُشَبَّه نسبت دهد مثل: مخالف المَنیَّة نسبت بفلان: چنگال‌های مرگ فرو رفت در فلانی استعاره بالکنایه از نظر سکاکی عبارت است از اینکه متکلم در درون خود چیزی را به چیز دیگر تشبیه کند و در مقام تلفظ تنها مُشَبَّه و یکی از لوازم مساوی مُشَبَّه به را ذکر کرده و به مُشَبَّه نسبت دهد و با کمک قرینه از مُشَبَّه، مُشَبَّه به را اراده کند.

استعاره تخیلیه: ذکر مُشَبَّه و اثبات یکی از لوازم مُشَبَّه به برای آن در خارج مثل مثال مذکور در استعاره بالکنایه.

س ۸۰: ایهام و ترشیح را توضیح دهید.

ج: ایهام عبارت است از: أَنْ يُطْلَقَ لَفْظٌ لَهُ مَعْنَيَانِ قَرِيبٌ وَبَعِيدٌ وَ يُرَادُ بِهِ الْبَعِيدُ اعْتِمَاداً عَلَى قَرِينَةٍ خَفِيَّةٍ : به کار بردن لفظی که دو معنای قریب (کثیر الاستعمال) و بعید (قلیل الاستعمال) دارد و اراده شود از آن با اعتماد بر قرینه‌ی پنهانی معنای بعید مانند لفظ وجوه معنای قریب آن صورت‌ها و چهره‌ها و معنای بعید طُرُق و راه‌هاست.

ترشیح: در لغت به معنی زینت دادن است و در اصطلاح علم بدیع: لفظی که مناسبت با مشبه به دارد مانند کلمه استارها در عبارت مصنف که مناسبت دارد با مشبه به (اشیاء پشت پرده)

س ۸۱: فرق حشو و تطویل را بیان نمایید.

ج: در حشو لفظ زائده معین است ولی در تطویل معین نیست بلکه مردد است بین دو چیز مثل: کذباً و میناً.

س ۸۲: فرق بین مقدمة العلم و مقدمة الكتاب را ذکر کنید.

ج: از سه جهت با هم فرق دارند:

۱- مقدمة العلم و صف معانی است، مقدمة الكتاب و صف الفاظ است.

۲- در مقدمة العلم شروع در علم به آن متوقف می‌باشد در مقدمة الكتاب شروع در علم به آن متوقف نیست.

۳- در مقدمة الكتاب شرط است که قبل از شروع در مقاصد ذکر شود، ولی در مقدمة العلم شرط نیست.

س ۸۳: چه چیز به فصاحت و بلاغت متصف می‌شود؟

ج: کلمه، کلام و متکلم متصف به فصاحت می‌شود ولی در باب بلاغت تنها کلام و متکلم متصف به بلاغت می‌شود، کلمه متصف نمی‌شود چون مسموع از عرب نیست.

س ۸۴: ما هو المراد من التنافر؟

ج: وصف في الكلمة يوجب ثقلها على اللسان و عسر النطق بها نحو مستشز رات في قول امرئ القيس: تنافر وصفی است در کلمه که موجب سنگینی تلفظ آن بر زبان و مشکل بودن نطق به آن می شود مانند کلمه مستشزر در شعر امرء القیس.

س ۸۵: در فصاحت کلام چند چیز لازم است؟

ج: در فصاحت کلام سه چیز شرط است:

۱- خالی بودن کلام از ضعف تألیف.

۲- خالی بودن کلام از تنافر کلمات.

۳- خالی بودن کلام از تعقید.

س ۸۶: تعقید لفظی و معنوی را بیان نمایید.

ج: تعقید لفظی: عبارت است از اینکه دلالت کلام بر مقصود روشن نباشد، و روشن نبودن آن به خاطر خللی باشد که در ترکیب کلام به وجود آمده مثل اینکه چیزی که رتبه اش مؤخر است مقدم شود و بالعکس.

تعقید معنوی: عبارت است از اینکه دلالت کلام بر مراد به خاطر خللی که در انتقال ذهن از معنی لغوی به معنای مقصود وجود دارد ظاهر نباشد، نه به خاطر خللی که در لفظ آن است بلکه در معنی خلل وجود دارد.

س ۸۷: مقولات عشر را ذکر کنید.

ج: ۱- جوهر ۲- کم ۳- کیف ۴- وضع ۵- این ۶- متی ۷- جدۃ ۸- اضافه ۹- ان یفعل ۱۰- ان ینفعل.

س ۸۸: معیار صدق و کذب را بیان کنید.

ج: جمهور علماء قائلند که معیار صدق و کذب: مطابقت و عدم مطابقت کردن کلام با واقع است، اگر حکم کلام مطابق با واقع باشد صدق است و الا کذب.

نظام نیشابوری می‌گوید: معیار در صدق و کذب مطابقت و عدم مطابقت حکم کلام است با اعتقاد مخبر، اگر کسی اعتقاد دارد که آسمان زیر پاست و بگوید: السماء تحتنا خبر آن صادق است.

جاحظ می‌گوید: خبر صادق آن است که هم مطابق واقع باشد و هم مطابق با اعتقاد متکلم و خبر کذب آن است که هم مخالف واقع باشد و هم مخالف با اعتقاد متکلم.

س ۸۹: اقسام مجاز عقلی را ذکر کنید.

ج: مجاز عقلی به اعتبار دو طرف (مسند و مسند الیه) چهار صورت تصور می‌شود:

۱- مسند و مسند الیه هر دو حقیقت لغوی باشند مثل: أَنْبَتَ الرَّبِيعُ الْبَقْلَ.

۲- مسند و مسند الیه هر دو مجاز لغوی باشند مانند: أَحْيَا الْأَرْضَ شَبَابَ الزَّمَانِ.

۳- مسند حقیقت لغوی باشد و مسند الیه مجاز لغوی مثل: أَنْبَتَ الْبَقْلَ شَبَابَ الزَّمَانِ.

۴- مسند مجاز لغوی و مسند الیه حقیقت لغوی باشد مانند: أَحْيَا الْأَرْضَ الرَّبِيعُ.

س ۹۰: پنج مورد از مواردی که موجب حذف مسند الیه می‌شود ذکر کنید.

ج: ۱- احتراز از عبث مانند: عَجُوزٌ عَقِيمٌ اَنَا عَجُوزٌ عَقِيمٌ.

۲- وانمود کردن متکلم برای مخاطب که من در تفهیم مسند الیه به دلیل عقلی اعتماد کرده‌ام.

۳- به جهت امتحان کردن ذهن و فهم سامع با وجود قرینه ظاهری.

۴- امتحان کردن فهم مخاطب با وجود قرینه‌ی خفیه.

۵- حذف مسند الیه به جهت تعظیم آن.

س ۹۱: بلاغت در متکلم را تعریف کنید.

ج: ملکہ یقتدر بها علی تألیف کلام بلیغ یعنی بلاغت متکلم عبارت است از ملکه‌ای که متکلم به وسیله آن توانایی بر ترکیب و تشکیل کلام بلیغ دارد.

س ۹۲: طرف اعلی و اسفل بلاغت را نام ببرید.

ج: مرتبه اعلاء بلاغت حد اعجاز کلام است مثل: قرآن کریم، و حد اسفل بلاغت در نزد بلغاء به صدای حیوانات ملحق می‌شود اگر چه موافق با قواعد صرفی و نحوی باشد.

س ۹۳: از تعقید معنوی به وسیله کدام علم احتراز می‌شود:

ج: ۱- علم بیان R ۲- علم معانی E ۳- علم بدیع E

س ۹۴: در مثال: الانسان حیوان از نظر مصنف چه اسنادی است؟

ج: ۱- اسناد حقیقی E ۲- اسناد مجازی E ۳- هیچکدام R

س ۹۵: التفات را از نظر سکاکی توضیح دهید.

ج: انتقال از تکلم، خطاب و غیبت به دیگری: ۱- منقول عنه ضمیر متکلم، منقول الیه یا ضمیر خطاب است یا غایب؛ ۲- منقول عنه خطاب، منقول الیه یا متکلم است یا غایب؛ ۳- منقول عنه غایب منقول الیه یا متکلم است یا مخاطب؛ مجموعاً شش صورت می‌شود. در مقابل سکاکی مشهور قائلند که التفات عبارت است از تعبیر نمودن متکلم از معنایی به یکی از راه‌های سه گانه (تکلم، خطاب و غیبت) بعد از اینکه از همان معنی قبلاً به وسیله راه‌های دیگری تعبیر کرده است که تعبیر دوم بر خلاف ظاهر حال و بر خلاف انتظار باشد مثل این آیه شریفه: اَنَا أَعْطِيَنَّكَ الْكَوْثَرَ فصل لربک وانحر. خداوند در اول از خود تعبیر به ضمیر متکلم مع الغیر کرد و در جمله بعد تعبیر به اسم ظاهر نمود (لربک) اسم ظاهر در حکم ضمیر غایب است و این بر خلاف انتظار شنونده است، مخاطب انتظار دارد که در جمله بعد هم به صورت ضمیر متکلم مع الغیر بیاورد و بفرماید: فصل لَنَا.

س ۹۶: اقسام الف و لام استغراق را بیان نمایید.

ج: الف و لام استغراق به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- استغراق حقیقی ۲- استغراق عرفی؛ استغراق حقیقی آن است که شامل تمام افراد مدخولش می‌شود و عبارت اخری اگر کلمه‌ی الف و لام را برداریم به جای آن کلمه‌ی کل را بگذاریم صحیح است مثل: عالم الغیب و الشهادة یعنی خداوند عالم است به تمام آنچه پنهان و آشکار است.

الف و لام استغراق عرفی عبارت است از اینکه از مدخول ال آنچه را عرف می‌فهمند شامل آن می‌شود مثل: جَمَعَ الامیرُ الصَّاعَةَ؛ یعنی امیر زرگرهای شهر خود را و یا زرگرهای مملکت خود را جمع کرده است نه زرگرهای تمام دنیا را.

س ۹۷: در آیه شریفه: اِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا. کدام قسمت از آیه شریفه دلالت بر مجاز عقلی دارد؟

ج: زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا؛ نسبت زیاده که فعل خداوند است به آیات دلالت بر مجاز عقلی دارد به خاطر بودن آیات سبب زیاد شدن ایمان است.

س ۹۸: مراد از مجاز مرسل چیست؟

ج: در جایی که بین معنی حقیقی و مجازی علاقه‌ی غیر مشابه باشد مثل: استعمال ید در نعمت و قدرت. و اگر بین معنی حقیقی و مجازی علاقه مشابه باشد آن را استعاره گویند مثل: استعمال اسد در رجل شجاع.

س ۹۹: فرق بین استعاره و کذب را بیان کنید.

ج: اول اینکه استعاره نیاز به تأویل دارد به ادعا دخول مشبه در مشبه به، ولی کذب نیاز به تأویل ندارد.

دوم استعاره نیاز دارد به نصب قرینه که دلالت بر خلاف ظاهر کند ولی کذب احتیاج به نصب قرینه ندارد.

س ۱۰۰: قصر حقیقی و غیر حقیقی را با ذکر مثال بیان نمایید.

ج: تخصیص دادن چیزی به چیزی حقیقه و در واقع آن حصر حقیقی است مثل: ما فی الدار الاّ زید. هر که در خانه است غیر از زید آن را در حکم عدم فرض کرده است که غیر از زید کسی دیگر در خانه نیست.

قصر مجازی و غیر حقیقی عبارت است از تخصیص دادن چیزی را به چیزی بالنسبه به شیئی آخر مثل: ما زیدُ الا قائمُ؛ یعنی قیام با النسبه به قعود اختصاص به زید دارد اما سایر صفات را از زید نفی نمی‌کند.

س ۱۰۱: قصر قلب، قصر افراد و قصر تعیین را توضیح دهید.

ج: التخصیصُ بشیئی دونَ شیئی آخرِ قصرِ افراد، و التخصیصُ بشیئی مکانِ شیئی انْ اعتقدَ المخاطبُ فيه العکسَ قصرُ قلب، و انْ تساویا عنده قصرُ تعیین، مثل: ما شاعرُ الا زیدُ، اگر کسی عقیده اش این بوده که عمرو شاعر است و متکلم بگوید ما شاعر الا زیدُ؛ این قصر قلب است، و اگر مخاطب نداند که زید شاعر است یا عمرو ولی اعتقاد به شاعر بودن یکی از آن دو تا دارد در این صورت ما شاعر الا زیدُ قصر تعیین است، و اگر شاعر بودن هر دو در نزد مخاطب مساوی باشد در این صورت آن جمله قصر افراد است.

س ۱۰۲: ظرف لغو و مستقر را توضیح دهید.

ج: ظرف مستقر آن است که متعلقش محذوف باشد و از افعال عموم مثل: زید فی الدار ای زیدُ ثابت فی الدار.

و اگر متعلق مذکور باشد و یا از افعال عموم نباشد آن را ظرف لغو گویند.

س ۱۰۳: وجه تسمیه ظرف لغو و مستقر را ذکر کنید.

ج: ظرف مستقر را مستقر نامیده‌اند چون که فاعل متعلق در او قرار گرفته، و این است مراد کسی که می‌گوید مستقر فیه و بعضی گفته اند که متعلق با فاعل محذوف است و ظرف را در این صورت مستقر نامیده‌اند نه به سبب آنکه ضمیر در ظرف قرار گرفته بلکه به سبب آنکه از ظرف متعلق محذوف دانسته می‌شود، پس گویا متعلق در ظرف قرار گرفته است.

ظرف لغو را لغو گویند به جهت خالی بودن از فاعل متعلق و یا از آن جهت که از ظرف متعلق محذوف دانسته نمی‌شود.

س ۱۰۴: اسم غیر منصرف از دو جهت شباهت به فعل می‌رساند آن دو جهت را بیان کنید.

ج: در فعل دو فرعیت وجود دارد، یکی اینکه فعل فرع بر مصدر است (این مسئله محل اختلاف است که آیا مصدر اصل است یا فعل) برای اینکه فعل از مصدر بنا می‌شود، دوم فعل فرع بر فاعل است، اگر فاعل نباشد فعل وجود نمی‌گیرد، اسم هم اگر در آن دو فرعیت به وجود آید شباهت به فعل می‌رساند، همان طور که فعل جر و تنوین داده نمی‌شود اسم هم جر و تنوین را قبول نمی‌کند، در اسم غیر منصرف هم دو فرعیت وجود دارد، هر یکی از اسباب تسعه فرع بر اصل است، مثلاً ابراهیم هم علم است و هم عجمه اصل در اسم تنکیر و عربیت است....

س ۱۰۵: اقسام کلام را توضیح دهید.

ج: کلام سه قسم است: خبر، طلب و انشاء به این معنی اگر در کلام احتمال صدق و کذب برود خبر است مثل: زید قائم و اگر احتمال صدق و کذب نرود، دو صورت تصور می‌شود: یا وجود معنی مؤخر است از وجود لفظ، یا هر دو مقارن است. اولی را طلب دومی را انشاء گویند مثل: اضرب و انت حر.

س ۱۰۶: مبیع چه صیغه است و آن را اعلال نمایند.

ج: مَبِيعٌ مفرد مذکر اسم مفعول باب باع است در اصل خود يُباعُ یا تُباعُ یا اُباعُ بود رد کردیم به سوی اصلش یَبِيعُ یا تُبِيعُ یا أُبِيعُ بود، بعد از اعلال و صیغه سازی مَبِيعٌ شد. ضمه بر یا ثقیل بود، نقل کرده به ما قبلش دادیم مَبِيعٌ شد، التقاء ساکنین شد میان یاء و واو، در نزد اخفش یاء افتاد، زیرا واو علامت است، العلامة لا تَغیِّرُ و لا تحذف، مَبِيعٌ شد. ضمه با را بدل به کسره کردیم از جهتی که مشتبه نشود اسم مفعول یایی به اسم مفعول واوی، مَبِيعٌ شد، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم مَبِيعٌ شد.

و در نزد سیبویه واو به التقاء ساکنین افتاد، لَانَّ الواو زَائِدَةٌ الزائد احق بالحذف مَبِيعٌ شد. یاء ساکن ما قبل مضموم را قلب به واو نمودیم، مَبِيعٌ شد از جهت رفع اشتباه ضمه فاء الفعل را بدل به کسره نمودیم مَبِيعٌ شد، واو ساکن ما قبل مکسور را قلب به یاء کردیم مَبِيعٌ شد.

س ۱۰۷: اسم زمان و مکان فعل مثال بر چه وزن می‌آید؟

ج: اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مثال (فعلی که حرف اول آن حرف عله باشد) مطلقاً (چه مفتوح العین، چه مضموم العین و چه مکسور العین) بر وزن مَفْعِلْ آید مثل: مَوْعِدٌ، مَوْضِعٌ، مَوْجِلٌ و مَیْسِرٌ.

س ۱۰۸: پنج نمونه از اقسام همزه‌ی قطع را ذکر کنید.

ج: همزه‌ی باب افعال، همزه‌ی افعال التفضیل، همزه‌ی فعل تعجب، همزه‌ی جمع قَلَّت و همزه‌ی صفت مشبَّهه. مثل: أَكْرَمَ، أَعْلَمُ، ما احسن زیداً، اقوال و ابیض.

بخش دوم : منطق و فلسفه

▲ بخش دوم : منطق و فلسفه

س ۱۰۹: علم منطق را تعریف کنید.

ج: الْمَنْطِقُ آلَةُ قَانُونِيَّةٌ تُعَصِّمُ مَرَاعَاتُهَا الذَّهْنَ عَنِ الْخَطَا فِي الْفِكْرِ.

علم منطق عبارت است از آلتی قانونی (عام و کلی) که مراعات آن ذهن را از اشتباه در فکر کردن باز می‌دارد.

علم منطق مقصود بالاصالة و مطلوب با لذات نیست، بلکه وسیله و ابزاری برای هدف دیگری است، علم منطق یک سلسله راه‌ها و روش‌های عام و کلی در اختیار ما می‌گذارد که برای همه‌ی علوم و دانش‌های استدلالی مفید و سودمند است، در مقابل حکمت نظری و عملی که مقصود با لذات است یعنی علم پیدا کردن به اعیان موجود آن طور که در واقع و نفس الامر است به مقدار توان بشری.

س ۱۱۰: موضوع و غرض از علم منطق را بیان نمایید.

ج: موضوع علم منطق عبارت است از معرف (معلوم تصویری) و حجت (معلوم تصدیقی) دو نظریه دیگر هم وجود دارد به القواعد و الفروق ص ۲۶۳ مراجعه کنید.

غرض از علم منطق عبارت است از مصون ماندن فکر از خطا.

س ۱۱۱: فرق بین علم حضوری و علم حصولی را توضیح دهید.

ج: اول: علم حصولی عبارت است از: حضور صورت معلوم در نزد عالم. علم حضوری عبارت است از: حضور نفس معلوم در نزد عالم مثل: علم ما به خودمان و به صفات مان مانند: گرسنگی و تشنگی.

دوم: معلوم به علم حصولی وجود علمی آن غیر از وجود خارجی آن می باشد ولی معلوم به علم حضوری وجود علمی آن عین وجود خارجی است.

سوم: علم حصولی تقسیم می شود به تصور و تصدیق ولی علم حضوری تقسیم به تصور و تصدیق نمی شود.

س ۱۱۲: اقسام تصدیق را بیان کنید.

ج: تصدیق دو قسم است: یقین و ظن، برای اینکه تصدیق ترجیح احد الطرفین است یعنی یکی از دو طرف رجحان داشته باشد چه طرف وقوع باشد و یا لا وقوع، طرف دیگر چه احتمال برود یا نه اگر نفی کند احتمال طرف آخر را می شود یقین و اگر طرف آخر احتمالش ضعیف باشد می شود ظن.

س ۱۱۳: جهل بسیط و جهل مرکب را توضیح دهید.

ج: اگر انسان چیزی را نداند و به جهلش آگاه باشد آن را جهل بسیط گویند و اگر به جهلش آگاه نباشد، بلکه عقیده اش این باشد که می داند (نمی داند که نمی داند) آن را جهل مرکب گویند.

س ۱۱۴: نظر و فکر را تعریف کنید.

ج: سعد الدین تفتازانی در تهذیب المنطق تعریف کرده: النظر ملاحظة المعقول لتحصيل المجهول: پی بردن از معلوم (معلوم تصویری و تصدیقی) به مجهول (مجهول تصویری و تصدیقی).

مرحوم مظفر ث در المنطق تعریف کرده: حركة العقل بين المعلوم والمجهول.

س ۱۱۵: اقسام وجود را ذکر کنید.

ج: چهار قسم است:

۱- وجود خارجی مثل: وجود اشیاء در خارج.

۲- وجود ذهنی مثل: علم ما به اشیاء خارجی.

۳- وجود لفظی مثل: تلفظ کردن لفظ زید.

۴- وجود کتبی مثل: کتابت زید.

س ۱۱۶: اقسام دلالت را بیان کنید.

دலالت به اعتبارات مختلف قابل قسمت است یکی از اقسام دلالت: دلالت عقلیه، طبعیه و وضعیه است. برای اینکه حاکم به تلازم بین دو شیئی گاهی عقل است آن را دلالت عقلیه گویند مثل: روشنایی روز دلالت بر وجود شمس دارد، و گاهی حاکم طبع انسان است مثل دلالت: آخ بر درد آن را دلالت طبعیه گویند، و گاهی حاکم بر تلازم وضع واضح است آن را دلالت وضعیه گویند. مثل: دلالت زید بر مسمی زید.

س ۱۱۷: اقسام دلالت وضعیه را بیان کنید.

ج: دلالت وضعیه دو قسم است: لفظیه و غیر لفظیه، دلالت لفظیه آن است که آنچه دلالت بر معنی دارد بالوضع لفظ باشد. دلالت وضعیه لفظیه سه قسم است:

۱- مطابقیه: دلالت لفظ بر تمام موضوع له مثل دلالت انسان بر حیوان و ناطق.

۲- تضمنیه: دلالت لفظ بر جزء موضوع له مثل دلالت انسان بر ناطق.

۳- التزامیه: دلالت لفظ بر خارج از موضوع له و لازم موضوع له مثل: دلالت حاتم بر جود.

دلالت وضعیه غیر لفظیه آن است که دال بر معنی بالوضع لفظ نباشد مثل: اشارات و خطوط و نقوش.

س ۱۱۸: شرایط دلالت التزامیه را توضیح دهید.

ج: دو شرط دارد: ۱- تلازم بین لفظ و معنی تلازم ذهنی باشد، تلازم خارجی کفایت نمی‌کند.

۲- تلازم بین لفظ و معنی بین باشد تا انتقال پیدا شود از لفظ به معنی بدون واسطه.

س ۱۱۹: آیا جهل مرکب از اقسام علم است؟

ج: جهل مرکب داخل در علم نیست، برای اینکه علم عبارت است از حضور صورت شیئی در عقل، جهل حضور صورت شیئی نیست بلکه صورت شیئی آخر است که شخص گمان می‌کند که آن صورت شیئی است و علم است، در واقع علم نیست، بلکه جهل مرکب است.

س ۱۲۰: اقسام تقابل را توضیح دهید.

ج: تقابل چهار قسم است:

۱- تقابل نقیضین (انسان و لا انسان).

۲- تقابل ملکه و عدم ملکه (بصر و عمی).

۳- تقابل ضدّین (حرارت و برودت).

۴- تقابل متضایفین (اب و ابن).

س ۱۲۱: جزء اضافی را بیان کنید.

ج: جزء اضافی عبارت است از کلی که اخص از کلی آخر باشد (کلی که تحت کلی آخر باشد) مثل انسان با لنسبه به حیوان، و حیوان بالنسبه به جسم نامی جزئی اضافی است.

س ۱۲۲: فرق بین نوع حقیقی و اضافی چیست؟

ج: نوع حقیقی آن است که حمل می‌شود بر افراد کثیره‌ای متفقه الحقیقه در جواب ما هو مثل انسان (زید، عمرو، خالد و بکر ما هم یقال انسان؟

نوع اضافی عبارت است از کلی که فوق آن جنس باشد این کلی نسبت به ما فوقش نوع اضافی است مثل انسان نسبت به حیوان و حیوان با لنسبه به جسم نامی...

س ۱۲۳: حمل اولی و ذاتی و شایع صناعی را توضیح دهید.

ج: اگر بین موضوع و محمول اتحاد در مفهوم و مغایرت اعتباری باشد آن حمل اولی و ذاتی است مثل الانسان حیوان ناطق و اگر اتحاد در وجود و مصداق باشد و مغایرت در مفهوم باشد آن را حمل شایع صناعی گویند مثل: الانسان حیوان.

س ۱۲۴: ما هو المراد من المرتجل؟

ج: لفظ از معنای اول انتقال پیدا کند به معنای دوم و بین معنای اول و دوم مناسبت لحاظ نشود مثل صادق که در اکثر وقت‌ها مرتکب کذب می‌شود.

س ۱۲۵: فرق بین ضدین و تقیضین را بیان نمایید.

ج: ضدان در امران وجودیان است مثل سواد و بیاض و حرارت و برودت ولی تقیضان بین ایجاب و سلب است مثل: انسان و لا انسان، دوم ضدان قابل اجتماع نیست ولی در بعضی موارد که قسم ثالث داشته باشد قابل ارتفاع است مثل مثال مذکور که ممکن است چیزی باشد نه سیاه باشد و نه سفید مثلاً سبز باشد ولی تقیضان نه قابل ارتفاع است و نه قابل اجتماع.

س ۱۲۶: بین دلالت مطابقی و تضمنی از نسب اربعه چه نسبتی است؟

۱- تباین E ۲- تساوی ۳- عموم و خصوص مطلق R

۴- عموم و خصوص من وجه E

س ۱۲۷: ما هو المراد من الكلى المتواطى؟

ج: کلی که صدقش بر جمیع افرادش یکسان باشد مثل انسان نسبت به افرادش.

س ۱۲۸: فرق بین متواطی اصولی و منطقی را ذکر کنید.

ج: متواطی منطقی آن است که صدقش بر افرادش یکسان باشد بدون تفاوت، ولی متواطی اصولی آن است که ظهورش بر افرادش یکسان باشد و نسبت به بعضی افرادش انصراف نداشته باشد مثل نقطه و نسبت بین هر دو عموم و خصوص مطلق است، هر متواطی اصولی متواطی منطقی هست ولی بعضی متواطی منطقی متواطی اصولی نیست مثل انسان که ظهور بر مرد و زن دارد و نسبت به خنثی ظهور ندارد، انسان از نظر اصولی مشکک است.

س ۱۲۹: تصدیق به نظر ملا سعد مرکب است یا بسیط؟

ج: از نظر ملا سعد تصدیق بسیط است به دلیل اینکه تصدیق را نفس اذعان و حکم قرار داده (العلم ان كان اذعانا للنسبة فتصديق) نه مرکب از حکم و تصور طرفین كما زعمه الامام الرازی.

س ۱۳۰: حمل حیوان بر انسان (الانسان حیوان) چه حملی است؟

ج: ۱- حمل اولی و ذاتی است E ۲- حمل شایع صناعی R ۳- هیچکدام E

س ۱۳۱: الفرق بین المنقول و المرتجل:

ج: در منقول بین معنای اول و معنای دوم مناسبت لحاظ شده مثل صلاة ولی در مرتجل بین دو معنی مناسبت لحاظ نگردیده.

س ۱۳۲: الفرق بین الذاتی و العرضی:

ج: ذاتی در باب کلیات خمس عبارت است از محمولی که ذات موضوع قائم است به آن محمول یعنی ذات موضوع تحقق پیدا نمی کند بدون آن محمول، چه آن محمول نفس ماهیت موضوع باشد (مثل نوع) و یا جزء آن (مثل جنس و فصل).

عرضی عبارت است از محمولی که خارج از ذات موضوع باشد و بر موضوع حمل می‌شود. مثل: ضاحک و ما شیء.

س ۱۳۳: فرق بین ذاتی باب برهان و ذاتی باب ایساغوجی را توضیح دهید.

ج: ذاتی در باب ایساغوجی (کلیات خمس) چنانچه ذکر شد عبارت است از کلی که خارج از ذات نباشد بلکه عین ذات است یا جزء ذات مثل: نوع، جنس و فصل، ولی ذاتی در باب برهان عبارت است از آنچه از ذات جدا نمی‌شود (لا ینفک عن الذات) چه عین ذات باشد یا لازم ذات مثل: زوجیت نسبت به اربعه، امکان نسبت به ماهیت و حد تام و نسبت بین این دو تا عموم و خصوص مطلق است، ذاتی باب برهان اعم است از ذاتی باب ایساغوجی.

س ۱۳۴: کلی منطقی و طبیعی و عقلی را بیان کنید.

ج: جامعترین و خلاصه ترین جمله‌ای که در تعریف این سه کلی ذکر شده است کلام ملاسعد در تهذیب المنطق است:

مفهوم الکلی (ما لا یمتنع فرض صدقه علی کثیرین) یسمی کلیاً منطقیاً و معروضه (مثل انسان) طبیعیاً و المجموع عقلیاً (الانسان الکلی).

س ۱۳۵: چه فرقی بین مفهوم و مصداق است؟

ج: مفهوم عبارت است از معنی موجود در ذهن و مصداق عبارت است از معنی موجود در خارج.

س ۱۳۶: برهان انی و لمی را توضیح دهید.

ج: حد وسط همانطور که واسطه در اثبات است اگر واسطه در ثبوت هم باشد آن را برهان لمی گویند (پی بردن از علت به معلول) مثل هذه الحديد ارتفعت حرارتها و کل حديد ارتفعت حرارتها فهي متمددة فينتج هذه الحديد متمددة.

و اگر حد وسط واسطه در اثبات باشد نه در ثبوت (پی بردن از معلول به علت) آن را برهان انی گویند.

س ۱۳۸: لازم بین بالمعنی الاخص و لازم بین بالمعنی الاعم را تعریف کنید.

ج: لازم بین بالمعنی الاخص آن است که از تصور ملزوم، لازم آید تصور آن لازم، مثل: عمی و بصر که از تصور عمی (کوری) بصر در ذهن می‌آید. و مانند تصور جهل و عدم العلم بدون تصور علم محال است.

بین بالمعنی الاعم آن است که از تصور ملزوم و تصور لازم و تصور نسبت بین لازم و ملزوم جزم به لزوم حاصل می‌شود مثل: الاثنان نصف الاربعة.

س ۱۳۹: حد تام و حد ناقص را توضیح دهید.

ج: حد تام عبارت است از تعریف یک ماهیت به جمیع ذاتیات و اجناس و فصول آن، همیشه حد تام به جنس قریب و فصل قریب انجام می‌گیرد مثل: الانسان ما هو؟ در جواب گفته می‌شود: حیوان ناطق.

حد ناقص عبارت است از تعریف یک شیء به بعضی ذاتیات آن حد ناقص حد اقل بر فصل قریب مشتمل باشد، چه فصل قریب تنها باشد، و یا با جنس بعید همراه باشد مثل: الانسان ما هو؟ در جواب گفته می‌شود: ناطق یا جسم نام ناطق.

س ۱۴۰: شروط تعریف را بیان کنید.

ج: تعریف پنج شرط دارد:

۱- معرف با معرف از لحاظ صدق با هم مساوی باشند یعنی تعریف جامع الافراد و مانع الاغیار باشد، تعریف به اعم، اخص و مباین جایز نیست.

۲- معرف از لحاظ مفهوم در نزد مخاطب اعرف و اجلی از معرف باشد.

۳- معرف عین معرف در مفهوم نباشد مثل تعریف انسان به بشر و الا تقدم شیء بر نفس شیء لازم می‌آید.

۴- تعریف خالی از دور باشد (دور مصرح، مضمّر و معی).

۵- الفاظ که در تعریف به کار گرفته می‌شود الفاظ واضح و روشن، خالص و نص باشد نه کلمات عجیب و غریب مثل: اُسْتُقْسُ (عناصر اربعه).

س ۱۴۱: اقسام دور را ذکر کنید.

ج: دور سه قسم است و دو قسم آن محال است برای اینکه لازم می‌آید تقدم شیئی بر نفس شیئی و آن مستلزم تناقض است و تناقض محال است.

۱- دور مصرّح: توقف شیئی بر نفس شیئی بدون واسطه مثل: توقف الف بر ب و ب بر الف و مثل: النهار زمان تطلع فيه الشمس.

۲- دور مضمّر: توقف شیئی بر نفس شیئی با واسطه مثل: الزوج ما هو؟ در جواب بگوییم: ما يُنْقَسَمُ بِمُتَسَاوِيَيْنِ.

۳- دور معی: وصف یک شیئی توقف داشته باشد بر ذات شیئی آخر.

س ۱۴۲: سور قضایا را بیان نمایید.

ج: الفاضلی که دلالت بر کمیت افراد موضوع در قضایای محصوره می‌کنند سور قضیه نامیده می‌شود.

سور قضایای محصورة:

۱- سور موجه کلیه: کل، عامه، کافه و لام استغراق...

۲- سور سالبه کلیه: لا شیئی، لا واحد و نکره در سیاق نفی...

۳- سور موجه جزئیّه: بعض، واحد، کثیر، قلیل، ربما و قلّما...

۴- سور سالبه جزئیّه: لیس بعض، بعض لیس، لیس کل و ما کل...

سور قضایای شرطیه:

۱- سور موجه کلیه: کَلَّمَا، مَتَى ... در متصله. دَائِمًا در منفصله.

۲- سور موجه جزئیّه: قَدْ یَکُونُ در متصله و منفصله.

۳- سور سالبه کلیه: لیس ایدا و لیس البته در متصله و منفصله.

۴- سور سالبه جزئیه: قد یکون در قضیه شرطیه متصله و منفصله. لیس کَلَمًا در قضیه شرطیه متصله.

س ۱۴۳: قضیه معدوله و محصله را توضیح دهید.

ج: موضوع و محمول در قضیه حملیه گاهی از امور وجودیه است. مثل: زیدُ انسان و زیدُ کاتبٌ. و گاهی هر دو یا احدهما از امور سلبيه است یعنی مثل: کل لا عالم هو غیر صائب الرأی و کل لا حیوان هو لا انسان، قسم اول را قضیه محصله گویند و قسم دوم را قضیه معدوله نامند.

س ۱۴۴: ماده قضایا را بیان کنید.

هر محمولی را که با موضوعی نسبت سنجی کنیم در واقع و نفس الامر از سه حال خارج نیست، یا ثبوت محمول برای موضوع ضرورت دارد مثل: الاربعة زوج، و یا محمول برای موضوع ممتنع است مثل: اجتماع نقیضین، و یا ثبوت محمول برای موضوع ممکن است مثل: زیدُ کاتبٌ. پس مواد قضایا سه تاست: وجوب، امتناع و امکان.

س ۱۴۵: ما الفرق بین مادة القضية وجهة القضية؟

ج: ماده قضیه همان نسبت واقعیه و نفس الامریه است که میان موضوع و محمول وجود دارد که وجوب، امتناع و امکان باشد و لازم نیست در مقام توجه و نظر به قضیه ادراک و تصور شود.

اما جهت قضیه خصوص آن چیزی است که از کیفیت نسبت قضیه، هنگامی که به قضیه توجه شود فهمیده می شود به طوری که اگر کیفیت نسبت ادراک و تصور نشود آن قضیه موجهه نیست.

ولی در حاشیه ی تهذیب مرحوم ملا عبدالله در تعریف جهت قضیه چنین فرموده: فتلك کیفیة الواقعة فی نفس الامر تسمی مادة القضية، ثم قد یصرّح فی القضية بأن تلك النسبة مکیفیة فی نفس الامر بکیفیه کذا فالقضية حیثئذ تسمی موجهة و قد لا تصرّح بذلك فتسمی القضية مطلقة.

س ۱۴۶: قضیه منفصله حقیقیه و مانعه الجمع و مانعة الخلو را توضیح دهید.

ج: قضیه حقیقیه عبارت است از قضیه که حکم می‌شود به تنافی طرفین قضیه در صدق و کذب در قضیه موجهه یعنی موجهه نه قابل اجتماع است و نه قابل ارتفاع مثل: العدد اما ان یکون زوجاً او فرداً ولی در قضیه سلبیه هم قابل اجتماع است و هم قابل ارتفاع، مثل: ليس الحيوان اما ان یکون ناطقا و اما یکون قابلا للتعليم. هر دو قابل اجتماع است مثل انسان هم ناطق است و هم قابل تربیت.

مانعة الجمع: هر دو طرف قضیه قابل اجتماع نباشد ولی قابل ارتفاع باشد در قضیه موجهه مثل: اما ان یکون الجسم ابيض او اسود ولی در قضیه سلبیه قابل اجتماع هست، قابل ارتفاع نیست مثل: ليس اما ان یکون الجسم غير ابيض او غير اسود. این دو تا در جسم احمر قابل اجتماع است.

قضیه مانعة الخلو: قضیه‌ای که طرفین آن قابل ارتفاع نباشد ولی قابل اجتماع باشد در قضیه موجهه مثل: الجسم اما ان یکون غير ابيض او غير اسود (اما أن یکون الجسم فی الماء او لا یغرق) ممکن است جسم نه سفید باشد و نه سیاه رنگ سبز داشته باشد و یا جسمی در دریا باشد و غرق نشود ولی در قضیه سلبیه قابل اجتماع نیست ولی قابل ارتفاع هست مثل: ليس اما ان یکون الجسم ابيض و اما ان یکون اسود.

س ۱۴۷: شروط تناقض را ذکر کنید.

ج: در تناقض وحدات هشتگانه معتبر است:

۱- وحدت در موضوع؛

۲- وحدت در محمول؛

۳- وحدت در زمان؛

۴- وحدت در مکان؛

۵- وحدت در قوه و فعل؛

۶- وحدت در کل و جزء؛

۷- وحدت در شرط؛

۸- وحدت در اضافه؛

۹- وحدت در حمل؛

در این بیت فارسی وحدت هشتگانه ذکر شده:

در تناقض هشت وحدت شرط دان

وحدت موضوع و محمول و مکان

وحدت شرط و اضافه، جزء و کل

قوه و فعل است در آخر، زمان

س ۱۴۸: تناقض و عکس مستوی را تعریف نمائید.

ج: اَلتَّنَاقُضُ اخْتِلَافُ الْقَضِيَّتَيْنِ بَحَيْثُ يُلْزَمُ لِذَاتِهِ مِنْ صِدْقِ كُلِّ مِنْهُمَا كِذْبُ الْآخَرِى وَ بِالْعَكْسِ. مثل: کل انسان حیوان، و لاشئ من الانسان بحيوان.

العكس المستوى: تَبَدُّلُ طَرَفَيْ الْقَضِيَّةِ مَعَ بَقَاءِ الصِّدْقِ وَ الْكَيْفِ. مثل: کل انسان حیوان، بعض الحيوان انسان*.

س ۱۴۹: عکس نقیض را بیان کنید.

ج: عکس النقيض تَبَدُّلُ نَقِیْضِی الطَّرَفَیْنِ مَعَ بَقَاءِ الصِّدْقِ وَ الْكَيْفِ أَوْ جَعْلُ نَقِیْضِ الثَّانِی أَوَّلًا مَعَ مُخَالَفَةِ الْكَيْفِ، مثل: کل کاتب انسان کل لا انسان هو لا کاتب. یا لا شیئ من اللانسان بکاتب.

س ۱۵۰: فرق بین امکان خاص و امکان عام را ذکر نمایید.

ج: امکان خاص سلب ضرورت از طرفین می کند مثل: زید کاتبٌ بالا مکان الخاص یعنی کتابت و عدم کتابت برای زید ضرورت ندارد.

امکان عام سلب ضرورت از طرف مخالف می کند. مثل: زید کاتبٌ بالا مکان العام یعنی عدم کتابت برای زید ضرورت ندارد، خود کتابت چه ضرورت داشته باشد یا نه.

س ۱۵۱: چه فرق است بین هلیات بسیطه و مرکبه؟

ج: اگر محمول در قضیه وجود باشد نامیده می شود هلیات بسیطه مثل: الانسان موجودٌ، و اگر محمول غیر از وجود باشد هلیات مرکبه گویند مثل: العالمٌ متغیرٌ.

س ۱۵۲: معقولات اولی، معقولات ثانیه فلسفی و معقولات ثانیه منطقی را شرح دهید.

ج: معقولات اولی مثل مفهوم انسان و مفهوم سفیدی که هم عروضشان خارجی است و هم اتصافشان. (عروض محمول برای موضوع)

معقولات ثانیه ی فلسفی مثل مفهوم علّت و مفهوم معلول که عروضشان ذهنی است و اتصافشان خارجی است.

معقولات ثانیه ی منطقی مثل مفهوم عکس مستوی، و مفهوم عکس نقیض که هم عروضشان ذهنی است و هم اتصافشان.

س ۱۵۳: عقد الوضع و عقد الحمل را توضیح دهید.

ج: اتصاف ذات موضوع به وصف عنوانی موضوع عقد الوضع است مثل اتصاف زید به کتابت در مثال: کل کاتب متحرک الاصابع.

عقد الحمل عبارت است از اتّصاف ذات موضوع به وصف عنوانی محمول مثل اتّصاف زید به تحرک اصابع در مثال مذکور.

س ۱۵۴: اقسام حجت را بیان کنید.

ج: اعلم انّ الحجة على ثلاثة اقسام، لأنّ الاستدلال امّا من حال الكلى على حال جزئياته و امّا من حال الجزئيات على حال كليها و امّا من حال احد الجزئين المندرجين تحت كلى على حال الجزئى الآخر فالأوّل هو القياس و الثانى هو الاستقراء، و الثالث هو التمثيل.

س ۱۵۵: جنس الاجناس و نوع الانواع را بيان كنيد با ذكر مثال.

ج: جنسى كه بالاتر از آن جنسى نباشد آن را جنس الاجناس گویند مثل جوهر، و نوعى كه پايين تر از آن نوع نباشد آن را نوع الانواع گویند مثل انسان.

س ۱۵۶: اشكال اربعة را توضيح دهيد.

ج: حد وسط اگر محمول در صغرى و موضوع در كبرى قرار گيرد آن را شكل اول گویند.

و اگر حد وسط محمول در صغرى و كبرى واقع شود آن را شكل دوم گویند.

حد وسط اگر موضوع در صغرى و كبرى واقع شود آن را شكل ثالث گویند.

حد وسط اگر موضوع در صغرى و محمول در كبرى قرار گيرد آن را شكل رابع نامند.

س ۱۵۷: شرايط اشكال اربعة را بيان نماييد.

ج: شرايط شكل اول: ۱- ايجاب صغرى ۲- كليت كبرى.

شرايط شكل دوم: ۱- اختلاف مقدمتين در ايجاب و سلب ۲- كليت كبرى.

شرايط شكل سوم: ۱- ايجاب صغرى ۲- كليت احديهما.

شرايط شكل چهارم: ۱- اختلاف دو مقدمه با كليت احديهما ۲- اگر هر دو مقدمه موجه باشد بايد صغرى موجهه كليه باشد.

تمام شرايط اشكال اربعة به صورت رمزى در اين بيت بيان شده:

مغکب اول خینکب ثانی، مغکاین سیم

درچهارم مینکغ یا خینکاین شرط دان

س ۱۵۸: اقسام قیاس را به حسب ماده ذکر کنید.

ج: مقدمات قیاس یا یقینی است یا ظنی یا از مسلمات و یا از مشهورات یا از وهمیات یا از مخیلات و غیره می‌باشد به این اعتبار تقسیم می‌شود به صناعات خمس مثل: برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه.

س ۱۵۹: چه فرق است بین عرض و عرضی؟

ج: فرق بین این دو تا مثل فرق بین جنس و ماده و فصل و صورت است، که اگر عرض مثل سواد لا بشرط از حمل لحاظ شود عرضی است و قابل حمل است و اگر به شرط لا لحاظ شود عرض است و قابل حمل نیست.

س ۱۶۰: دلیل خلف و دلیل افتراض را توضیح دهید.

ج: الخلف هو اثبات المطلوب بابطال نقیضه، برهان خلف یک نوع از براهینی است که از راه کذب نقیض نتیجه می‌گیریم صدق مطلوب را یعنی صغری و کبری تشکیل می‌دهیم و از آن مطلوبی بدست می‌آوریم که اگر آن صادق نباشد باید نقیضش صادق باشد و چون صدق نقیض تالی فاسد دارد پس صدق مطلوب را نتیجه می‌گیریم، مثل: بعض الحیوان لیس بانسان و کل ناطق انسان^۱ نتیجه می‌دهد: بعض الحیوان لیس بناطق، اگر این نتیجه صادق نباشد باید نقیض آن موجب کلیه صادق باشد که: کل حیوان ناطق^۲، اگر این نقیض صادق باشد آن را با کبرای اصل ضمیمه می‌کنیم، این نقیض را صغری و آن کبرای اصل را کبرای قضیه قرار می‌دهیم و از مجموع: کل حیوان ناطق و کل ناطق انسان، نتیجه می‌گیریم کل حیوان انسان و اگر این نتیجه صادق باشد لازمه‌اش این است که نقیض آن کاذب باشد تا اجتماع نقیضین لازم نیاید و نقیض موجب کلیه، سالبه‌ی جزئی است یعنی بعض الحیوان لیس بانسان، و این سالبه‌ی جزئی عین صغرای اصل است، اگر بگوییم این سالبه‌ی جزئی کذب است، خلاف فرض لازم می‌آید، و خلف محال و باطل است، پس خود این سالبه‌ی جزئی صدق است نقیضش که موجب کلیه باشد کذب خواهد بود و هذا المطلوب.

دلیل افتراض عبارت است از اینکه جزء ثانی از اصل مثلاً که - بعض کاتب ساکن الاصابع بالفعل - موضوع کاتب است، پس مصداق و ذات آن را، زید فرض می‌کنیم و پس از فرض مذکور می‌گوییم بر زید - کاتب بالفعل - و ساکن الاصابع بالفعل، با هم صدق می‌کند، به عبارت دیگر زید هم مصداق ساکن الاصابع بالفعل و هم مصداق کاتب بالفعل است، زیرا در جزء ثانی از اصل زید مصداق موضوع و ساکن الاصابع محمول است برای زید پس بر زید ساکن الاصابع بالفعل بحکم لا دوام الاصل صدق می‌کند، و از طرف دیگر از اینکه صدق وصف عنوانی موضوع بر مصداق موضوع بناء به مذهب شیخ الرئيس بالفعل است پس بر زید کاتب بالفعل نیز صدق می‌کند، پس درست است که گفته شود بعض ب ج بالفعل ای بعض ساکن الاصابع کاتب بالفعل، مراد از بعض ساکن الاصابع زید است و زید کاتب بالفعل از ناحیه صدق وصف عنوانی نیز می‌باشد، بعض کاتب ساکن الاصابع بالفعل لا دوام عکس و جزء ثانی از عکس است پس ثبت المطلوب که به دلیل افتراض جزء ثانی از عکس اثبات شد. (اثبات عکس جزء ثانی از اصل به دلیل افتراض)

س ۱۶۱: چرا وجود قابل تعریف نیست؟

ج: تعریف یا حدی است یا رسمی، وجود نه جنس دارد

و نه فصل و نه عرض خاص، لذا وجود قابل تعریف نیست.

دوم اینکه معرفّ اجلی و اظهر از معرفّ باشد، چیزی اعرّف و اظهر از وجود نداریم آنچه در تعریف وجود ذکر شده (هو الثابت العین او الذی یمكن ان یخبر عنه) از قبیل تعریف شرح الاسم است نه تعریف حقیقی پس وجود نیاز به تعریف ندارد، مفهوم وجود یک مفهوم واضح و روشن است.

س ۱۶۲: دلیل بر اشتراک معنوی وجود چیست؟

ج: وجود تقسیم می‌شود به اقسام مختلفه مثل: وجود واجب، وجود ممکن، ممکن هم تقسیم می‌شود به جوهر و عرض، هر کدام اقسامی دارد، در صحت تقسیم وحدت مقسم معتبر است، پس معلوم می‌شود که این اقسام وجود در یک جهت با هم اشتراک دارند که عبارت از مفهوم وجود باشد.

س ۱۶۳: لفظ ماهیت چه صیغه است؟

۱- اسم مصدر E ۲- مصدر جعلی R ۳- هیچکدام E

س ۱۶۴: غایت حکمت الهیه را بیان نماید.

ج: تمییز الموجودات الحقیقیة من غیرها، و معرفة العلل

العالية للوجود، و بالأخص العلة الأولى التي إليها تنتهي سلسلة الموجودات، و اسمائه الحسنی، و صفاته العلیا، و هو الله عزّ اسمه.

س ۱۶۵: جزء عقلی و جزء خارجی را توضیح دهید.

ج: جزء عقلی مثل جنس و فصل (الانسان حیوان ناطق) جزء خارجی مثل ماده و صورت.

س ۱۶۶: کم متصل و کم منفصل را تشریح کنید.

ج: کم متصل حد مشترک دارد، که آن حد مشترک ابتدا برای یکی و انتها برای دیگری است مثل چوب یک متری مثلاً ولی کم منفصل مثل عدد حد مشترک ندارد، هر کدام دارای آثار و خواص است و کم متصل چند قسم است که به بدایه الحکمة مراجعه شود.

س ۱۶۷: معتزله قائلند که ثبوت اعم از وجود است، فبعض المعدوم ثابت عندهم. آن کدام معدوم است که در نزد معتزله ثبوت دارد؟

ج: و هو المعدوم الممكن.

س ۱۶۸: بعض معتزله قائلند که بین وجود و عدم واسطه است، اسم آن واسطه چیست؟

ج: الحال، و هی صفة الموجود، التي ليست بموجودة و لا معدومة، كالعالمية و القادرية و الوالدية، من الصفات الانتزاعية، التي لا وجود منحازاً لها فلا يقال (انها موجودة) و الذات الموجودة تتصف بها فلا يقال: «أنها معدومة».

س ۱۶۹: علت احتیاج ممکن به علت چیست؟

۱- حدوث E ۲- امکان R ۳- هر دو تا E

س ۱۷۰: ممتنع بالذات و ممتنع بالغیر را توضیح دهید.

ج: ممتنع بالذات: ما یجب ان لا یکون. یعنی ذاتش اقتضاء عدم دارد مثل شریک الباری و اجتماع تقیضین و اجتماع ضدین و دور و تسلسل...

ممتنع بالغیر مثل وجود معلول در صورت عدم علتش، وعدم معلول در صورت وجود علت.

س ۱۷۱: برای وجوب بالقیاس الی الغیر مثال بزنید.

ج: کما فی وجود احد المتضائفین (اب و ابن) اذا قیس الی وجود الآخر.

س ۱۷۲: نظر محقق دوانی را در رابطه با اصالت وجود و ماهیت بیان نمایید.

ج: به محقق دوانی نسبت داده شده که ایشان قائل به تفصیل است که در واجب تعالی وجود اصالت دارد، و در غیر واجب ماهیت اصالت دارد، اطلاق موجود در واجب تعالی به این معنی است که آنه نفس الوجود، وقت موجود را بر ماهیات استعمال می‌کنیم به این معنی است که آن‌ها منتسب به وجود است مثل لا بن و تامر، نه اینکه خودشان وجود داشته باشند.

س ۱۷۳: فرق بین جوهر و عرض را ذکر کنید.

ج: ممکن در وجودش احتیاج به موضوع و محل دارد یا نه، اگر نداشته باشد آن جوهر است که تعریف شده: الجوهر ممکن الذی اذا وُجد وُجد لا فی الموضوع یعنی جوهر بدون نیازمندی به محل وجود می‌گیرد و قائم بالذات است.

اگر ممکن در وجود خود به موضوع و محل احتیاج داشته باشد آن را عرض گویند، العرض اذا وُجد وُجد فی الموضوع یعنی اگر در خارج تحقق پیدا کند محتاج به محل است.

س ۱۷۴: اقسام جوهر را ذکر کنید.

ج: جوهر پنج قسم است، عقل، نفس، مادّة، صورت و جسم برای اینکه جوهر ابتدائاً دو قسم است: یا ذاتاً و عملاً مفارق از ماده است یا نه، اول را عقل گویند، و چنین تعریف کرده اند: العقل جوهر مجرد یدرک به الاشياء الکلی. یا العقل هو «الجوهر المجرد عن المادّة ذاتاً و فعلاً»، و اگر ذاتاً و عملاً مفارق از ماده نبود، یا از حیث عمل مقارن به ماده است و از حیث ذات مفارق از ماده است یا نه، قسم اول را نفس گویند و چنین تعریف کردند:

النفس هی «الجوهر المجرد عن المادّة ذاتاً المتعلق بها فعلاً» و بعضی چنین تعریف کردند: النفس جوهر مجرد یتصرف فی الابدان کالماء یتصرف فی الورد.

قسم دوم از سه حال خارج نیست یا حال فقط است در جوهر یا محل فقط است برای جوهر، یا مرکب از حال و محل است، اول را صورت گویند: «الصورة ما به الشیء بالفعل» یا الصورة الجوهر المفید لفعلیة المادّة من حیث الامتداد الثلاث.

و قسم ثانی را هیولا یا مادّة گویند، المادّة هی الجوهر الحامل للقوّة.

قسم سوم که مرکب از حال و محل است آن را جسم گویند، الجسم هو الجوهر الممتد فی جهاته الثلاث. یا الجسم جوهر مرکب قابل لابعاد الثلاثة.

س ۱۷۵: اقسام عرض را نام ببرید.

ج: مشهور اقسام عرض را نه تا می‌شمارند: کم، کیف، این، متی، وضع، جدّة، اضافہ، ان یفعل و ان ینفعل. تعریف هر یک را به بدایة الحکمة و نہایة الحکمة مراجعه کنید.

س ۱۷۶: وجود داخل در جوهر است یا عرض و یا هیچکدام؟ با دلیل ذکر کنید.

ج: وجود نه جوهر است، لان الجوهر ماهیة اذا وجدت فی الخارج وجدت لا فی الموضوع، و الوجود لیس من سنخ الماهیة.

و نه عرض است، لأن العرض متقومّ الوجود بالموضوع، و الوجود متقومّ بنفس ذاته، و کل شیء متقومّ به ای بالوجود.

س ۱۷۷: دو دلیل بر اصالة الوجود اقامه کنید.

ج: برای اینکه ماهیت من حیث هی لیست الّا هی، نسبت ماهیت به وجود و عدم یکسان است (وجود و عدمش احتیاج به علت دارد) اگر بدون وجود تحقق پیدا کند و آثار بر ماهیت مترتب شود انقلاب لازم می آید و هو محال، پس تنها عاملی که موجب تحقق ماهیت می شود تا آثار بر آن مترتب شود وجود است، پس وجود اصالت دارد.

دوم ماهیت نسبتش به تقدم و تأخر، شدت و ضعف، و قوة و فعل یکسان است، و حال آنکه اشیاء در خارج متصف به این صفات می شود بعض اشیاء تقدم دارد مثل علّت و بعض تأخر دارد مثل معلول ...

اگر وجود اصالت نداشته باشد و این اختلافات مستند به ماهیت باشد (ماهیتی که من حیث هی لیست الّا هی) و هذا خلف. پس منشأ تقدم و تأخر، شدت و ضعف ... وجود است و هو المطلوب.

س ۱۷۸: کسانی که قائل به اصالة الماهية هستند دلیل شان را ذکر کنید.

ج: یکی از ادله قائلین به اصالة الماهية این است که اگر وجود اصالت داشته باشد لازم می آید تسلسل به این معنی که اگر وجود اصالت داشته باشد و در خارج موجود باشد، از برای وجود آن هم وجود است، و برای آن وجود هم وجود است اگر همین طور الی بی نهایت ادامه پیدا کند تسلسل لازم می آید و هو محال نتیجه می گیرند که ماهیت اصالت دارد.

قائلین به اصالة الوجود از این دلیل جواب دادند که الوجود موجود بنفس ذاته لا أنّه موجودٌ بوجود آخر حتی یلزم التسلسل.

س ۱۷۹: ما هو المراد من اصالة الوجود او الماهية؟

ج: کسانی که قائل به اصالة الوجود هستند، می گویند آنچه در خارج وجود دارد و آثار خارجی بر آن مترتب می شود عبارت است از مفهوم وجود، در مقابل ماهیت در خارج چیزی نیست، و اگر به ماهیت نسبت وجود می دهیم وصف شیئی به حال متعلق است، نظیر القرطاس ابيض که سفیدی قرطاس به اعتبار ذات قرطاس نیست بلکه به اعتبار رنگ و سفیدی آن است.

و کسانی که قائل به اصالة الماهية هستند، می‌گویند آثار در خارج مال ماهیت است نه مال وجود، آن‌ها وجود را امر اعتباری می‌دانند.

س ۱۸۰: تخصص الوجود بوجوه ثلاثة، آن سه وجه را بیان نمایید.

ج: وجود از سه جهت تخصص و امتیاز پیدا می‌کند:

۱- تخصص حقیقت وجود به نفس ذاتها القائمة بذاتها.

۲- تخصص وجود به خصوصیات مراتبش، مراتبی که خارج از ذات نباشد، برای اینکه وجود ذات المراتب است مثل نور.

۳- تخصص وجود بالاضافه و نسبت وجود به ماهیات مختلفه مثلاً وجود زید غیر از وجود بکر است، وجود بکر غیر از وجود عمرو است.

س ۱۸۱: المعدوم المطلق لا يخبر عنه يناقض نفسه فانه بعينه اخبار عنه بعدم الاخبار، جواب این شبهه را ذکر نمایید.

ج: یکی از شرایطی که در باب تناقض دانشمندان شرط می‌دانند اتحاد در حمل است، در مورد سؤال اتحاد در حمل ندارد. المعدوم المطلق لا يخبر عنه به حمل اولی و ذاتی ولی به حمل شایع صناعی معدوم مطلق لیس بمعدوم المطلق بل موجود من الموجودات الذهنية، به اعتبار وجود ذهنی قابل حمل است.

س ۱۸۲: اعاده معدوم بعينه محال است دلیل بر امتناع واستیحاله را بیان کنید.

ج: قائلین به استحاله‌ی اعاده معدوم چند دلیل اقامه کردند یکی از ادله آن‌ها این است که لازم می‌آید تخیل عدم بین شیئی و نفسش و این محال است که یک شیئی بعینه در دو زمان موجود باشد که بین دو زمان عدم فاصله شده مثلاً اگر یک شیئی امروز با تمام خصوصیات خود از بین رفت و معدوم شد بعد از سه روز با همان خصوصیات تحقق پیدا کند تخیل عدم بین شیئی و نفسش لازم می‌آید. و با مسئله معاد منافات ندارد، زیرا موت انعدام نیست بلکه یک نوع استکمال است.

س ۱۸۳: ما هو المراد من الوجود الذهني؟

ج: الوجود الذهني: صورةٌ حاصلَةٌ من الشيء عند العقل، که همان صورت ذهنی اشیاء در نفس باشد.

س ۱۸۴: وجود رابط، وجود رابطی و وجود محمولی را توضیح دهید.

ج: وجود رابط استقلال ندارد، مفاد کان ناقصه است که ثبوت الشيء للشيء باشد مثل رابط بین موضوع و محمول، و معنی حرفی است، در فارسی از آن تعبیر به «است» می شود.

اما وجود رابطی وجود استقلالی دارد و مفاد کان تامه است مثل وجود عرض.

وجود محمولی هم مفاد کان تامه است که ثبوت الشيء باشد وجود محمولی سه قسم است:

۱- وجود فی نفسه و لنفسه و بنفسه مثل: وجود واجب تعالی.

۲- وجود فی نفسه و لنفسه و بغيره کوجود الجوهر.

۳- وجود فی نفسه و بغيره و بغيره کوجود العرض، و یسمى وجود الرابطی، پس وجود محمولی شامل وجود رابطی هم می شود.

بخش سوم : اصول

▲ بخش سوم : اصول

س ۱۸۵: موضوع علم اصول را از نظر مرحوم مظفرت بیان نمایید.

ج: علم اصول بحث می‌کند از موضوعات مختلفه، که در یک غرض مهم با هم اشتراک دارند، و آن غرض واحد عبارت است از استنباط حکم شرعی، پس هر چه در استنباط حکم شرعی ذی دخل است موضوع علم اصول محسوب می‌شود.

س ۱۸۶: موضوع علم اصول را از نظر مرحوم صاحب قوانین و صاحب فصول ب ذکر کنید.

ج: صاحب قوانین موضوع علم اصول را ادلة اربعة (کتاب، سنت، اجماع و عقل) بماهی ادلة می‌دانند، یعنی ادله اربعة با وصف دلالت موضوع علم اصول است.

صاحب فصول موضوع علم اصول را ادله اربعة بماهی می‌داند، یعنی ذات ادله اربعة بدون و صف دلالت موضوع برای علم اصول می‌داند و مرحوم مظفر هر دو نظریه را رد می‌کند.

س ۱۸۷: در علم اصول از موضوعات مختلفه بحث می‌شود که در یک جهت با هم اشتراک دارند آن جهت چیست؟
ج: استنباط احکام شرعیه فرعیه.

س ۱۸۸: دلیل اجتهادی و فقهاتی را توضیح دهید.

ج: دلیل اجتهادی بیانگر حکم شرعی واقعی است مثل: ادله اربعة که از آن تعبیر به امارات هم می‌شود.

دلیل فقهاتی که از آن به اصول عملیه نیز تعبیر می‌شود بیانگر حکم شرعی ظاهری است مثل: اصالة البرائة، اصالة الاحتیاط، اصالة التخییر و اصالة الاستصحاب و اصول عملیه ای که در بعضی ابواب فقه جاری می‌شود مثل اصالة الطهارة و اصالة الحلیة و...

س ۱۸۹: وضع شخصی و نوعی را با ذکر مثال بیان کنید.

ج: در وضع تصور لفظ و معنی لازم است، گاهی واضع لفظ را بنفسه تصور می‌کند، لفظ را در مقابل معنی وضع می‌کند، این وضع شخصی است مثل اعلام شخصیه که اول معنی را لحاظ می‌کند، بعد لفظ را لحاظ می‌کند و این لفظ را برای آن معنی ملحوظ وضع می‌کند.

و گاهی لفظ را بوجهه و عنوانه تصور می کند، و وضع میکند آن لفظ را برای معنایی، این وضع نوعی است مثل وضع هیئات، هیئت قابل تصور استقلالی نیست، باید هیئت را در ضمن ماده ای از مواد لحاظ کرد. مثلاً: هیئت فعل در ضمن ضَرْب دلالت دارد بر نسبت حدث (زدن) به سوی فاعلی از فاعلها (زید) ماده ضَرْب که (ض،ر،ب) باشد دلالت میکند بر حدث (زدن)

س ۱۹۰: اصالة الحقیقه در کجا جاری می شود؟:

۱- در جای که معنی حقیقی لفظ را نداند E

۲- در جای که معنی حقیقی و مجازی را نداند E

۳- در جای که معنی حقیقی و مجازی را بداند مراد متکلم را نداند R ۴- هیچکدام E

س ۱۹۱: الفاظ عبادات و معاملات به نظر مرحوم مظفر و وضع شده برای اعم یا برای خصوص صحیح و دلیلش چیست؟

ج: به نظر مرحوم مظفر الفاظ عبادات و معاملات و وضع شده برای اعم از صحیح و فاسده، دلیلش عبارت است از تبادر و عدم صحت سلب از فاسد، تبادر و عدم صحت سلب از علائم حقیقت است.

س ۱۹۲: ثمره نزاع اعمی و اخصی در وضع الفاظ عبادات و معاملات در صحیح و یا اعم از صحیح و فاسد را ذکر کنید.

ج: در صورت شک در قید زائد در غرض مولی که دخالت در مصداق ندارد اعمی می تواند تمسک کنند به اصالة الاطلاق برای عدم دخالت آن قید زاید، ولی اخصی نمی تواند تمسک به اصالة الاطلاق کنند مثلاً مولی فرمود: اَعْتَقُ رَقَبَةً، نمی دانیم که ایمان هم دخالت دارد در غرض مولی تا عتق رقبه مؤمنه واجب باشد، و یا دخالت ندارد، کسانی که قائل به اعم هستند می توانند اصالة الاطلاق جاری کنند، و لازم نیست عتق رقبه مؤمنه کنند، ولی اخصی باید عتق رقبه مؤمنه کنند تا برائت حاصل شود.

س ۱۹۳: اصالة الاطلاق در کجا جاری می شود؟

ج: در جایی که لفظ مطلق از متکلم صادر شود، دارای حالات و قیود باشد که ممکن است متکلم بعضی از آن حالات و قیود را اراده کرده باشد، برای نفی آن قید و حالت تمسک می‌کنیم به اصالة الاطلاق مثل: أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ که مطلق است در صورت شک در اعتبار عربیت در بیع به اطلاق احلَّ اللهُ البیع تمسک می‌کنیم.

س ۱۹۴: غرض و فائده علم اصول را بیان کنید.

ج: قسمت عمده‌ی احکام شرعی، امور نظری و استدلالی هستند، علم اصول فقه تنها علمی است که برای اثبات احکام شرعی کمک می‌کند، بنابراین غرض و فائده علم اصول استنباط احکام شرعیه فرعیه است از ادله.

س ۱۹۵: وجه استحاله قسم رابع وضع را بیان نمایید.

ج: قسم چهارم وضع آن است که وضع خاص، موضوع له عام است در باب وضع باید معنای موضوع له تصور شود بنفسه، و یا بوجه و عنوانه، در قسم چهارم هر دو نوع تصور وجود ندارد، برای اینکه تصور خاص مستلزم تصور عام بوجه و عنوانه نمی‌باشد و تصور بنفسه هم که نشده لذا این قسم از وضع محال است.

س ۱۹۶: اطراد را معنی کنید و آیا در نزد مرحوم مظفر ث علامت حقیقت است یا نه؟

ج: و الصحيح ان الاطراد ليس علامة للحقيقة، لأنَّ صحة استعمال اللفظ في معنى بماله من الخصوصيات مرة واحدة مستلزم صحته دائماً سواء كان حقيقة ام مجازاً، فالاطراد لا يختص بالحقيقة حتى يكون علامة لها.

س ۱۹۷: مورد جریان اصالة الحقيقة را ذکر نمایید.

ج: در جای که معنی حقیقی و مجازی لفظ را بدانیم ولی مراد متکلم را ندانیم که از این لفظ معنی حقیقی را اراده کرده یا معنی مجازی را در این صورت اصالة الحقيقة جاری می‌شود و کلام حمل بر معنی حقیقی می‌گردد مثل: رایت اسداً.

س ۱۹۸: وضع تعیننی و تعیننی را توضیح دهید.

ج: وضع تعیننی عبارت است از تخصیص دادن واضح لفظ خاصی را در مقابل معنایی مثل وضع لفظ زید برای معنای خارجی.

وضع تعینی عبارت است از اینکه در اثر کثرت استعمال، لفظ در یک معنایی اختصاصی پیدا کند مثل لفظ صلات که در معنی شرعی حقیقت پیدا کرده است.

س ۱۹۹: علایم حقیقت و مجاز را بیان کنید.

ج: اصولیین برای تعیین حقیقت از مجاز علائی را نقل کردند که مهم آنها این پنج علامت است:

۱- تبادر (انسباق المعنی من نفس اللفظ مجردا عن کل قرینة) و عدم تبادر.

۲- عدم صحت سلب (عدم صحة سلب اللفظ عن المعنی الذی یشک فی وضعه له) و صحت سلب.

۳- اطراد (کثرت و شیوع استعمال لفظ در معنای مشکوک) و عدم اطراد.

از نظر مرحوم مظفر علامت سوم صحیح نیست اطراد اختصاص به معنای حقیقی ندارد تا علامت حقیقت باشد، برای اینکه اگر استعمال یک لفظی در یک معنایی به خاطر وجود یک خصوصیتی صحیح بود، همیشه صحیح خواهد بود چه آن معنی حقیقی باشد یا مجازی.

س ۲۰۰: فرق بین اصول عملیه و لفظیه را توضیح دهید.

ج: اصول عملیه مانند: براءت عقلی و شرعی، احتیاط عقلی، تخییر عقلی، استصحاب و اصالة الطهارة ... بیانگر حکم ظاهری است و مکلف را از حالت تحیر خارج می‌کند و مادامی که اصول لفظیه مانند: کتاب، سنت، اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق. وجود دارد نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد، اصول لفظیه امارات است و بیانگر حکم واقعی است.

دوم اماره اقامه می‌کند مقام قطع طریقی را ولی اصول عملیه قائم مقام قطع واقع نمی‌شود.

س ۲۰۱: برگشت اصالة الحقیقه، اصالة العموم، اصالة الاطلاق و اصالة عدم التقدير به چیست؟

ج: تمام این اصول لفظیه بر می‌گردند به اصالة الظهور. لأنّ اللفظ مع احتمال المجاز ظاهرٌ فی الحقیقه، و مع احتمال التخصیص ظاهرٌ فی العموم، و مع احتمال التقييد ظاهرٌ فی الاطلاق، و مع احتمال التقدير ظاهرٌ فی عدمه.

س ۲۰۲: چرا استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست؟

ج: استعمال لفظ مستقلاً در دو معنا مستلزم لحاظ هر یکی از دو معناست اصالتاً در آن واحد، و لحاظ لفظ است در آن واحد دو بار بالتبع و این محال است، برای اینکه شیئی واحد در نفس دارای وجود واحد است نه وجود متعدد.

س ۲۰۳: ما هو الاصل فی الواجبات؟

ج: ۱- الاصل فی الواجبات ان تكون عبادية. E

۲- الاصل فی الواجبات ان تكون توصلية لاصالة الاطلاق فی نفس الامر. E

۳- الاصل فی الواجبات ان تكون توصلية لاطلاق المقام. R

۴- الاصل فی الواجبات ان تكون توصلية لاصالة البرائة من اعتبار قيد القرية. E

س ۲۰۴: مشتق اصولی و نحوی را توضیح دهید.

ج: مشتق نحوی در مقابل جامد است، هر چه جامد نباشد مشتق نحوی است مثل: فعل، اسم فاعل، اسم مفعول، افعال التفضیل و مصدر (اگر چه در مصدر بین نحویین اختلاف است که مشتق است یا مشتق منه).

مشتق اصولی آن است که حمل بر ذات شود، و ذات بازوال تلبسش به صفت زایل نشود، و نسبت بین این دو عموم و خصوص من وجه است، یک ماده اجتماع دارد مثل اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه که هم مشتق اصولی است و هم مشتق نحوی.

گاهی مشتق اصولی هست ولی مشتق نحوی نیست مثل: زوج، حر، اخ، رق و انسان و ...

و گاهی مشتق نحوی است ولی مشتق اصول نمی باشد مثل: افعال و مصادر که قابل حمل بر ذات نیستند.

س ۲۰۵: آیا علو در معنای امر دخالت دارد یا نه؟

ج: امر طلب عالی از دانی است، لذا علو معتبر است، و اگر مساوی از مساوی طلب کند، و یا دانی از عالی طلب کند عرفاً امر صدق نمی‌کند، بلکه اولی التماس و دومی دعاست.

س ۲۰۶: مفهوم موافقه و مفهوم مخالفه را شرح دهید.

ج: اگر حکم در مفهوم موافق با حکمی در منطوق باشد آن مفهوم موافقه است مثل: و لا تقل لهما اف. هر دو حکم حرمت است (حرمت زجر و حرمت ضرب و شتم).

و اگر حکم در منطوق در سنخ خود مخالف با حکمی در مفهوم باشد مفهوم مخالفه است مثل: ان جاء زید فاکرمه. حکم منطوق وجوب اکرام است، و حکم مفهوم عدم وجوب اکرام در صورت عدم مجی زید است.

س ۲۰۷: ما هو المراد من فحوى الخطاب؟

ج: المراد من فحوى الخطاب هو مفهوم الموافقة.

س ۲۰۸: فرق بین طلب و انشاء را ذکر کنید.

ج: اگر وجود معنا متأخر از وجود لفظ باشد آن را طلب گویند مثل: اجلس، و اگر وجود معنا مقارن با وجود لفظ باشد آن را انشاء گویند مثل: انکحت.

س ۲۰۹: صیغه امر فی نفسها بر چه دلالت دارد؟

ج: ۱- مرّة E ۲- تکرار E ۳- طلب الماهية ل

۴- توقف E

س ۲۱۰: اماره در چه مواردی حجیت دارد؟

۱- در جایی که تحصیل علم امکان نداشته باشد E

۲- در جایی که مکلف علم به واقع نداشته باشد E

۳- مطلقاً حجیت دارد R

۴- صورت اول و دوم صحیح است E

س ۲۱۱: چه ثمره‌ای هست بین ثبوت حقیقت شرعی و ثبوت حقیقت متشرعه؟

ج: و تظهر الثمرة في الالفاظ الواردة في كلام الشارع مجردة عن القرينة سواء كانت في القرآن الكريم ام السنة، فعلى القول الاول يجب حملها على المعانى الشرعية، و على الثانى تحمل على المعانى اللغوية، او يتوقف فيها على مذهب التوقف.

س ۲۱۲: وقوع الامر بعد الحظر او توهّمه ظاهر:

۱- فى الوجوب E ۲- فى الاباحة E

۳- فى الترخيص R ۴- فى ما كان عليه سابقاً قبل المنع E

س ۲۱۳: علم در تکالیف از شرایط عامه‌ای تکلیف است مثل قدرت، بلوغ و عقل و یا شرط تنجز تکلیف است؟

ج: علم از شرایط عامه‌ی تکلیف نیست، بلکه احکام واقعیّه مشترک بین عالم و جاهل هست، علم شرط استحقاق عقاب در صورت مخالفت تکلیف است، یعنی شرط تنجز تکلیف است.

س ۲۱۴: واجب معلق را توضیح دهید و نظر مرحوم مظفر و صاحب فصول را ذکر کنید.

ج: واجب معلق آن است که زمان واجب متأخر از زمان وجوب است مثل: حج که در صورت حصول استطاعت حج واجب می‌شود، ولی زمان واجب متأخر است که باید در موسم حج اعمال انجام شود (وجوب فعلی است، واجب استقبالی می‌باشد)، مرحوم صاحب فصول قائل به امکان و وقوع واجب معلق شده، ولی مرحوم مظفر قائل به امتناع شده است. و دلیلی بر امتناع این است که ما دلیل نداریم که وقت قید واجب باشد نه قید وجوب مثل اذا دَخَلَ الْوَقْتُ فَصَلَّ، و ثبوت وجوب مقدّمه مفوّته قبل از زمان ذی المقدّمه به تنهایی دلیل بر ثبوت واجب معلق نمی‌شود و وجوب مقدّمه مفوّته دلیل دیگری دارد غیر از واجب معلق

س ۲۱۵: فرق بین واجب معلق و مشروط را بیان کنید.

ج: در واجب مشروط وجوب توقف دارد بر امر آخر (مثل حج نسبت به استطاعت) در واجب معلق فعل توقف دارد بر زمانی که حاصل نشده مثل حج نسبت به موسم حج، بعد از حصول استطاعت وجوب حج فعلی می شود، ولی انجام حج توقف دارد که موسم حج برسد. پس زمان وجوب تقدم دارد بر زمان واجب.

س ۲۱۶: ما الفرق بین الواجب المنجز و المعلق؟

ج: ان كان زمان الواجب نفس زمان الوجوب، كالصلاة بعد دخول وقتها فيكون الواجب منجزاً، و ان كان زمان الوجوب مقدماً على زمان الواجب كالحج مثلاً بعد حصول الاستطاعة، فيكون الواجب معلقاً.

س ۲۱۷: فرق بین واجب موسع و مضيق را بیا نمایید.

ج: در واجب موسع مثل صلاة وقت عمل بیشتر از خود عمل است، ولی در واجب مضيق مثل صوم وقت عمل به مقدار خود عمل است.

س ۲۱۸: مقدمات مفوته را با ذکر مثال توضیح دهید.

ج: مقدماتی که قبل از وجوب ذی المقدمه در واجبات موقت واجب شده مثل: قطع مسافت برای حج قبل از رسیدن موسم حج و غسل جنابت برای روزه قبل از طلوع فجر و ... اینها را مقدمات مفوته می گویند به اعتبار اینکه ترک این مقدمات موجب تفویت واجب در وقتش می شود.

س ۲۱۹: در حکم ظاهری دو اصطلاح است، کدام یکی از دو اصطلاح محل بحث است لطفاً توضیح دهید.

ج: ۱- حکم ظاهری که مؤدای اصول عملیه باشد در مقابل حکم واقعی (که مؤدای اماره و دلیل اجتهادی است).

۲- هر حکمی که ثابت شود ظاهراً در صورت جهل به حکم واقعی که ثابت فی علم الله تعالی است، این حکم ظاهری هم مؤدای اصول عملیه را شامل می شود و هم مؤدای امارات را، زیرا حکمی که از اماره بدست آمده معلوم نیست که مطابق با واقع باشد.

س ۲۲۰: آیا وصف به نظر مرحوم مظفر (قدس سره) مفهوم دارد یا نه؟

ج: اگر قرینه نباشد وصف به نظر مرحوم مظفر مفهوم ندارد، زیرا وصف قید موضوع است نه قید حکم.

س ۲۲۱: دلالت اقتضاء، تنبیه و اشاره را توضیح دهید.

ج: دلالت اقتضاء آن است که مقصود متکلم است به حسب عرف، و صدق کلام یا صحت کلام عقلاً یا شرعاً یا لغتاً یا عادتاً بر آن توقف دارد مثل: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. فنفی الضرر باعتبار نفی آثاره الشرعیة و احکامه و الا فلا یکون الکلام صادقاً.

و دلالت تنبیه آن است که مقصود متکلم باشد عرفاً، ولی صدق کلام و صحت کلام بر آن توقف ندارد مثل کسی که می‌گوید: دقت الساعة العاشرة: دقیقاً ساعت ده است، در صورتی که بین متکلم و مخاطب قرار شده که در ساعت ده به جایی بروند و این جمله را به کار می‌برد تا برای مخاطب بفهماند که ساعت معین فرا رسیده است از باب ذکر لازم و اراده ملزوم. دلالت تنبیه موارد متعدد دارد برای تفصیل آن موارد به اصل کتاب مراجعه کنید.

دلالت اشاره آن است که دلالت مقصود متکلم نباشد، اما مدلول دلالت، لازم مدلول کلام باشد (لزوم غیر بین بالمعنی الاعم) مثل دلالت این دو آیه شریفه بر اقل حمل. (و حمله و فصاله ثلاثون شهراً) و (و الوالدات یرضعن او لا دهن حولین کاملین).

ج ۲۲۲: اقسام عام را بیان نمایید.

ج: عام سه قسم است: استغراقی، مجموعی و بدلی.

۱- عام استغراقی آن است که حکم شامل کل فرد فرد می‌شود، و هر فرد به تنهایی موضوع حکم است مثل: اکرم کلّ عالم.

۲- عام مجموعی آن است که حکم ثابت است برای مجموع بما هو مجموع، مجموع بما هو مجموع موضوع واحد برای حکم است مثل وجوب ایمان به ائمه‌ث.

۳- عام بدلی آن است که حکم می‌رود روی یک فردی از افراد موضوع به طور بدلیت، یک فرد به طور بدلیت موضوع حکم است.

س ۲۲۳: مخصص متصل و منفصل را توضیح دهید.

ج: اگر مخصص متصل به کلام ذکر شود مثل: اکرم العلماء الا النحویین، آن را مخصص متصل گویند، و اگر مخصص منفصل از کلام باشد چه قبل از کلام ذکر شود و یا بعد از کلام، آن مخصص منفصل است.

اگر مخصص متصل باشد کلام ظهور پیدا می‌کند در خصوص ولی در مخصص منفصل کلام ظهور پیدا می‌کند در عموم، از آنجایی که ظهور خاص اقوی از ظهور عام است، لذا خاص تقدم پیدا می‌کند بر عام از باب تقدم اظهر بر ظاهر، یا از باب تقدم نص بر ظاهر، و این خاص مخصص عام واقع می‌شود.

س ۲۲۴: تمسک به عام در شبهه مصداقیه جایز است یا نه؟

۱- در مخصص متصل و منفصل جایز است. E

۲- در مخصص متصل و منفصل جایز نیست. E

۳- در مخصص لَبّی جایز است در غیر لَبّی جایز نیست. E

۴- در هر دو تا جایز نیست. R

س ۲۲۵: آیا تخصیص کتاب به خبر واحد جایز است؟

ج: و لكن سيرة العلماء من القديم على العمل بخبر الواحد اذا كان مخصصاً للعام القرآني، بل لا تجد على الاغلب خبراً معمولاً به من بين الاخبار التي بأيدينا في المجاميع الا و هو مخالف لعام او مطلق في القرآن، و لو مثل عمومات الحل و نحوها.

س ۲۲۶: فرق بین عام و مطلق را بیان کنید.

ج: دلالت عام بر عموم بالوضع است مثل اکرم العلماء، ولی دلالت مطلق بر اطلاق به وسیله ی مقدمات حکمت است
مثل: أعتق رقبةً.

س ۲۲۷: ما الفرق بين اللا بشرط القسمي و اللابشرط المقسمي؟

ج: اذا قيست الماهية الى ما هو خارج عن ذاتها فان لم تعتبر مشروطة بوجوده و لا بعدمه فتسمى الماهية لا بشرط
القسمي كوجوب الصلاة على الانسان باعتبار كونه حراً.

الماهية المأخوذة لا بشرط التي تكون مقسماً للاعتبارات الثلاثة (ماهيت بشرط شيء، بشرط لا و لا بشرط) تسمى لا
بشرط المقسمي. ماهيتي كه لا بشرطيت هم در آن لحاظ نشده است آن ماهيت لا بشرط مقسمي است.

س ۲۲۸: مقدمات حکمت را ذکر کنید.

ج: مقدمات حکمت سه تاست: امکان اطلاق و تقييد، نصب نکردن قرينه بر خلاف ظاهر کلام و متکلم در مقام بيان
باشد، و مرحوم صاحب كفایه مقدمه چهارمی را اضافه کرده است که قدر متيقن در مقام تخاطب نباشد، و از نظر
مرحوم مظفر این مقدمه بر می گردد به مقدمه دوم که عدم قرينه باشد.

س ۲۲۹: چه فرق است بين اجمال و اهمال؟

ج: در اجمال قصد متکلم بر مجمل گویی است، ولی در اهمال قصد نه برای بیان است و نه عدم بیان.

س ۲۳۰: تلازم بين حکم عقل و حکم شرع را چه کسانی منکر شدند؟

ج: اخباریین و بعض اصولیین مانند مرحوم صاحب فصول منکر تلازم شدند.

س ۲۳۱: در بحث حسن و قبح اشیاء کدام یکی از معانی حسن و قبح محل بحث است؟

ج: حسن و قبح در سه معنی استعمال شده است:

۱- حسن و قبح به معنای کمال و نقص، (علم کمال است و جهل نقص می باشد).

۲- ملائمت با نفس، و منافرت با نفس مثلاً: هذا المنظر حسنٌ جميلٌ و هذا المنظرٌ قبيحٌ.

۳- مدح و ذم یعنی الحسن ما ینبغی فعله عند العقلاء، و القبیح ما ینبغی تركه عندهم. و این معنی سوم محل بحث است که اشاعره منکرند که عقل چنین ادراک و حکمی داشته باشد و عدلیه قائلند که عقل چنین ادراکی دارد.

س ۲۳۲: عقل نظری و عملی را توضیح دهید.

ج: اختلاف بین این دو عقل به اعتبار مدرکات است فان كان المدرك (بافتح) مما ینبغی ان یفعل او لا یفعل مثل حسن العدل و قبح الظلم فیسمی ادراکه عقلاً عملياً.

و ان كان المدرك مما ینبغی ان یعلم مثل قولهم: الكل اعظم من الجزء فیسمی ادراکه عقلاً نظریاً.

س ۲۳۳: اسباب حکم عقل عملی به حسن و قبح را نام ببرید.

ج: ۱- ادراک کمال و نقص اشياء، ۲- ادراک ملائمت و منافرت اشياء با نفس، ۳- خلق انسانی کخلق الکرم و الشجاعة ۴- انفعال نفسانی مثل رقت، رحمت، شفقت، حیا و

هر یکی از این چهار تا سبب می شود برای حکم عقل به حسن و قبح.

س ۲۳۴: در کجا تلازم بین حکم عقل و شرع هست؟

ج: اذا تطابقت آراء العقلاء جميعاً بما هم عقلاء علی حسن شیئ لما فيه من حفظ النظام و بقاء النوع، او علی قبحه لما فيه من الاخلال بذلك. کحسن العدل و قبح الظلم مثلاً.

س ۲۳۵: حسن و قبح ذاتی و عرضی را توضیح دهید.

ج: اگر شیئی علت تامه برای حسن و قبح باشد مثل عدل و ظلم، و جهل در هر کجا عدل تحقق پیدا کند متصف به حسن، و هر کجا ظلم تحقق پیدا کند متصف به قبح می شود، آن حسن و قبح ذاتی است.

و اگر شیئی مقتضی برای حسن و قبح باشد، آن حسن و قبح را عرضی گویند مثل: تعظیم صدیق و تحقیر آن، و گاهی تعظیم صدیق متصف به قبح می شود در صورتی که موجب ظلم نسبت به شخص ثالث شود.

س ۲۳۶: آیا مقدمه واجب واجب است یا نه؟

۱- واجب است مطلقاً. E ۲- واجب نیست مطلقاً. R

۳- مقدمه سببی واجب است، و مقدمه غیر سببی واجب نیست. E

س ۲۳۷: مقدمه واجب و مقدمه وجوب را بیان کنید.

ج: وضو، غسل و طی مسافت در حج و ... مقدمه واجب است. استطاعت (بلوغ، عقل و قدرت) مقدمه وجوب است، اگر استطاعت حاصل نشود. حج واجب نمی شود یعنی وجوب حج توقف دارد بر استطاعت، ولی در مورد صلات، وجود صلات توقف بر طهارت دارد نه وجوبش.

س ۲۳۸: ضد اصولی و فلسفی را توضیح دهید.

ج: مراد از ضد اصولی مطلق معاند و منافی شیئی را گویند اگر چه آن معاند نقیض شیئی باشد، اما ضد فلسفی عبارت است از امر وجودی که با امر وجودی دیگر تمام معاندت و منافرت دارد مثل سواد و بیاض، ضد اصولی اعم از ضد فلسفی است، ضد فلسفی در مقابل نقیض است ولی ضد اصولی شامل نقیض هم می شود.

س ۲۳۹: ترتّب از نظر مرحوم مظفرت امکان دارد یا نه؟ و مؤسس بحث ترتّب را نام ببرید.

ج: مرحوم مظفرت قائل به امکان شده و در مقام استدلال می فرماید: انه لا مانع عقلا من ان يكون الامر بالمهم فعلياً عند عصيان الأمر بالاهم، فاذا عصى المكلف وترك الاهم فلا محذور في ان يفرض الامر بالمهم حينئذٍ.

و اذا لم يكن مانع عقلي من هذا الترتّب، فان الدليل يساعد على وقوعه و الدليل هو نفس الدليلين المتضمنين للامر بالمهم و الامر بالاهم، و هما كافيان لا ثبات وقوع الترتّب.

و الظاهر انَّ أوَّل من أسَّسَ هذه الفكرة و تنبَّه لها المحقق الثانی (قدس سره) و شید اركانها السيد الميرزا الشيرازی كما أحكمها و نَقَّحها شيخنا المحقق النائنی طیب الله مثواهم.

س ۲۴۰: ضد عام و ضد خاص را ذکر کنید، و آیا امر بشیء اقتضاء دارد نهی از ضد را یا نه؟

ج: ضد عام یعنی ترک مأمور به اعم از اینکه در ضمن فعلی از افعال وجودیه باشد، و یا مجرد ترک باشد، ضد خاص مطلق اضرار وجودیه است از قبیل اكل، شرب، نوم و ...

به نظر مرحوم مظفر امر به شیئی اقتضاء ندارد نهی از ضد را چه ضد عام باشد یا ضد خاص، چون در موارد امر به شیئی یک نهی مولوی و لو تبعی علاوه بر خود امر به شیئی نداریم که زائیده‌ای از امر به شیئی باشد تا بحث کنیم که آیا این اقتضاء بالمطابقه هست یا بالتضمن.

س ۲۴۱: آیا مرحوم مظفر قائل به جواز اجتماع امر و نهی می باشد و یا قائل به عدم اجتماع؟

ج: مرحوم مظفر قائل به جواز اجتماع است و در وجه جواز چنین فرموده: و معنی جواز الاجتماع انه لا مانع من ان يتعلق الايجاب بعنوان و يتعلق التحريم بعنوان آخر، و اذا جمع المكلف بينهما صدقة بسوء اختياره فان ذلك لا يجعل الفعل الواحد المعنون لكل من العنوين متعلقا للايجاب و التحريم الا بالعرض، و ليس ذلك بمحال، فان المحال انما هو ان يكون الشیء الواحد بذاته متعلقا للايجاب و التحريم.

س ۲۴۲: حجت را لغتاً و اصطلاحاً توضیح دهید.

ج: حجت در لغت عبارت است از چیزی که صلاحیت دارد که به آن استدلال شود برای غلبه بر خصم.

حجت در اصطلاح منطقی: معلومات تصدیقیه ای که ذهن انسان آنها را استخدام می کند و به توسط آن ها به یک مجهول تصدیقی دست می یابد. مثل: العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث.

حجت در اصطلاح اصولی: کل شیئی یثبت متعلقه و لا يبلغ درجة القطع. یعنی هر چیزی که متعلق خود را ثابت کند و به درجه قطع نرسد.

س ۲۴۳: ظن نوعی و ظن شخصی را شرح دهید.

ج: ظن نوعی عبارت است از اماره‌ای که از شأنش افاده ظن است برای غالب و نوع مردم اگر چه بعضی افراد از آن اماره ظن پیدا نکند و این ظن برای آن فردی که برایش ظن پیدا نشده هم حجت است.

ظن شخصی عبارت است از اینکه اماره برای شخص این مکلف ظن آور باشد و آن شخص از آن اماره ظن فعلی پیدا کند.

س ۲۴۴: چرا حجیت قطع قابل جعل نفیاً و اثباتاً نمی باشد؟

ج: حجّیت (به معنای لغوی) برای قطع ذاتی است (ذاتی باب کلیات خمس و یا ذاتی باب برهان) نیاز به جعل ندارد با تحقق قطع حجیت هم تحقق پیدا می کند اگر شارع جعل حجیت برای قطع کند تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نفی کند حجیت را از قطع سلب شیئی از نفس شیئی لازم می آید و هو محال.

س ۲۴۵: ظن خاص و ظن مطلق را بیان فرمایید.

ج: کل ظنّ قَامَ دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ عَلَى حَجِيَّتِهِ وَ اعْتِبَارُهُ بِخُصُوصِهِ غَيْر دَلِيلِ الْاِسْدَادِ الْكَبِيرِ يَسْمَى ظَنّاً خَاصّاً كَخَبَرِ الْوَاحِدِ وَ الظَّوَاهِر ...

ظن مطلق آن است که دلیل انسداد کبیر بر حجیتش قائم شده باشد.

س ۲۴۶: مصلحت سلوکیه چیست؟ و قائل آن کی می باشد؟

ج: در اماره سه قول است: بعضی قائل شدند که اماره طریقیّت و کاشفیت از واقع دارد، بعضی قائل شدند که اماره سببیت دارد یعنی سبب است برای حدوث مصلحت در مؤدای اماره، و بعضی قائل شدند که اماره طریقیّت دارد نه سببیت، ولی اگر اماره بر خلاف واقع بود خود عمل کردن بر طبق اماره دارای مصلحت است، که آن مصلحت فائده بوسیله سلوک اماره جبران می شود، و این نظریه مرحوم شیخ انصاری ن است و مرحوم مظفر قائل به طریقیّت شده و از شبهه ای تفویت مصلحت و القاء در مفسده جواب داده است.

س ۲۴۷: امور اعتباری و امور انتزاعی را شرح دهید و حجیت از کدام قسم آنهاست؟

ج: امور اعتباری عبارتند از اموری که صرفاً در جهان اعتبار وجود دارد، ولی ما بازاء خارجی ندارد فقط تابع اعتبار معتبر است مثل قیام برای احترام قادم.

امور انتزاعی عبارتند از اموری که نه در عالم خارج موجودند و نه در عالم اعتبار، بلکه منشأ انتزاع آن ها در خارج یا در وعاء اعتبار موجودند مثل عنوان علیّت و معلولیت و سببیت ... که از علّت و معلول و سبب خارجی انتزاع می شود.

حجیت اگر حقیقتاً متعلق جعل شارع باشد از امور اعتباریه اند و اگر بالعرض مجعول شارع باشد از امور انتزاعیه اند و به نظر مرحوم مظفر حجیت از امور اعتباریه شرعیه می باشد.

س ۲۴۸: حجیت قابل جعل نیست. آیا مراد جعل بسیط است یا جعل مرکب؟

ج: مراد جعل مرکب است: لأنّ جعل شیئی لشیئی انما یصح ان یفرض فیما یمکن فیہ التفکیک بین المجعول و المجعول له در مقام تفکیک بین حجیت و قطع محال است، وقتی تفکیک محال بود جعل مرکب هم محال است، ولی جعل بسیط صحیح است و محذوری ندارد.

س ۲۴۹: اصالة الظهور به اصالة عدم قرینه بر می گردد یا اصالة عدم قرینه به اصالة الظهور بر می گردد؟ نظر مرحوم شیخ انصاری و مرحوم آخوند (قدس سرهما) را بیان فرمایید.

ج: مرحوم شیخ اعظم ث قائل است که اصالة الظهور (با تمام انواعش) به اصالة عدم قرینه بر می گردد، و مرحوم آخوند ث بعکس شیخ اعظم قائل است که اصالة عدم قرینه بر می گردد به اصالة الظهور. و مرحوم مظفر نظریه مرحوم آخوند را تأیید می کند.

س ۲۵۰: موضوع علم اصول به نظر مرحوم محقق قمی (صاحب قوانین) چیست؟

۱- ذات دلیل. E ۲- ادلة اربعه بما هی ادلة. R

۳- هیچکدام. E

س ۲۵۱: فرق بین خبر واحد و خبر متواتر را ذکر کنید.

ج: خبر متواتر: خبر جماعتی که توافق شان بر کذب محال باشد (خبر جماعتی که برای مخاطب آرامش نفس و اطمینان خاطر بیاورد) خبر واحد: خبر یک نفر یا چند نفر که توافق شان بر کذب محال نباشد.

س ۲۵۲: ما هو المراد من السنّة؟

ج: سنت در نزد امامیه عبارتند از قول معصوم، فعل معصوم و تقریر معصوم.

س ۲۵۳: اماره در کجا حجیت دارد؟

ج: ۱- در جایی که تحصیل علم امکان نداشته باشد. E

۲- در جایی که مکلف علم به واقع نداشته باشد. R

۳- مطلقاً حجیت دارد. E

۴- صورت اول و دوم صحیح است. E

س ۲۵۳: علم در چه چیز دخالت دارد؟

۱- در ثبوت حکم E ۲- فعلیت حکم E ۳- تنجّز حکم R

س ۲۵۴: عقاب به جهت ترک تکلیف دایر مدار فعلیت تکلیف است یا دایر مدار تنجّز تکلیف؟

ج: دایر مدار تنجّز تکلیف است.

س ۲۵۵: اقسام خبر متواتر را ذکر کنید.

ج: خبر متواتر بر سه قسم است:

۱- تواتر لفظی

۲- تواتر معنوی

۳- تواتر اجمالی

س ۲۵۶: چرا ادله حجیت خبر واحد شامل اجماع منقول به خبر واحد نمی‌شود؟

ج: لأنّ ادلة خبر الواحد من جهة انها تدل على وجوب التعبد بالخبر لا تشمل كل خبر عن اى شىء كان، بل مختصة بالخبر الحاكى عن حكم شرعى او عن ذى اثر شرعى، ليصحّ أن يتعبدنا الشارع به، و من المعلوم ان الاجماع المنقول (غير الاجماع الدخولى) انما المحكى به بالمطابقة نفس اقوال العلماء، و اقوال العلماء فى نفسها بما هى اقوال العلماء ليست حكماً شرعياً و لا ذات اثر شرعى.

و در جای دیگر چنین استدلال می‌کند: فتحصل أنّ ادلة خبر الواحد انما تدلّ على أنّ الثقة مصدّق و يجب تصويبه (تصديقه) فى نقله، و لا تدلّ على تصويبه فى رأيه و اعتقاده و حدسه.

و ليس هناك اصل عقلائى يقول: إنّ الاصل فى الانسان او الثقة خاصّة ان يكون مصيباً فى رأيه و حدسه و اعتقاده.

و در پایان قائل به تفصیل می‌شود: الاولى التفصيل فى الاجماع المنقول بين ما اذا كان كاشفاً عن الحكم فى نظر المنقول اليه لو كان هو المحصل له فيكون حجة، و بين ما اذا كان كاشفاً عن الحكم فى نظر الناقل فقط دون المنقول اليه، فلا يكون حجة، لما تقدم أنّ ادلة خبر الواحد لا تدل على تصديق الناقل فى نظره و رأيه.

س ۲۵۷: بين نظريه كسانى كه در حجيت ظواهر عدم ظن بر خلاف را معتبر مى‌دانند و نظريه كسانى كه عدم ظن بر خلاف را معتبر نمى‌دانند چگونه جمع مى‌شود. (كيف يتصالح بينهما)

ج: اگر منشأ ظن بر خلاف چیزی باشد که از نظر عقلاء اعتماد به آن درست است آن ظن در حجیت ظهور مضر است و باید ظن بر خلاف نداشته باشد، و اگر منشأ ظن چیزی باشد که از نظر عقلاء مورد اعتماد نمی‌باشد آن ظن در حجیت ظهور ضرر نمی‌رساند و عدمش معتبر نیست.

س ۲۵۸: اولین کسی که تصریح کرده از اصولیین به دلیل عقلی نام ببرید:

۱- شیخ طوسی. E ۲- محقق حلی. E

۳- محقق اول. E ۴- ابن ادریس. R

س ۲۵۹: کسانی که فائل به حجیت حکم عقل هستند چگونه از این روایت جواب می دهند: انّ دین الله لا یُصابُ بالعقول.

ج: احکام و مدارک (ملاکات احکام) احکام را عقل مستقلا درک نمی تواند، باید توسط شارع بیان شود.

س ۲۶۰: مراد از شهرت در باب مرجحات (خذ بما اشتهر بین اصحابک) چه شهرتی می باشد؟ و به چه دلیلی؟

ج: شهرت دو قسم است فتوایی (شهرت عملیة) و شهرت روایی آن شهرتی که مرجح است در باب تعارض شهرت روایی است که اجماع قائم شده بر مرجحیت آن و مقبوله عمر بن حنظلة هم دلالت دارد بر حجیتش.

س ۲۶۱: اقسام سیره و سیره هایی که حجیت دارد ذکر نمایید.

ج: سیره دو قسم است:

۱- گاهی می دانیم که این سیره در زمان های معصومین (علیهم السلام) بوده و معصوم یکی از عمل کننده های آن سیره است و یا آن سیره را امضاء کرده است.

۲- گاهی نمی دانیم که این سیره در زمان معصومین بوده یا نه، و یا می دانیم که این سیره بعد از زمان معصومین حادث شده، قسم اولی از سیره حجت است و قسم دوم حجیت ندارد.

س ۲۶۲: دلیل بر حجیت قول لغوی از نظر مرحوم مظفر چیست؟ توضیح دهید.

ج: مرحوم مظفر اجماع و بناء عقلاء را رد می کند ولی حکم عقل را به رجوع جاهل به عالم تأیید می کند، کسی که معنای لغوی لفظ را نمی داند عقل حکم می کند که به اهل لغت که عالم به معنای لغوی لفظ هستند مراجعه کند، این

حکم عقل از آراء محموده است که تمام آراء عقلاء بر آن توافق دارند و شارع مقدس از عقلاء بلکه رئیس عقلاء است.

س ۲۶۳: ارکان قیاس را بیان کنید.

ج: قیاس چهار رکن دارد:

۱- اصل ۲- فرع ۳- علت ۴- حکم.

س ۲۶۴: غیر از امامیه چه کسانی برای قیاس ارزش قائل نیستند؟

ج: ظاهریه (اصحاب داود بن خلف امام اهل الظاهر) و حنابله قائل به حجیت قیاس نیستند.

س ۲۶۵: فرق بین قیاس منصوص العلة و قیاس اولویه را توضیح دهید.

ج: قیاس منصوص العلة آن است که شارع مقدس علت حکم را بیان کند و علت هم در موضوع این حکم وجود داشته باشد و هم در سایر موضوعات مثل الخمر حرام لانه مسکر، در هر کجا اسکار وجود داشته باشد محکوم به حرمت است.

قیاس اولویه همان مفهوم موافقه است که قبلاً ذکر شده در مورد آیه شریفه: و لا تقل لهما افّ. و این دو تا در حقیقت از اقسام قیاس نیست بلکه از مصادیق و افراد ظواهر است و ادله‌ی حجیت ظواهر آن دو تا را شامل می‌شود.

س ۲۶۶: مصالح مرسله و سد ذرایع را توضیح دهید.

ج: مصالح مرسله: کل مصلحة لم یرد فی الشرع نصّ علی اعتبارها بعینها او بنوعها. یعنی مواردی که از نظر شرع رها شده و از طرف شارع حکمی بر حرمت یا وجوب، صحت یا بطلان آن صادر نشده است.

تنها مالکیه و حنابله قائل به اعتبار او هستند نه شافعیه، حنفیه و امامیه.

سد ذرایع: هر عملی که به حسب عادت سر انجام منجر به مفسده‌ای گردد به استناد این اصل ممنوع است.

(هر عملی که وسیله حرام است بایستی از آن جلوگیری شود)

(سد: جلوگیری. ذرایع: وسیله)

س ۲۶۷: چه فرق است بین باب تعارض و تراحم؟

ج: متعارضین عبارتند از دو دلیلی که یکی دیگری را در مقام جعل و تشریع تکذیب کنند قطع نظر از مرحله فعلیت و امتثال، ولی تنافی در متزاحمین در مقام فعلیت و امتثال است که مکلف در زمان واحد قدرت بر امتثال هر دو ندارد مثل انقاذ غریقین در زمان واحد، ولی در مقام جعل هر دو دلیل با هم تنافی ندارند.

س ۲۶۸: مقتضای قاعده در متعارضین و متزاحمین چیست؟

۱- در هر دو تساقط E ۲- در هر دو تخییر E

۳- در متعارضین تساقط و در متزاحمین تخییر R

س ۲۶۹: آیا شهرت عملیه به نظر مرحوم مظفر جابر ضعف سند و اعراض مشهور موجب و هن سند می شود یا نه؟

ج: و الحق أنّها جابرة له اذا كانت قديمة ايضاً، لأنّ العمل بالخبر عند المشهور من القدماء مما يوجب الوثوق بصدوره، و الوثوق هو المناط في حجية الخبر. و بالعكس من ذلك اعراض الاصحاب عن الخبر، فانه يوجب و هنه و ان كان راويه ثقة و كان قوى السند، بل كلما قوى سند الخبر فاعرض عنه الاصحاب كان ذلك اكثر دلالة على و هنه.

س ۲۷۰: اصول وجودیه به نظر مرحوم شیخ انصاری (قدس سره) به چه چیز بر می گردد؟

ج: اصول وجودیه مانند: اصالة الحقيقة، اصالة العموم و اصالة الاطلاق و ... که از انواع اصالة الظهور هستند به نظر مرحوم شیخ انصاری به اصالة عدم قرینه بر می گردد.

س ۲۷۱: فرق بین حکومت و ورود را توضیح دهید.

ج: حکومت عبارت است از اینکه یکی از دو دلیل ناظر بر دلیل دیگر و مفسر دلیل دیگر باشد به گونه‌ای که اگر دلیل محکوم نباشد دلیل حاکم لغو و عبث خواهد بود، دلیل حاکم گاهی موضوع دلیل محکوم را توسعه می‌دهد، و گاهی تضییق می‌کند.

دوم اینکه ورود خروج الشیء بالدلیل عن موضوع دلیل آخر خروجاً حقیقیّاً.

و اما الحكومة فانها لا توجب خروج مدلول الحاکم عن موضوع مدلول المحکوم وجدانا و علی وجه الحقيقة بل الخروج فيها انما يكون حکمیّاً و تنزیلیّاً و بعناية ثبوت المتعبد به اعتبارا.

س ۲۷۲: چه فرق است بین ورود و تخصّص؟

ج: ورود و تخصّص در یک جهت با هم اشتراک دارند که: کلا من الورد و التخصّص خروج الشیء بالدلیل عن موضوع دلیل آخر خروجاً حقیقیّاً، ولكن الفرق ان الخروج فی التخصّص خروج بالتکون بلا عناية التعبد من الشارع، کخروج الجاهل عن موضوع دلیل «اکرم العلماء» فیقال: ان الجاهل خارج عن عموم العلماء تخصّصا، و اما فی الورد فان الخروج من الموضوع بنفس التعبد من الشارع بلا خروج تکوینی، فیکون الدلیل الدال علی التعبد واردا علی الدلیل المثبت لحکم موضوعه.

مثاله دلیل الامارة الوارد علی ادلة الاصول العقلية كالبراءة و قاعدة الاحتياط و قاعدة التخيير، فان البرائة العقلية لما كان موضوعها عدم البيان الذي يحكم فيه العقل بقیح العقاب معه، فالدلیل الدال علی حجیة الامارة یعتبر الامارة بیانا تعبدا، و بهذا التعبد یرتفع موضوع البرائة العقلية و هو عدم البيان.

س ۲۷۴: مرجحات باب تعارض را اجمالاً ذکر کنید.

ج: مرجحات که در نصوص به آن‌ها اشاره شده پنج دسته‌اند:

الترجیح بالاحداث تاریخاً، و بصفات الراوی، و بالشهرة، و بموافقة الكتاب، و بمخالفة العامة.

س ۲۷۵: تمام مرجحات پنجگانه باب تعارض به سه جهت برمی‌گردد آن سه جهت را ذکر کنید.

ج: آن سه جهت مرجح صدوری، مرجح جهتی و مرجح مضمونی است.

موافقت مشهور و صفات راوی به مرجح صدوری بر می گردد.

مخالفت عامه به مرجح جهتی بر می گردد.

موافقت کتاب و سنت بر می گردد به مرجح مضمونی.

س ۲۷۶: آیا تعدی از مرجحات منصوصه جایز است یا نه؟

ج: مرحوم مظفر مانند مرحوم شیخ اعظم قائل به نظریه مشهورند: و هو الترجیح بكل مزیه توجب اقربیه الامارة الى الواقع نوعا، و ذلك بناء على المختار من ان القاعدة هی التساقط فانها مخصوصة بما اذا كان المتعارضان متكافئین، و اما ما فيه المزیه الموجبة لا قریبة الامارة الى الواقع فی نظر الناظر فان بناء العقلاء مستقر على العمل بذی المزیه الموجبة بالاقربیه الى الواقع.

س ۲۷۷: ما الفرق بین البرائة العقلية و الشرعية؟

ج: موضوع براءة عقلی عدم البیان است (قیح عقاب بلا بیان) ولی موضوع براءة شرعی عدم العلم است (رُفِعَ ما لا یعلمون).

س ۲۸۸: سه تا از مقومات هفتگانه باب استصحاب را بشمارید.

ج: یقین سابق، شک لا حق و اجتماع یقین و شک در زمان واحد.

س ۲۸۹: آیا استصحاب در نظر مرحوم شیخ اعظم و مرحوم مظفر (قدس سرهما) اماره است یا اصل؟

ج: شیخ اعظم فرموده: اگر مبنای استصحاب اخبار باشد (از باب اخبار حجت باشد) استصحاب اصل است و اگر مبنای استصحاب حکم عقل باشد اماره است، ولی مرحوم مظفر بعد از اینکه نظریه مرحوم شیخ را بیان کرده و ایراد فرموده، نتیجه گرفته که استصحاب اصل است: فاتضح انه لا یصح توصیف الاستصحاب بانه اماره على جميع المبانی فيه، و انما هو اصل عملی لا غیر.

س ۲۹۰: مرحوم مظفر در باب حجیت استصحاب یازده نظریه را مطرح کرده است، کدام یکی از آن اقوال در نزد ایشان اقوی است.

ج: قول نهم که نظریه صاحب معارج است و تفصیل داده بین مستصحب که از دلیل خودش و یا از دلیل خارج استمرارش استفاده شود، و شک کنیم باقی است و یا زایل شده است. این استصحاب حجت است و اگر از دلیل خود مستصحب و یا از دلیل خارج استمرار استفاده نشود در آنجا استصحاب حجیت ندارد.

س ۲۹۱: اقسام استصحاب کلی را بیان نمائید.

ج: استصحاب کلی چهار قسم تصور می‌شود:

۱- میدانیم کلی در ضمن فرد معین تحقق پیدا کرده، نمی‌دانیم آن فرد باقی است یا از بین رفته است.

۲- می‌دانیم تحقق کلی را در ضمن فرد مردد بین متیقن الارتفاع و متیقن البقاء.

۳- می‌دانیم تحقق کلی را در ضمن فرد معین و می‌دانیم که آن فرد معین باقی نیست ولی احتمال می‌دهیم که هم زمان با وجود آن فرد معین فرد دیگری هم همراه آن بوده، یا همزمان با ارتفاع آن فرد معین، فرد دیگری تحقق پیدا کرده باشد.

۴- می‌دانیم تحقق کلی را در ضمن فرد معین و می‌دانیم آن فرد معین وجود ندارد و از بین رفته است، ولی تحقق پیدا کرده فردی که معنون است به عنوانیکه احتمال دارد انطباقش بر فرد زایل و احتمال می‌رود که آن فرد زایل نباشد.

در دو قسم اول استصحاب کلی جاری می‌شود قطعاً و در دو قسم اخیر اختلاف است که استصحاب کلی جاری می‌شود یا نه.

س ۲۹۲: اقسام قطع را بیان نمایید.

ج: قطع در ابتداء به دو قسم تقسیم می‌شود، قطع طریقی و قطع موضوعی، برای اینکه قطع یا طریق به سوی حکم است و یا در موضوع حکم اخذ شده، قسم اول را قطع طریقی گویند و قسم دوم را قطع موضوعی گویند، قطع موضوعی

به چهار قسم تقسیم می‌شود زیرا قطع موضوعی یا تمام الموضوع است و یا جزء الموضوع، در هر دو صورت یا به عنوان طریقت اخذ شده و یا به عنوان صفتیت، پس مجموع اقسام قطع پنج قسم می‌شود، از این پنج قسم یک صورتش محال است در صورتی که قطع تمام الموضوع اخذ شود به نحو طریقت، زیرا امکان ندارد که هم قطع طریقی باشد و هم تمام الموضوع اگر به نحو طریقت اخذ شده در این صورت معنایش این است که چیزی دیگری دخالت در موضوع ندارد و اگر قطع در موضوع اخذ شده معلوم می‌شود که غیر از قطع چیز دیگری در حکم دخالت دارد، اگر چه بعضی علماء از این جواب داده است که در محلش باید تحقیق شود.

س ۲۹۳: فرق بین قطع طریقی و موضوعی را شرح دهید.

ج: قطع طریقی با قطع موضوعی از سه جهت با هم فرق دارند.

۱- قطع طریقی نه حد وسط واقع می‌شود و نه حجت نامیده می‌شود، مگر مجازاً ولی قطع موضوعی حد وسط در قضیه واقع می‌شود ولی حجت نامیده نمی‌شود.

۲- قطع طریقی حجت به معنای لغوی گفته می‌شود (صحة الاحتجاج و وجوب الموافقه) مطلقاً فرق نمی‌کند بین افراد قطع و اسباب قطع و ازمان قطع، چون حجیت قطع مثل طریقت قطع قابل جعل نیست. نفیاً و اثباتاً، ولی قطع موضوعی تابع دلیل قطع است در سعه وضیق.

۳- امارات شرعیه و اصول محرزه (استصحاب) قائم مقام قطع طریقی واقع می‌شود به خلاف قطع موضوعی که تابع دلیلش است. اگر از دلیل استفاده شد که قطع در آن اخذ شده به نحو طریقت در آن صورت امارات و اصول محرزه قائم مقام قطع واقع می‌شود و اگر به نحو صفتیت اخذ شده باشد امارات و اصول قائم مقام قطع واقع نمی‌شود.

س ۲۹۴: چرا اطلاق حجت بر قطع صحیح نیست؟

ج: حجت در اصطلاح منطقی عبارت است از معلوم تصدیقی که ما را برساند به مجهول تصدیقی یعنی حد وسط در قیاس واقع شود، حجت به این معنا بر قطع استعمال نمی‌شود، زیرا قطع حد وسط در قیاس واقع نمی‌شود و خودش بنفسه طریق الی الواقع. حجت به اصطلاح اصولی (هی وسط الذی یوجب العلم بنبوت الحکم لمتعلقه) هم بر قطع صدق نمی‌کند و جهتش روشن است.

س ۲۹۵: آیا قطع حاصل از مقدمات عقلیه حجّیت دارد یا نه؟

ج: حجّیت قطع ذاتی است از هر طریقی که حاصل شود قطع طریقی حجّت است ولی قطع موضوعی تابع دلیل است.

س ۲۹۶: فرق تجرّی و انقیاد را توضیح دهید.

ج: چیزی که در واقع حلال است انسان اعتقاد به حرمت پیدا کند و به قصد حرام مرتکب شود بعد کشف خلاف شود این را می‌گویند تجرّی، ولی انقیاد بر عکس تجرّی است چیزی که در واقع واجب نیست انسان آن را انجام دهد به اعتقاد اینکه واجب است و یا چیزی که در واقع حلال است انسان قطع پیدا کند به حرمتش و به اعتقاد اینکه حرام است آن را ترک کند.

س ۲۹۷: چه کسی قائل شده به عدم اعتبار قطع قطع؟

۱- مرحوم آخوند E ۲- شیخ انصاری E ۳- کاشف الغطاء R

س ۲۹۸: نظر مرحوم شیخ و مرحوم آخوند را در قبح تجرّی بیان فرمایید؟

ج: مرحوم آخوند قائل به حرمت تجرّی شده که تجرّی هم قبح فعلی دارد و هم قبحیت فاعلی، ولی مرحوم شیخ اعظم (قدس سره) قائل به قبحیت فاعلی شده ولی قبحیت فعلی ندارد و تجرّی حرام شرعی نیست.

س ۲۹۹: آیا قطع قطع در مقام شهادت و فتوی حجّیت دارد یا نه؟ و جهت آن را بیان کنید.

ج: قطع قطع در مقام شهادت و فتوی حجّیت ندارد، و دلیلش این است که ادله اعتبار علم چنین مواردی را قطعاً شامل نمی‌شود.

س ۳۰۰: آیا قاعده تخییر در شک در مکلف به جاری می‌شود و یا در شک در تکلیف؟

ج: در شک در مکلف به جاری می‌شود، در شک در مکلف به اگر احتیاط امکان داشت احتیاط باید کرد و اگر احتیاط امکان نداشت حکم به تخییر می‌شود مثل باب تراحم.

س ۳۰۱: فرق بین حکم واقعی و ظاهری را توضیح دهید.

ج: حکم واقعی مشترک بین عالم و جاهل است، علم و جهل در حکم واقعی تأثیر ندارد، ولی حکم ظاهری در صورت جهل به حکم واقعی است، مؤدای امارات (دلیل اجتهادی) حکم واقعی است و مؤدای اصول عملیه (دلیل فقاهتی) حکم ظاهری است. و از نظر رتبه هم با هم فرق دارند، رتبه حکم واقعی مقدم بر حکم ظاهری است، تا وقتی دست رسی به دلیل اجتهادی داریم نوبت به اصل و دلیل فقاهتی نمی‌رسد.

س ۳۰۲: آیا علم اجمالی منجز تکلیف است مطلقاً یا فی الجمله؟

ج: علم اجمالی منجز تکلیف است فی الجمله (نسبت به حرمت مخالفت قطعیه).

س ۳۰۳: دلیل ابن قبه بر استحاله‌ی عمل به خبر واحد را ذکر نمایید.

ج: ابن قبه برای استحاله‌ی عمل به خبر بلکه مطلق الظن دو دلیل اقامه کرده است:

دلیل اول: لو جاز التعبد، بخبر الواحد فی الاخبار عن النبی و لجاز التعبد به فی الاخبار عن الله تعالی، و التالی باطل اجماعاً (فالمقدم مثله) به صورت قیاس استثنایی که مرکب از مقدم و تالی است استدلال کرده، اگر تلازم بین مقدم و تالی ثابت شود، بطلان تالی نتیجه می‌دهد بطلان مقدم را.

مقدم این است که اگر تعبد به خبر واحد جایز باشد در خبر دادن از نبی و (فروع الدین) باید جایز باشد تعبد به خبر واحد در اخبار عن الله تعالی (اصول دین) اگر ثقه‌ای ادعای نبوت کرد و مدعی شد که از طرف خداوند احکامی آورده‌ام قول او هم باید قبول شود، و حال آنکه قول ثقه در اخبار عن الله تعالی بدون اقامه‌ای معجزه مسموع نیست اجماعاً، بطلان تالی نتیجه می‌دهد بطلان مقدم را که قول ثقه در اخبار عن النبی (ص) هم حجّیت ندارد و هو المطلوب.

تلازم بین مقدم و تالی روشن است که هر دو خبر واحد ثقه هستند اگر حجّیت است در هر دو حجّیت باشد و اگر حجّیت نیست در هر دو حجّیت نباشد.

دلیل دوم ابن قبه این است که: اگر عمل به خبر واحد جایز باشد لازم می‌آید تحلیل حرام (القائه در مفسده) و تحریم حلال (تفویت مصلحت) برای اینکه اماره همیشه مطابق واقع نیست گاهی مخالف واقع است، ممکن است یک شیئی در

واقع و نفس الامر حرام باشد ولی اماره قائم شود به حلیت آن و بالعکس. القاء در مفسده و تفویت مصلحت جایز نیست، پس خبر واحد هم حجّیت ندارد.

مرحوم شیخ اعظم از اشکال اول این قبه جواب داده که اجماع بر امتناع عمل به خبر واحد قائم نشده، بلکه اجماع قائم شده به عدم وقوع تعبد در اخبار عن الله تعالی.

دوم: این کلام این قبه قیاس است ولیس من مذهبنا قیاس.

سوم: قیاس مع الفارق است، بین این دو اخبار از جهاتی فرق است.

س ۳۰۴: دلیل اخباریین بر عدم جواز عمل به ظواهر کتاب چیست؟

ج: مهمترین دلیل اخباریین دو دلیل است:

۱- اخبار فراوانی که آن‌ها مدعی اند ظهور آن اخبار را در منع از عمل کردن به ظواهر کتاب مانند «من فسر القرآن برأیه فلیتّبوا معقده من النار.»

۲- علم اجمالی داریم که بسیاری از عمومات و اطلاقات قرآنی تخصیص و تقیید خورده و بسیاری از حقایق قرآن بر معانی مجازیه حمل شده‌اند، و لذا ظواهر ارزش واقعی خود را از دست داده و قابل تمسک نخواهد بود.

مرحوم شیخ انصاری از هر دو دلیل آن‌ها جواب‌های متعددی داده است.

س ۳۰۵: قول لغوی به نظر مرحوم شیخ اعظم (قدس سره) حجّت است یا نه؟

ج: در مواردی که شرایط شهادت در قول لغوی جمع باشد حجّیت دارد در غیر آن صورت حجّیت ندارد، شرایط شهادت سه چیز است: ۱- حد اقل دو نفر باشند ۲- عادل باشند ۳- اخبارشان عن حسّ باشد نه عن حدس. در مواردی که از کلام لغوی علم حاصل شود به مستعمل فیه کلام، نیز قول لغوی حجّت است اگر چه شرایط شهادت را نداشته باشد.

س ۳۰۶: آیا شهرت فتوایی حجّیت دارد یا نه؟

ج: مرحوم شیخ ث قائل است که دلیل خاص بر حجّیت شهرت نداریم و از ادله‌ی قائلین بر حجّیت جواب داده است.

س ۳۰۷: اقسام شهرت را توضیح دهید.

ج: شهرت سه قسم است:

۱- شهرت روائی: که مشهور محدثین حدیثی را در کتب روائی نقل کرده باشند اگر چه مشهور فقها بر طبق آن فتوی نداده باشد.

۲- شهرت عملی: مشهور محدثین بر طبق روایتی فتوی داده باشند اگر چه روایت شهرت روائی نداشته باشند.

۳- شهرت فتوائی: عبارت است از فتوای مشهور بر حکمی از احکام بدون آنکه مستند فتوای مشهور برای ما روشن باشد.

س ۳۰۸: آیا اجماع در مقابل سنّت دلیل مستقل است و یا داخل در سنّت است توضیح دهید.

ج: اجماع من حیث هو اجماع حجّیت ندارد، اگر اجماع از رأی معصوم کشف کند حجّت است، بنابراین اجماع داخل در سنّت است نه دلیل مستقل در مقابل سنّت.

س ۳۰۹: وظیفه خنثی در جهر و اخفات صلات چیست؟

ج: اگر قائل شدیم که اخفات در عشاءین و نماز صبح برای زن رخصت است (کما هو مشهور) باید خنثی نماز جهریه را جهرأ بخواند و اگر اخفات نسبت به زن‌ها عزیمت باشد خنثی مخیر است بین جهر و اخفات.

س ۳۱۰: اجماع منقول به خبر واحد به نظر شیخ اعظم ث حجّیت دارد یا نه؟ با ذکر دلیل بیان نمایید.

ج: اجماع منقول به خبر واحد به نظر مرحوم شیخ حجّیت ندارد، اجماع منقول مفید ظن است و اصل اولی در ظن عدم حجّیت است مگر اینکه دلیل معتبر دلالت کند بر حجّیت آن، دلیلی که دلالت بر حجّیت اجماع کند نداریم و ادله حجّیت خبر واحد هم شامل اجماع نمی‌شود، ادله‌ی حجّیت خبر واحد دلالت دارد بر حجّیت إخبار حسّی، إخبار

حدسی را که مستند به حدس و اعتقاد است شامل نمی‌شود. اجماع منقول إخبار از قول امام است به طریق حدس و اجتهاد نه عن حسّ.

س ۳۱۱: تقدم اماره بر اصل از باب ورود است یا تخصیص؟

ج: مرحوم شیخ اعظم ث در مرحله اول می‌فرماید: تقدّم و ترجیح امارات بر اصول از باب ورود است که با آمدن اماره موضوع اصول نابود می‌شود، موضوع اصل شک است وقت اماره قائم شد شک و تحیر زایل می‌شود.

در مرحله دوم می‌فرماید: ممکن است ما ادله را مخصّص اصول بدانیم و تقدم ادله بر اصول از باب تخصیص باشد برای اینکه دلیل دو قسم است. ادله قطعیّه و ادله ظنیّه، اگر دلیلی که بر حکم قائم شده یک دلیل قطعی باشد مثل خبر متواتر آن دلیل وارد است بر اصل، و اگر دلیل ظنی باشد مثل: خبر ثقه در اینجا ورود نیست. زیرا موضوع اصل که عدم العلم باشد با آمدن اماره ظنیّه باقی است، در اینجا اماره مخصّص دلیل اصل است مثلاً دلیل اصل می‌گوید مادامی که نسبت به حرمت شرب توتون شک داری و حکم واقعی را نمی‌دانی اصالة البرائة جاری کن اعم از اینکه اماره ظنیّه قائم باشد بر واقع یا نه، دلیل حجّیت اماره ظنیّه می‌گوید: در هر موردی که اماره قائم شد وظیفه تو عمل به اماره است و این خاص است و خاص مقدم بر عام می‌شود، پس تقدم اماره قطعیّه بر اصل از باب ورود است و تقدم اماره ظنیّه بر اصل از باب تخصیص است، و در جای دیگر مرحوم شیخ می‌فرماید: دلیل اماره بر دلیل اصل حکومت دارد.

س ۳۱۲: چه فرق است بین شبهه حکمیّه و شبهه موضوعیّه؟

ج: در شبهه حکمیّه در خود حکم شک داریم و منشأ شک یکی از سه چیز است: عدم النص، اجمال نص و تعارض نصّین.

در شبهه موضوعیّه اشتباه در موضوع حکم شرعی است در اثر عوامل خارجیّه مثل لحمی که مردد است بین میته و مذکّی.

س ۳۱۳: ظابطه در تمیز شبهه محصوره از غیر محصوره چیست؟

ج: در این مورد چهار نظریه وجود دارد:

۱- مرحوم شهید ثانی، محقق ثانی، میسی و صاحب مدارک قائلند که معیار و ظابطه در تشخیص محصوره و غیر محصوره رجوع به عرف است هر چه از نظر عرفی شمارش دشوار بود شبهه غیر محصوره است و اگر در شمارش دشوار نبود شبهه محصوره است.

۲- محقق ثانی در فوائد الشرایع یک قید اضافه کرده که شبهه محصوره آن است که شمارش آن در کوتاه مدت آسان باشد و شبهه غیر محصوره آن است که در کوتاه مدت شمارش آن دشوار باشد.

۳- کاشف اللثام (فاضل هندی) و مفتاح الکرامه (محمد جواد الحسینی العاملی) (قدس سرهما) فرمودند: هر گاه اطراف شبهه بقدری وسعت داشته باشد که احتیاط در آنجا برای اغلب مردم در اغلب موارد موجب حرمان و فوت مصلحت و منفعت باشد آن شبهه غیر محصوره است و هر گاه چنین نباشد شبهه محصوره است و احتیاط لازم است.

۴- مرحوم شیخ اعظم آن سه نظریه را رد کرده و خودش معیار و ظابطه‌ی شبهه محصوره و غیر محصوره را چنین فرموده: انّ غیر المحصور ما بلغ کثرة الوقایع المحتملة للتحريم الى حيث لا يعتنى العقلاء بالعلم الاجمالی الحاصل فیها. یعنی هر کجا اطراف شبهه در حدّی است که احتمال عقاب یک احتمال عقلانی است آنجا را محصوره حساب کنند و هر کجا اطراف شبهه به حدّی زیاد است که احتمال عقاب در آنجاها یک احتمال ضعیف است و عقلاء عالم به آن اعتنا ندارند آنجاها را محصوره حساب کنند.

س ۳۱۴: در صورت دوران امر بین شبهه‌ی محصوره و غیر محصوره وظیفه چیست؟

ج: فاذا شكّ فی كون الشبهة محصورةً او غير محصورة، شكّ فی قيام الدلیل علی قیام بعض الاحتمالات مقام الحرام الواقعی فی الاكتفاء عن امثاله بترك ذلك البعض، فيجب ترك جميع الاحتمالات؛ لعدم الأمن من الوقوع فی العقاب بارتكاب البعض. یعنی در شبهه تحریمیه حکم شبهه محصوره جاری می‌شود.

س ۳۱۵: صاحب حدائق ث در شبهه محصوره قائل شده به تفصیل در وجوب اجتناب و عدم آن، تفصیل ایشان را ذکر کنید.

ج: اگر حرام واقعی عنوان واحد مردّد میان دو امر باشد مثلاً دلیل فرموده: اجتناب عن الخمر که عنوان حرام، عنوان خمریت است، مردد است بین انائین که کدام از این دو اناء، نجس است در این صورت اجتناب از هر دو اناء لازم است.

و گاهی عنوان حرام، مردد بین دو عنوان است مثلاً دو ظرف مایع است که یکی حرام و یکی حلال، ولی عنوان حرام مردد است بین خمر و سرکه‌ی غصبی، در این صورت اجتناب از هر دو لازم نیست. مرحوم شیخ از دلیل صاحب حدائق جواب داده و قائل شده به وجود اجتناب در هر دو صورت.

س ۳۱۶: در وجوب اجتناب از مشتهین دو نظریه است:

۱- باید اجتناب کرد تا حرام واقعی را مرتکب نشود.

۲- از آن جهت که مشتهی است اجتناب لازم است اگر چه مرتکب حرام واقعی نشود. نظر مرحوم شیخ را همراه ثمره‌ی این دو قول ذکر کنید.

ج: اقوی به نظر شیخ انصاری ث قول اول است و ثمره‌ی بین این دو قول این است که در صورت ارتکاب حرام واقعی مؤاخذه می‌شود و در غیر آن صورت اگر یکی از دو مشتهی را مرتکب شود عقاب نمی‌شود، ولی بر طبق نظریه دوم هر یکی از دو مشتهی را مرتکب شود اگرچه حرام واقعی نباشد عقاب می‌شود.

س ۳۱۷: تنجّز تکلیف به چیست؟

ج: تنجّز تکلیف به قطع پیدا کردن بحکم است.

س ۳۱۸: هل تجرى اصالة الحل في كلا المشتهين ام لا؟ اذكر مع دليله.

ج: لا يجوز جريان اصالة الحل في كلا المشتهين لاجل العلم الاجمالي بوجود الحرام الواقعي فيهما.

س ۳۱۹: جواب مرحوم شیخ انصاری ث از استدلال به مفهوم آیه نبأ برای حجّیت خبر واحد این است که می‌فرماید:

« فالجملة الشرطية هنا مسوقة لبيا تحقق الموضوع ... » این جواب را توضیح دهید.

ج: جمله شرطیه در آیه شریفه نبأ برای تحقق موضوع است و مفهوم ندارد یعنی تمام الموضوع در وجوب تبیین خبر دادن فاسق است و با انتفاء موضوع (نیامدن فاسق) حکم هم منتفی می‌شود، نه اینکه موضوع دارد ولی حکم نیست بلکه سالبه به انتفاء موضوع است مثل «إن رزقت ولداً فاختنه» جمله شرطیه تمام الموضوع برای وجوب ختنه است اگر ولد نباشد وجوب ختنه نیست. این جمله شرطیه مفهوم ندارد، که اگر خداوند برایت فرزند نداد ختنه بر تو واجب نیست، بلکه سالبه به انتفاء موضوع است وقت موضوع نبود حکم هم نیست.

س ۳۲۰: چرا آیه نفر به نظر مرحوم شیخ دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد؟

ج: اولاً آیه دلالت بر وجوب حذر در صورت انذار ندارد فقط دلالت می‌کند که حذر بعد از انذار مطلوب است، و بر فرض که دلالت بر وجوب حذر کند، حذر در صورتی واجب است که انذار یقین آور باشد خبر واحد یقین آور نیست.

دوم اینکه آیه شریفه اطلاق ندارد تا قابل تمسک به اطلاق باشد که حذر واجب است مطلقاً چه انذار مفید علم باشد یا نه، اگر اطلاق نداشته باشد قدر متقین وجوب حذر در صورتی که انذار قطعی باشد یعنی مُنذرٌ علم داشته باشد به صدق مُنذرٌ در انذارش به احکام واقعیه، پس خبر واحد را شامل نمی‌شود چون قطع آور نیست.

س ۳۲۱: کسانی که برای حجیت خبر واحد به این آیه شریفه: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» استدلال کردند، بیان آن‌ها را ذکر نمایید.

ج: بنائاً علی أنّ وجوب السّؤال یستلزم وجوب قبول الجواب؛ و ألاّ لغی وجوب السّؤال، و اذا وجب قبول الجواب وجب قبول کلّ ما یصحّ ان یسأل عنه و یقع جواباً له.

س ۳۲۲: هل يجوز ارتکاب جميع المشتبهات فی غیر المحصورة؟

ج: فالأقوی فی المسئلة عدم جواز الارتکاب اذا قصد ذلک من اول الأمر؛ فإنّ قصده قصدٌ للمخالفة و المعصية، فيستحقّ العقاب بمصادفة الحرام.

و در مقام تحقیق هم فرموده: و التحقيق: عدم جواز ارتکاب الكل؛ لاستلزامه طرح الدلیل الواقعی الدّال علی وجوب الاجتناب عن المحرم الواقعی.

س ۳۲۳: فرق بین اقل و اکثر ارتباطی و استقلالی را شرح دهید.

ج: در اقل و اکثر استقلالی اگر در واقع اکثر واجب باشد وجوب اکثر استقلالی است و ربط به وجوب اقل ندارد، اگر اقل را اتیان کند به مقدار اقل بری الذمه می شود مثل اینکه می داند من بدهکارم ولی مقدارش را نمی داند که دو درهم است یا یک درهم.

در اقل و اکثر ارتباطی اگر در واقع اکثر واجب باشد اتیان اقل اثر ندارد، اتیانش کالعدم است.

س ۳۲۴: اجماع را لغتاً و اصطلاحاً بیان کنید.

ج: اجماع در لغت به معنای عزم و اتفاق، الفت دادن و آماده کردن و ... می باشد.

در تعریف اصطلاحی اجماع بین علماء اختلاف نظر است و به عبارات گوناگونی اجماع را تعریف کرده اند.

۱- اجماع عبارت است از اتفاق نظر اهل حلّ و عقد (علماء مسلمین) بر حکمی از احکام شرعیه.

۲- اجماع اتفاق امت حضرت محمد و است بر حکمی از احکام شرعیه.

س ۳۲۵: اقسام اجماع را توضیح دهید.

ج: اهل سنت برای اجماع بما هو اجماع اصالت و استقلال قائلند و اجماع را بما هو اجماع یک منبع مستقل در باب استنباط احکام می دانند.

ولی به عقیده امامیه اجماع بما هو اجماع اعتبار و ارزش ندارد، اجماعی ارزش دارد که کاشف از رأی معصوم باشد در واقع آنچه حجت است منکشف حجت است نه کاشف.

لذا اجماع باعتبار کشف از رأی معصوم ث به چند دسته تقسیم می شود:

۱- اجماع دخولی (کشف حسّی) آن است که به دخول معصوم در بین عده‌ای که در مسئله‌ای اتفاق نظر دارند، علم اجمالی داشته باشیم و لو اینکه امام شناخته نشود. مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی ب از جمله مدعیان اجماع دخولی هستند.

۲- اجماع لطفی: از باب قاعده لطف اگر همه امت به خطا رفتند بر معصوم لازم است راه حق را ولو در ضمن هدایت عده‌ای خاص به آنان نشان دهد.

۳- اجماع حدسی: از اتفاق و اجماع علما در مسأله‌ای عادتاً می‌توان به کمک عقل حدس زد که نظر معصوم نیز همین است.

۴- اجماع کشفی: عده‌ای نیز قائل شده‌اند، اتفاق علماء کاشف قطعی از رأی معصوم نیست بلکه اتفاق علما کاشف از وجود دلیل معتبری است که در دسترس آن‌ها بوده است و اکنون مفقود شده است.

۵- اجماع تشرّفی: گاهی برای او حدی از فقهاء و اتفاق می‌افتد که در زمان غیبت به حضور امام‌ّ شرفیاب می‌شوند و حکمی را از آن حضرت مستقیماً دریافت می‌کنند. اما چون نمی‌خواهند اصل قضیه را بیان کنند، می‌گویند این حکم اجماعی است.

۶- اجماع تقریری: برخی گفته‌اند بر اساس قاعده‌ی تقریر، بین اتفاق مجمعین و قول امام‌ّ ملازمه وجود دارد، چون اگر همه‌ی آن‌ها بر خطا بودند بر امام‌ّ از جهت ارشاد جاهل واجب است که به هر راهی که ممکن است ارشاد کند.

س ۳۲۶: نظر قدماء و متأخرین را در مورد استصحاب بیان فرمایید.

ج: مشهور قدماء استصحاب را از امارات ظنیه دانسته، و به حکم عقل به مناط افاده ظن به بقاء حجت می‌دانند.

ولی مشهور متأخرین استصحاب را از اصول عملیه دانسته و به حکم اخبار به مناط تعبد حجت می‌دانند، پس لوازمات استصحاب بر طبق مبنای اول حجت است و بر طبق مبنای دوم محل اختلاف است.

س ۳۲۷: اولین بار چه کسی عنوان اصل مثبت را مطرح کرده است؟

ج: به قول مرحوم آشتیانی در بحر الفوائد اولین کسی که اصل مثبت را طرح کرده است مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء است.

س ۳۲۸: اصل مثبت را توضیح دهید و نظر مرحوم شیخ را ذکر کنید.

ج: الاصل المثبت فی اصطلاح الاصولیین: هو استصحاب الموضوع لاثبات اللوازم العقلية و العادية باعتبار ترتب الآثار الشرعية عليها كاستصحاب الحيات لاثبات النمو و الانبات (من اللوازم العادية) و التنفس و التحيز (من اللوازم العقلية) و مرحوم شیخ استصحاب را از اصول می داند لذا مثبتات اصول را حجت نمی داند.

و اما علی المختار: من اعتباره (الاستصحاب) من باب الأخبار، فلا یثبت به ما عد الآثار الشرعية المترتبة علی نفس المستصحب.

س ۳۲۹: هل یجری الاستصحاب فی الاحکام العقلية ام لا؟

ج: لا یجری الاستصحاب، لأن الاستصحاب ابقاء ما كان، و الحكم العقلیّ موضوعه معلوم تفصیلاً للعقل الحاكم به - كحرمة الظلم و قبح التكليف بما لا یطاق و نحوهما من المحسنات و المقبّحات العقلية - عقل اگر درک کند ارتفاع حکم را قطع پیدا می کند به ارتفاع و اگر درک کند بقاء حکم را قطع پیدا می کند به بقاء حکم، نوبت به شک نمی رسد تا استصحاب جاری کند.

س ۳۳۰: آیا استصحاب در زمان و زمانی جریان دارد یا نه؟

ج: با دقت عقلی استصحاب در زمان جاری نمی شود مثل: استصحاب بقاء لیل، نهار، شعبان و رمضان ...

چون زمان حالت سابقه ندارد، آنات یک سلسله امور تدریجی و غیر قاره هستند، پشت سر هم موجود می شوند و بلا فاصله معدوم می شوند و با مسامحات و توجیهات جاری می شود ولی اصل مثبت می شود و اصل مثبت عند الاکثر حجیت ندارد.

در زمانیات (امور تدریجیه ای که در بستر زمان تدریجاً و شیئاً فشیئاً موجود می شوند) مثل: تکلم، کتابت، مشی، جریان آب از چشمه و سیلان خون هم استصحاب جاری نمی شود. شخصی قبلاً در حال تکلم و یا کتابت بود حال شک

داریم که مشغول کتابت یا تکلم هست یا نه؟ استصحاب بقاء تکلم و کتابت نمی‌شود چون ابقاء ما کان در آن صدق نمی‌کند آنچه قبلاً وجود داشت الآن وجود ندارد قطعاً.

ولی استصحاب در زمانی از باب تسامح عرفی و توجیه مستصحب اشکال ندارد، در جایی که عرف در امور تدریجیه یک نوع وحدت اعتبار کند مثل سخترانی یک ساعته را از باب تسامح یک سخترانی اعتبار می‌کند، در صورت شک در بقاء سخترانی، استصحاب بقاء سخترانی اشکال ندارد.

س ۳۳۱: استصحاب تعلیقی را توضیح دهید و از نظر مرحوم شیخ صحت صحیح است یا نه؟

ج: و قد یكون المستصحب امرأً موجوداً علی تقدیر وجود امر، فالمستصحب هو وجوده التعلیقی، مثل: أن العنب کان حرمة مائه معلّقة علی غلیانه، فالحرمة ثابتة علی تقدیر الغلیان فاذا جفّ و صارز بیباً فهل یبقی بالاستصحاب حرمة مائه المعلّقة علی الغلیان، فیحرم عند تحقق الغلیان ام لا؟

همانطوری که در سابق که عنب بود اذا غلی یحرم مائه الآن هم که زبیب شده باز هم اذا غلی یحرم مائه؟ یا خیر؟

مشهور فقها قائل به جریان استصحاب تعلیقی شدند و مرحوم شیخ هم از جمله قائلین به جواز استصحاب تعلیقی است بعد از نقل اقوال می‌فرماید: فالتحقیق: أنه لا یعقل فرق فی جریان الاستصحاب و لا فی اعتباره - من حیث الاخبار أو من حیث العقل - بین انحاء تحقّق المستصحب، فکل نحو من التحقّق ثبت للمستصحب و شک فی ارتفاعه، فالاصل بقاءه.

س ۳۳۲: فرق بین شک در رافع و شک در رافعیّت موجود را ذکر کنید.

ج: اگر رافعیّت شیئی معلوم بود، شک در تحقق آن داشتیم آن را شک در رافع گویند، شخصی یقین به طهارت دارد اما نمی‌داند آن طهارت به بول نقض شده یا نه؟ شک در رافعیّت موجود آن است که شیئی قطعاً تحقق پیدا کرده ولی نمی‌داند این شیئی موجود رافعیّت دارد یا نه مثلاً مکلف می‌داند در عصر غیبت در روز جمعه نمازی بر عهده او تعلق گرفته است نمی‌داند ظهر است یا جمعه اگر نماز ظهر را بخواند شک دارد که بری الذمه شد یا نه؟

س ۳۳۳: ما هو المراد من عوارض الذاتية فی تعریف موضوع کل علم فی کفایة الاصول؟

ج: ای بلا واسطه فی العروض یعنی مراد از عوارض ذاتیه‌ای که در علوم از آن بحث می‌شود آن چیز است که عارض می‌شود بر معروض بدون واسطه. کون العارض محمولاً حقیقة علی المعروض بحیث یعدّ من اسناد الشیء الی ما هو له و لا یصحّ سلبه عنه کقولنا: الماء جارٍ.

س ۳۳۴: چرا مرحوم آخوندت عوارض ذاتیه را تفسیر کرد به «بلا واسطه فی العروض»؟

ج: مشهور علماء مخصوصاً مناطقه قائلند که عرض دو قسم است:

عرض ذاتی و عرض غریب.

عرض ذاتی عبارت است از: عارض شدن عرض برای معروض بدون واسطه (لا ثبوتاً و لا عروضاً) مثل عارض شدن تعجب برای انسان - اگر چه در این مثال مناقشه است - و یا عرض عارض شود بواسطه جزء مساوی مثل عارض شدن تکلم برای انسان به واسطه ناطق (الانسان متکلمٌ لانه ناطقٌ) و یا عارض شود عرض بواسطه امر خارجی مساوی مثل عارض شدن ضحک برای انسان به واسطه تعجب (الانسان ضاحک لانه متعجبٌ).

و در مقابل عرض ذاتی عرض غریب است و آن هم سه تاست:

عروض العرض لخارج اعمّ و اخصّ و مبائن.

در یک قسم محل اختلاف است که آیا عرض ذاتی است و یا عرض غریب و آن عرضی که عارض شود برای معروض به واسطه امر داخلی اعم «الانسان متحرک لانه حیوان.» «قدماء قائلند که این قسم از اعراض غریبه است و مشهور متأخرین قائلند که از اعراض ذاتیه است.

وجه عدول مرحوم آخوند از تعریف مشهور:

اگر عرض ذاتی را بر طبق مشهور تفسیر می‌کرد بسیاری از مسائل علوم از تحت مسائل علوم خارج می‌شد مثل احکام شرعی که مترتب می‌شود بر افعال مکلفین باعتبار مصالح و مفاسد مثل بحث از حرمت شرب خمر و بحث از وجوب صلات باعتبار اینکه این‌ها دارای مصالح و مفاسد اند، مصالح و مفاسد امر مباین است و عرض ذاتی گفته نمی‌شود بلکه عرض غریب است، از لازمه تعریف مشهور مثلاً خروج مسائل فقه از علم فقه است، مرحوم آخوند به این تفسیر

فهماند که مراد از عرض ذاتی آن چیزی است که حقیقتاً حمل شود بر معروض و واسطه در عروض (مثل عروض حرکت برای جالس سفینه) نباشد این تفسیر اعم از تفسیر مشهور است و اعراض غریبه را هم شامل می شود.

س ۳۳۵: چرا مرحوم آخوند از نظریه مشهور که موضوع علم اصول را ادله اربعه بماهی ادله میدانند عدول کرد؟

ج: طبق مسلک مشهور بعضی از مسائل علم اصول از علم اصول خارج و داخل در مبادی علم اصول می شود، برای اینکه بحث از عوارض بحث از مفاد کان ناقصه است، اگر بحث از دلالت قید ادله باشد کما هو المشهور بحث از حجیت در علم اصول بحث از عوارض وجود موضوع است و آن مفاد کان تامه است، داخل می شود در مبادی تصدیقیه علم اصول، و از مسائل علم اصول خارج می شود، لذا ایشان موضوع علم اصول را «الکلی المنطبق علی موضوعات مسائله المتشتمه» قرار داد.

س ۳۳۶: تمایز علوم به نظر مرحوم آخوند در چیست؟

۱- موضوعات £ ۲- محمولات £ ۳- اغراض R

س ۳۳۷: اقسام واسطه را ذکر نمائید.

ج: واسطه سه قسم است: واسطه در ثبوت، واسطه در اثبات و واسطه در عروض.

واسطه در ثبوت: آنچه علّت برای وجود شیئی است مثل علّیت نار برای حرارت و آب برای برودت.

واسطه در اثبات: آنچه علّت برای علم به وجود شیئی است مثل: علّیت دخان برای علم به وجود نار.

واسطه در عروض: واسطه در حمل که موجب صحت اسناد عرض به غیر معروض می شود مثل: اسناد حرکت به جالس سفینه.

س ۳۳۸: وضع را تعریف نمائید.

ج: الوضع هو نحو اختصاص اللفظ بالمعنی و ارتباط خاصّ بینهما ناش من تخصیصه به تارة و من كثرة استعماله فيه اخرى.

س ۳۳۹: فرق بین معنای اسمی و حرفی را بر طبق مبنای آخوند (قدس سره) ذکر کنید.

ج: الفرق بینهما انما هو فی اختصاص کل منهما بوضع حیث انه وُضِعَ الاسمُ لِیُراد منه معناه بما هو، هو و فی نفسه و الحرف لِیُراد منه معناه لا کذلک بل بما هو حالة لغيره، فالاختلاف بین الاسم و الحرف فی الوضع یکون موجِباً لعدم جواز استعمال احدهما فی موضع الاخر وان اتفقا فی ما له الوضع (ذات معنی) یعنی استقلالیت و آلیت از حیث موضوع له و مستعمل فیه خارج است و این دو تا از شئون استعمال است.

س ۳۴۰: فرق اخبار و انشاء را توضیح دهید.

ج: فان قصد بالكلام الحکایة عن النسبة فیکون خبرا، وان قصد به ایجادها یکون انشاءً. و بعبارة اخرى: فیکون الخبر موضوعا لیستعمل فی حکایة ثبوت معناه فی موطنه و الانشاء یستعمل فی قصد تحققه و ثبوته.

س ۳۴۱: مراد شیخ الرئيس (ابوعلی سینا) و محقق طوسی (نصیر الدین طوسی) از این جمله: الدلالة تتبع الا رادة. چیست؟

ج: دلالت کلام بر معنایی که مراد متکلم است (مخاطب بتواند بر طبق آن دلالت علیه متکلم احتجاج کند) توقف دارد بر احراز بودن متکلم در مقام بیان اگر مخاطب احراز نکند که متکلم در مقام بیان است، نمیتواند ادعا کند که این معنا مراد متکلم است.

مرحوم آخوند می فرماید این معنا مراد آن دو دانشمند است نه اینکه اراده در معنای موضوع له لفظ اخذ شده باشد یعنی الفاظ وضع شده برای معانی که آن معانی اراده شده، که اراده در معنا شرطاً یا شرطاً اخذ شده باشد کما توهّمه بعض الافاضل (صاحب فصول)

س ۳۴۲: ثمره ی نزاع بین اعمی و اخصی را ذکر کنید.

ج: اگر قائل شدیم که الفاظ عبادات و معاملات وضع شده برای اعم از صحیحه و فاسده در صورت شک در جزئیت و شرطیت شیئی در مأمور به تمسک به اطلاق برای رفع شک در جزئیت و شرطیت صحیح است ولی قائلین به صحت نمی توانند تمسک به اطلاق کنند لاجمال الخطاب.

س ۳۴۳: اگر هر دو زن كُبیره انسان همسر صغیره ی او را شیر دهند، هر سه تا زن بر شوهر حرام می شوند یا صغیره و مرضعه اولی؟ توضیح كامل دهید.

ج: در صورتی كه شوهر با هر دو زنی كُبیره دخول كرده باشد و آن دو تا همسر صغیره را شیر داده باشند، مرضعه اولی حرام می شود، بجهت كه ام الزَّوجه گفته می شود، ضعیفه حرام می شود برای اینکه بنت الزَّوجه است و دختر رضاعی خودش می باشد اما حرمت مرضعه دوم دائر مدار بحث مشتق است، اگر مشتق وضع شده باشد برای اعم از متلبس و من قضی مرضعه دوم هم حرام می شود بجهت اینکه ام الزوجه است، اگر چه صغیره فعلاً زوجه گفته نمی شود، ولی در سابق زوجه بوده و به اعتبار گذشته زوجه است و زن دوم كه شیر داده بر او امّ الزوجه صدق می كند و اگر قائل شدیم كه مشتق حقیقت است در خصوص متلبس در این صورت مرضعه دوم حرام نمی شود برای اینکه بر او امّ الزوجه صدق نمی كند بلکه همسرش زنی را شیر داده كه در سابق همسرش بوده ولی فعلاً همسرش نیست.

س ۳۴۴: مراتب حكم را بیان كنید.

ج: حكم چهار مرتبه دارد: اقتضاء، انشاء، فعلیت و تنجّز، بعضی از اساتیدمان قائلند كه حكم دارای دو مرتبه است: انشاء و فعلیت، اقتضاء و تنجّز خارج از مرتبه ی حكم است، اقتضاء قبل از تحقق حكم است و تنجّز بعد از تحقق حكم.

س ۳۴۵: دلیلی مرحوم آخوندت بر عدم دلالت فعل بر زمان چیست؟

ج: مرحوم آخوندت بر خلاف تمام نحّات كه قائلند فعل دلالت می كند تضمناً بر زمان، لذا در تعریف فعل زمان را اخذ كردند (الفعل كلمة تدل على المعنى في نفسه مقترنا بأحد الأزمنة الثلاثة) مرحوم آخوندت می فرماید: فعل (فعل ماضی و مضارع) دلالت بر زمان تضمناً ندارد بلکه التزاماً دلالت می كند بر زمان چون فعل زمانی است، زمان ظرف فعل است، تحقق فعل بدون زمان امكان ندارد، دلیلی كه افعال دلالت بر زمان ندارد این است كه فعل دو جهت بیشتر ندارد یکی ماده دیگری هیئت، ماده دلالت می كند بر نفس طبیعت و حدث، مجرد از تمام خصوصیات و هیئت دلالت می كند بر نسبت حدث بسوی فاعل، دلالت بر زمان ندارد، چون زمان معنای اسمی است و مفاد هیئت معنای حرفی است.

دلیل دوم بر اینکه افعال دلالت بر زمان ندارد این است كه فعل اگر بزمان نسبت داده شود مثل: قضی الزمان یا خلق الله الزمان و... باید فعل از زمان تجرید شود و اسناد فعل به زمان مجاز باشد و این بر خلاف وجدان است.

س ۳۴۶: اگر مشتق حقیقت در ما تلّس با المبدأ باشد، و در ما انقضی عنه المبدأ مجاز باشد آیا «کان زیدُ ضار با امس» حقیقت است یا مجاز؟ علت آن را بیان نمائید.

ج: اگر زید در روز گذشته متصف به ضرب باشد، و ما امروز بگوئیم: «کان زیدُ ضاربا امس» حقیقت است، چون مراد از حال در عنوان بحث مشتق که آیا مشتق حقیقت است در خصوص ما تلّس بالمبدأ فی الحال یا حقیقت است در اعم، مراد از حال حال تلّس است نه حال النطق، و در مثال مذکور زید دیروز متلبّس به ضرب بوده، پس آن استعمال حقیقت است.

س ۳۴۷: دلیلی که جمل خبریه در مقام طلب و بعث دلالتش بروجوب آكد از فعل امر است چیست؟

ج: جمل خبریه ای که در مقام طلب است مثل: یغتسل، يتوضأ و یعید در مقام اعلام نیست (غسل میکند، وضو میگیرد و اعاده می کند) بلکه در مقام طلب است که حتماً غسل می کند، وضو می گیرد و اعاده می کند و من راضی به ترکش نیستم، خصوصیتی که در جمل خبریه وجود دارد اینست که طلب مزاحم ندارد، مطلوبش در خارج تحقق پیدا می کند بدون مزاحم، این خصوصیت که در جمل خبریه وجود دارد در صیغه امر وجود ندارد که طلب مزاحم نداشته باشد فقط دلالت می کند بر اصل طلب.

س ۳۴۸: در صورت دوران امر بین وجوب عینی و کفائی، وجوب تعینی و تخییری و وجوب نفسی و غیری مقتضای اطلاق صیغه امر چیست؟

ج: اطلاق الصیغة يقتضی کون الوجوب نفسیاً، عینیاً، تعینیاً وجوب غیری، کفائی و تخییری نیاز به قرینه دارند.

س ۳۴۹: پنج تا از معانی ماده امر را ذکر کنید.

ج: طلب، شأن، فعل، فعل عجیب، شیء و حادثه. مرحوم آخوندت می فرماید: لفظ امر حقیقت در طلب و شیء است. و فعل عجیب و شأن و حادثه از مصادیق شیء است ولی صاحب فصول قائل است که لفظ امر حقیقت در طلب و شأن است.

س ۳۵۰: ما الفرق بین بین الطلب الحقیقی و الإنشائی؟

ج: الطلب الحقيقي هو الشوق المؤكد الحاصل في النفس عقيب الداعي، فهو من الكيفيات القائمة بالنفس و له وجود عيني.

الطلب الإنشائي الذي لا وجود له عيناً، بل ينتزع من ابراز الإرادة بفعل و ما بمعناه.

س ٣٥١: فرق بين طلب و ارادة را توضيح دهيد.

ج: لفظ طلب و ارادة هردو تا وضع شده برای یک معنای که شامل هر دو می شود (طلب جامع است بین حقیقی و انشائی) طلب حقیقی عین اراده حقیقی است، و طلب انشائی عین اراده انشائی است. که تعریف هردو در جواب سؤال قبلی ذکر شد، فرق این دو تا در اینست که طلب مطلق انصراف دارد به طلب انشائی و اراده ی مطلق انصراف دارد به اراده ی حقیقی.

س ٣٥٢ : ما الفرق بين الإرادة التكوينية و التشريعية؟

ج: الإرادة التكوينية: وهو العلم بالنظام على النحو الكامل التام.

و الإرادة التشريعية: وهو العلم بالمصلحة في فعل المكلف.

س ٣٥٣ : حکم الظاهريّ اَوّلي و حکم ظاهريّ ثانوي را بيان فرمائيد.

ج: حکم ظاهريّ دو اطلاق دارد: حکم ظاهريّ اَوّلي که مستفاد از اصول عمليه است و موضوعش شک در حکم واقعی است، در مقابل مفاد امارات و ادله اجتهاديه که از مفاد آن تعبیر می شود به احکام واقعيه.

و حکم ظاهريّ ثانوي که جعل شده برای کسانی که نسبت به واقع جاهل باشند، این حکم هم مفاد امارات را شامل می شود و هم مفاد اصول عمليه را، چون مکلف در مورد امارات و ادله اجتهاديه هم علم به حکم واقعی ندارند.

س ٣٥٤ : اقسام مقدمه را توضيح دهيد.

ج : مقدمه به اعتبارات گوناگونی تقسیم می شود، یکی از انقسامات مقدمه: مقدمه الوجود (مقدمه الواجب)، مقدمه الصحة، مقدمه الوجوب و مقدمه العلم است؛ برای اینکه مقدمه تارة وجود واجب بر آن توقف دارد و تارة صحت واجب

و تارة وجوب واجب و تارة علم به وجوب واجب، اولی را مقدمة الوجود گویند مثل: طیّ مسافت به سوی مکه که وجود مناسک حج توقف بر آن دارند، دومی را مقدمة الصّحة گویند مثل: طهارت نسبت به صلات، سومی را مقدمة الوجوب گویند مثل: شرایط عامه‌ی تکلیف (بلوغ، عقل و قدرت) و استطاعت نسبت به حج، چهارمی را مقدمة العلم گویند مثل: اتیان صلاة در ثوبین مشتهین طاهر و نجس. مرحوم آخوند قائل است که مقدمة الصّحة به مقدمة الوجود بر می‌گردد.

س ۳۵۵: ماهو المراد من الجواز بالمعنى الأعم والجواز بالمعنى الأخص؟

ج: جواز به معنای اعم در مقابل حرمت است هر چه حرام نبود جایز به معنای اعم است، که شامل واجب، مستحب، مکروه و اباحه می‌شود و جواز به معنای اخص خصوص اباحه است.

س ۳۵۶: المفهوم عبارة عن حكم انشائيّ أو اخباريّ تستتبعه خصوصيّة المعنى الذى ارید من اللفظ بتلك الخصوصية ولوبقرينة الحكمة. این جمله را با ذکر مثال توضیح دهید.

ج: مفهوم عبارت است از حکم انشائی (مثل ان جاء زيد فأكرمه مفهومش این است که در صورت عدم مجئ زيد اورا اكرام نکن) یا اخباری (مثل ان ضربت ضربت مفهومش این است اگر تو نزدی من هم نمی‌زنم) که ناشی می‌شود از خصوصیتها که در منطوق لحاظ شده اگر چه دال بر آن خصوصیت مقدمات حکمت باشد.

س ۳۵۷: حقیقت نسخ از نظر مرحوم آخوند چیست؟

۱- دفع الحكم ثبوتاً R ۲- رفع الحكم ثبوتاً E

۳- رفع الحكم الثابت اثباتاً E

س ۳۵۸: آیا قیود که در خطاب اخذ شده بر می‌گردد به مدلول هیئت (تاوجوب مقید باشد و واجب مطلق) و یا بر می‌گردد به ماده (تاوجوب مطلق باشد، واجب مقید به قیود باشد) مثل: ان جاء زيد فأكرمه؟

ج: در این مسئله اختلاف است بین علماء، مرحوم آخوند قائل است که قید (شرط) از قیود هیئت است یعنی وجوب مقید می‌شود و واجب مطلق است در مثال مذکور و وجوب اكرام مقید است به مجئ زيد.

آنچه نسبت داده شده به مرحوم شیخ انصاری ث که ایشان قائل است، تحقق اکرام در خارج مقید است به آمدن زید.

س ۳۵۹: اگر صیغهی امر عقیب حظر و یا در مقام توهّم حظر واقع شود مثل این آیه شریفه: «فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين» به نظر مرحوم آخوند در چه ظهور دارد؟

ج: ۱- ظهور در وجوب E ۲- ظهور در اباحه E

۳- تابع ماقبل نهی E ۴- موجب اجمال صیغه R

س ۳۶۰: ثمره‌ی بین تخصیص و نسخ را شرح دهید.

ج: در مثل اکرم العلماء و لاتکرم العلماء البصريين، اگر لاتکرم العلماء البصريين را مخصّص گرفتیم برای اکرم العلماء، علماء بصريين از زمان صدور عام (اکرم العلماء) محکوم به حرمت اکرامند، اگر لاتکرم العلماء البصريين را ناسخ گرفتیم در زمان صدور عام علماء بصريين اکرام شان واجب است بعد از صدور خاص محکوم به حرمت اکرام می‌شوند.

س ۳۶۱: چرا بحث قطع خارج از بحث علم اصول است؟

ج: چون ظابطه‌ی علم اصول بر آن منطبق نمی‌شود، مسئله اصولی آن است که کبری قیاس واقع شود برای استنباط حکم شرعی و بحث قطع مثل بحث از حجّیت قطع که آیا ذاتی است یا جعلی و یا مخالفت قطع عقاب دارد مطلقاً و یا در صورت مصادفه با واقع مخالفت حرام است و... و به عبارت اخری علم به حکم معلول است از برای مسئله اصولیه و متأخر از آن است اگر موضوع قرار گیرد در مسئله اصولیه لازم می‌آید تقدم علم بر حکم و این محال است که یک شیء هم متقدم باشد و هم متأخر نسبت به شیء واحد.

س ۳۶۲: آیا تجرّی به نظر مرحوم آخوند عقاب آور هست یا نه؟

ج: بله عقاب آور هست و در مقام دلیل چند دلیل ذکر کرده، می‌فرماید: الحقّ أنّه یوجبہ لشهادة الوجدان بصحة مؤخذته و ذمّه علی تجرّیه و هتک حرمتہ لمولاه و خروجه عن رسوم عبودیته، و کونه بصدد الطغیان و عزمه علی العصیان.

س ۳۶۳: القطع الاجمالي کالتفصیلی فی تنجّز التکلیف ام لا؟

ج : القطع الاجمالي كالتفصيلي في مجرد الاقتضاء لا في عليّة التامة.

س ۳۶۴ : مراد از واحد در اجتماع امر ونهی در شیء واحد چیست؟

ج : مراد از واحد آن چیزی است که دارای دو جهت و دو عنوان باشد، به یک عنوان متعلق امر و به یک عنوان متعلق نهی باشد مثل: «صلاة در دار مغصوبه».

مرحوم صاحب فصول اختصاص داده واحد را به واحد شخصی در مقابل واحد نوعی و جنسی.

س ۳۶۵ : اگر نهی تعلق بگیرد به وصف ملازم عبادت مثل: «جهر و اخفات» آیا موجب فساد اصل عبادت می شود یا نه؟

ج : بله! موجب فساد عبادت می شود؛ زیرا نهی از جهر در قرائت مساوی است با نهی از خود قرائت، لإستحالة كون القراءة التي يجهر بها مأموراً بها مع كون الجهر بها منهياً عنه فعلاً.

س ۳۶۶ : اذا كانت الغاية قيداً للموضوع مثل: «سر من البصرة الى الكوفة» آیا دلالت دارد بر عدم سیر بعد از رسیدن به کوفه یا نه؟ بادلل ذکر نمائید.

ج : الظاهر أنه لا مفهوم للغاية حينئذ لعدم ثبوت الوضع و عدم لزوم اللغوية بدونه لعدم انحصار الفائدة به و عدم قرينة اخرى ملازمة له.

و اگر غایت قید حکم باشد مثل: «كل شيء حلال حتى تعرف أنه حرام و كل شيء طاهر حتى تعلم أنه قذر» مفهوم دارد و دلالة می کند بر ارتفاع حکم عند حصول الغاية.

س ۳۶۷ : هل يجوز العمل بالعام قبل الفحص عن المخصص؟

الف) لا يجوز مطلقاً ب) يجوز مطلقاً

ج) لا يجوز في الجملة R

س ۳۶۸ : الإستثناء المتعقب بجمل المتعددة هل الظاهر هو رجوعه الى :

الف: الى الكل E ب: الى خصوص الأخيرة R

ج: لاظهر في واحد منهما E

س ۳۶۹ : وجه عدول مرحوم آخوندت از مكلف به بالغ چیست؟

ج : مرحوم شيخ انصاری ن در رسائل مكلف را مقسم قرار داده است برای اقسام ثلاثة (قاطع، ظانّ وشاكّ) و مرحوم آخوندت از آن عدول کرده و بالغ را مقسم قرار داده است، جهتش این است که مراد از مكلف مكلف فعلی است و مكلف فعلی شامل جميع اقسام (از جمله شخص جاهل در حکم که تکلیف در حق او تنجز پیدا نکرده) نمی شود زیرا شاک در حکم مكلف نیست.

س ۳۷۰ : علم اجمالی به نظر مرحوم آخوند ت علت تامه است برای تنجز و یا مقتضی ؟

ج: مرحوم آخوند ت علم اجمالی را مقتضی برای تنجز می داند هم در وجوب موافقت قطعیه و هم در حرمت مخالفت قطعیه و اذن شارع در مخالفت احتمالی منافات با علم اجمالی ندارد.

س ۳۷۱ : تمسک به عام در شبهة مصداقيه جایز است یانه؟ مثل: «اکرم کلّ عالم غیر فاسق» ، مفهوم فاسق را می دانیم ولی در زید عالم شک داریم که فاسق هست یانه؟ به نظر مرحوم آخوند تمسک به عام جواز دارد یانه؟ :

ج: ۱- مطلقا جاز است E ۲- مطلقا جایز نیست R

۳- در مخصص متصل جایز نیست E

۴- در مخصص منفصل جایز نیست E

س ۳۷۲ : مرحوم آخوندت فرموده عبارات فقهاء در تعریف استصحاب مختلف است ولی تمام آن تعاریف به یک معنا اشاره دارد آن معنای واحد را بیان نمائید.

ج : هو الحکم بقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقاءه.

یعنی اگر در بقاء حکم یا موضوع ذی حکم شک شود استصحاب بقاء حکم و موضوع می‌شود.

س ۳۷۳ : مرحوم آخوندت در تعاقب حالتین «مثلاً دو حالت متضاد بر لباس شما عارض شده در تقدم و تأخر آن شک هستید که آیا طهارت بر نجاست تقدم داشته یا اینکه نجاست بر طهارت، مقدم بوده» استصحاب را جاری می‌داند یا نه؟

ج : ایشان استصحاب را جاری نمی‌داند بخاطر عدم احراز اتصال زمان شک به یقین، شما فرضاً یقین به نجاست و شک در زوال آن دارید اما یقین به عروض طهارت هم دارید و احتمال می‌دهید که آن نجاست زایل شده باشد، در این صورت شما یقین را به شک نقض نکردید، بلکه یقین را به یقین آخر نقض کردید و بالعکس اگر یقین به طهارت لباس در یک زمانی داشتید و حالا شک دارید در بقاء طهارت و از آن طرف یقین به نجاست لباس هم دارید و ممکن است عروض نجاست بعد از طهارت باشد در این صورت نقض یقین به شک نیست بلکه نقض یقین به یقین آخر است و چون اتصال زمان یقین به شک محرز نیست لذا استصحاب جاری نمی‌شود.

س ۳۷۴ : آیا استصحاب در امور اعتقادی جاری می‌شود یا نه؟

ج : امور اعتقادی دو قسم است یکقسم از امور اعتقادی مجرد انقیاد و تسلیم و عقد القلب کافی است مانند معاد جسمانی در این قسم از امور اعتقادی هم استصحاب حکمی جاری می‌شود و هم استصحاب موضوعی.

و اگر امور اعتقادی از اموری باشد که در موضوعش قطع و یقین اخذ شده مثل: «معرفة الله تعالى» در آنجا استصحاب حکمی جاری است ولی استصحاب موضوعی جاری نمی‌شود؛ زیرا در صورت شک موضوع وجوب اعتقاد قطعاً منتفی است اگر چه در واقع ثابت باشد و استصحاب برای ما ایجاد یقین نمی‌کند.

س ۳۷۵ : آیا پیروان ادیان گذشته (مسیحی‌ها و یهودیها) می‌توانند استصحاب بقاء نبوت کنند؟

ج: اگر آنها شک کنند که نبوت از ارواح انبیاء گذشته زایل شده یا نه؟ می‌توانند استصحاب بقاء نبوت کنند و بگویند اکنون آنها متصف به نبوت هستند.

اگر مقصود بقاء از نبوت بقاء شریعت حضرت موسی و عیسیٰ باشد در این صورت استصحاب جریان ندارد؛ زیرا در موضوع نبوت یقین اخذ شده و با استصحاب نبوت یقین حاصل نمی‌شود.

س ۳۷۶: آیا استصحاب به نظر مرحوم آخوندت در امور تدریجیه مانند زمان، جریان آب و سیلان دم جاری می‌شود یا نه؟ مثلاً تا یک روز قبل آب فلان چشمه جریان داشت حالا نمی‌دانیم جریان دارد یا نه؟

ج: تا وقت که این امور تدریجیه، استمرار دارند و بین آنها عدم، رکود و توقّفی ایجاد نشده، استصحاب در مورد آنها جریان پیدا می‌کند هم عرف و هم عقل می‌گوید همان شیء، استمرار و بقاء دارد و اگر فی الجمله (در مدت کوتا) عدمی بین آن جریان متخلل شود باز همان شیء و همان جریان استمرار و دوام دارد مثلاً اگر کسی که مشغول حرکت و ادامه مسیری هست، اگر یک لحظه یا دولحظه توقف کند و سپس به راهش ادامه دهد، عرف نمی‌گوید او حرکت جدیدی را شروع کرده، بلکه می‌گوید همان حرکت اول را ادامه می‌دهد.

س ۳۷۷: ادله اولیه بر ادله ثانویه تقدم دارد و یا بر عکس ادله ثانویه تقدم دارد بر ادله اولیه؟

ج: موارد مختلف است اگر ادله اولیه احراز شود که به نحو علیت تامه برای فعلیت حکم اخذ شده در این صورت ادله اولیه تقدم دارد مثل حرمت قتل مؤمن نسبت به تحقق ضرر (قاعد لاضرر).

و گاهی ادله ثانویه تقدم دارد بر ادله اولیه مثل تقدم لا ضرر بر وجوب وضوء در جای که وضوء ضرری باشد، دلیل لاضرر وضوء را در حال ضرر، نفی می‌کند. در هر جای که حکم در ادله اولیه جنبه اقتضائی داشته باشد ادله ثانویه تقدم دارد بر ادله اولیه.

س ۳۷۸: استصحاب تعلیقی را توضیح دهید و نظر مرحوم آخوندت را در جواز و عدم جواز آن ذکر نمائید

ج: استصحاب تعلیقی عبارت است از اینکه حکمی در شریعت، روی موضوعی به صورت مشروط و معلق تعلّق گرفته باشد و بعضی از حالات بر آن موضوع عارض شده اما عروض آن حالت یا حالات، باعث تغییر موضوع نشده ولی موجب شک شده که آن حکم تعلیقی بقاء دارد یا نه؟

مثلا مثل «العنب اذا غلى يحرم» حرمت مشروط و معلّق تعلق گرفته به عنب، حالا آن عنب حالت رطوبت خود را از دست داده و حالت یبوست و خشکی پیدا کرده به زیب (کشمش و مویز) اگر زیب غلیان پیدا کند همان حکم عنب را پیدا می‌کند یانه؟ مرحوم آخوند قائل به جواز استصحاب تعلیقی است؛ زیرا ارکان استصحاب که وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه، (یقین سابق و شک لاحق) باشد در مقام وجود دارد و موضوع هم با تغییر حالات عرفا تغییر نمی‌کند، پس جریان استصحاب تعلیقی محذوری ندارد.

س ۳۷۹: به نظر مرحوم آخوند استصحاب در احکام شرایع سابقه هم جاری می‌شود یانه؟

ج : مرحوم آخوند می‌فرماید: قوانین و احکام هر شریعت به نحو قضیه حقیقه ثابت است، موضوع در قضایای حقیقه کل فرد هست شامل افراد محققة الوجود و مقدرة الوجود می‌شود، بنا بر این اگر در بقاء و ارتفاع حکمی از احکام شریعت سابقه شک نمائیم، می‌توانیم به استصحاب، تمسک نمائیم؛ زیرا شرایط و ارکان استصحاب که یقین سابق و شک لاحق و وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه باشد وجود دارد.

س ۳۸۰: اصل مثبت را توضیح دهید و نظر مرحوم آخوند را بیان کنید.

ج : مستصحب گاهی حکم شرعی هست مثل وجوب صلاة جمعه و گاهی موضوعی که دارای اثر شرعی می‌باشد مثل عدالت زید، در هر دو صورت اخبار دالّ بر حجّیت استصحاب دلالت بر ثبوت حکم شرعی و عقلی برای مستصحب دارد مثلا اگر وجوب جمعه را استصحاب کردیم و وجوب تصدق در صورت نذر ثابت می‌شود و حکم عقلی که وجوب اطاعت باشد هم بر آن مترتب می‌شود ولی لوازم عقلی وعادی مستصحب بواسطه استصحاب ثابت نمی‌شود و ادله اعتبار حجّیت استصحاب دلالت بر ثبوت لوازم ندارد.

مراد از اصل مثبت استصحاب حکم شرعی و یا موضوعی دارای حکم شرعی و مترتب کردن لوازم عقلی وعادی آن می‌باشد. و از نظر مرحوم آخوند چنین استصحابی حجّیت ندارد؛ برای اینکه ادله اعتبار حجّیت استصحاب آن را شامل نمی‌شود. دو مورد بلکه سه مورد را آخوند استثناء کرده:

۱- در جای که واسطه خفی باشد مثل: استصحاب عدم مانع و عدم حاجب در وضوء و غسل اگر چه اصل مثبت است که از لازمه عدم حاجب وصول الماء است به تمام بشره و إلاّ عدم حاجب موضوع حکم شرعی نیست ولی از نظر عرف وقت مانع و حاجب نبود مکلف به وظیفه خود عمل کرده است.

۲- در جای که واسطه خیلی جلی باشد یعنی بین واسطه و ذی الواسطه اتصال و ارتباط برقرار باشد که از نظر عرف انفکاک بین آن دو در مقام تعبّد و تشریع محال باشد همانطور که انفکاک در عالم واقع و تکوین محال است مثل متضایفان که با استصحاب احد هما دیگری مترتب می‌شود.

س ۳۸۱: اماره بر استصحاب حکومت دارد یا نه؟

ج: با وجود اماره استصحاب جاری نمی‌شود ولی در علّت تقدّم اماره بر استصحاب اختلاف است و مرحوم آخوند قائل است که اماره بر استصحاب ورود دارد.

س ۳۸۲: اقسام احکام وضعیه را توضیح دهید.

ج: احکام وضعیّ ٭ سه قسم است:

۱- قسم اول از احکام وضعیه قابل جعل شرعی نیست مانند سبب.

۲- قسم دوم از احکام وضعیه به تبع احکام تکلیفی جعل می‌شود مانند: جزئیّت، شرطیّت و قاطعیّت للمأموره.

۳- قسم سوم از احکام وضعیه ممکن است در مقام ثبوت جعل استقلالی داشته باشد و هم جعل تبعی مثل حجّیت، قضاوت، ولایت، نیابت، حرّیت، رقیّت، زوجیت، ملکیت و... مرحوم آخوند می‌فرماید: در این قسم از احکام وضعیه در مقام اثبات جعل استقلالی فقط تعلق می‌گیرد.

بعضی از بزرگان از جمله، مرحوم شیخ اعظم قائل است که تمام احکام وضعیه، دارای جعل تبعی هستند نه جعل استقلالی.

س ۳۸۳: مراد از حجّیت قطع و ظنّ انسدادی (بنا بر حکومت) و حجّیت امارات و خبر واحد چیست؟

ج: معنا و مراد از حجّیت منجزیّیت و معذّریّت است، مثلاً اگر قطع پیدا کردیم به وجوب صلاة جمعه، وجوب صلاة جمعه تنجز پیدا می‌کند، و اگر در واقع نماز جمعه واجب بود ماقطع پیدا کردیم به عدم وجوب صلاة جمعه و نماز جمعه را ترک کردیم معذوریم و عقاب ندارد.

بخش چهارم : فقه

▲ بخش چهارم : فقه

س ۳۸۴ : فقه را لغتاً و اصطلاحاً بیان کنید.

ج: الفقه فی اللغة الفهم، و فی الاصطلاح هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية.

فقه در لغت به معنای فهمیدن (فهم عمیق) و در اصطلاح فقهاء عبارت است از: علم پیدا کردن به احکام شرعیّ فرعیّه از ادله‌ی تفصیلی.

س ۳۸۵ : طهارت را لغتاً و اصطلاحاً توضیح دهید.

ج : طهارت در لغت به معنای پاک بودن و دوری از کثافات و چرکهاست.

و در اصطلاح شرع بنا بر ثبوت حقیقت شرعیّه! استعمال طهور مشروطٌ بالنّیّة.

یعنی بکار بردن آب و خاک، مشروط بر اینکه این استعمال همراه با نیت باشد مثل استعمال آب و خاک در «وضوء و غسل» و «تیمم» بدل از آن دوتا.

س ۳۸۶ : ماء مطلق و ماء مضاف را تعریف کنید.

ج : آب مطلق آنست که بدون هیچ قیدی اسم آب بدان اطلاق شود مانند آب دریا، چشمه، چاه و...

آب مضاف آنست که بدون قید اسم آب بدان صادق نباشد مانند: آب انار، آب سیب و...

س ۳۸۷: وضوء و غسل و تیمم واجب غیر مبیح صلات را بیان کنید.

ج: مانند وضوء زن مستحاضه کثیره (بعد از دخول وقت نماز) و غسلهای واجب غیر از غسل جنابت مثل غسل میت (علی قول) و تیمم زن مستحاضه کثیره بدل از وضوء یا غسل (در آخر وقت نماز) این سه قسم از طهارات ثلاث واجب است ولی مبیح صلاة نیست.

س ۳۸۸: حدث را شرح دهید؟

ج: الحدث هو الأثر الحاصل للمكلف و شبهه عند عروض احد أسباب الوضوء و الغسل، المانع من الصلاة، المتوقف رفعه على النية، یعنی حدث عبارت از اثر و حالت است معنوی که حاصل می شود برای مکلف و شبه مکلف (نائم، مست، مجنون و صبی) در موقع عارض شدن یکی از اسباب وضوء و غسل (بول، غایط، جنابت، حیض و...) آن اثر مانع از صحت نماز می شود، و رفع آن مانع توقف دارد بر نیت (مانند: وضوء، غسل و تیمم).

س ۳۸۹: فرق بین حدث اصغر و حدث اکبر را ذکر کنید.

ج: حدث اصغر (بول، غایط و نوم) موجب وضوء می شود و حدث اکبر (جنابت، حیض و نفاس) موجب غسل است.

س ۳۹۰: تغییر تقدیری را توضیح دهید.

ج: در تغییر تقدیری دو احتمال می رود: اول اینکه مقتضی تغییر در نجاست موجود باشد ولی در آب مانع از تغییر هم باشد مثلاً آب رنگ قرمز داشته باشد، بعد باخون ملاقات کند، اگر چه در ظاهر رنگ آب تغییر نمی کند، اما اگر آب رنگ قرمز نداشت با ملاقات خون تغییر می کرد.

دوم صفات نجاست به وسیله موادی گرفته شود و سپس با آب ملاقات کند مثلاً بعد از گرفتن رنگ خون در آب ریخته شود در این صورت اگر رنگ خون گرفته نمی شد رنگ آب را تغییر می داد.

س ۳۹۱: آب کر را وزناً و مساحتاً ذکر نمائید.

ج : کر از نظر وزن (۱۲۰۰) رطل عراقی و هر رطل (۱۳۰) درهم شرعی است یک کر صد و پنجاه و شش هزار درهم می شود (۱۵۶۰۰۰ = ۱۳۰ * ۱۲۰۰) و حدود (۳۷۵) کیلو گرم.

و از نظر مساحت چهل دو شبر و هفت هشتم شبر (۴۲) یعنی ظرفی که طولش سه ونیم وجب باشد، عرض و عمقش هم سه ونیم وجب باشد، مجموع مساحت (۴۲) می شود که از این صورت حساب به دست می آید (۴۲ = ۳ * ۳ * ۳) آنچه در مورد کر ذکر شد نظر مشهور و شهید اول بود ولی مختار شهید ثانی اینست که کر از نظر مساحت (۲۷) وجب است یعنی ظرفی که طول، عرض و عمقش هر کدام سه وجب باشد به مقدار یک کر کنجایش دارد (۲۷ = ۳ * ۳ * ۳).

س ۳۹۲ : در ممالانصّ فیه به نظر مرحوم شهید ثانی چه مقدار نزع واجب است؟

ج : ۱- نزع ۳۰ دلو E ۲- نزع ۴۰ دلو E

۳- نزع جمیع R ۴- به مقدار زوال تغیر E

س ۳۹۳ : بین بئرو بالوعه چه مقدار فاصله باشد؟

ج : در زمین صلبه (سخت) چه عمق چاه بالاتر از عمق بالوعه باشد یا پایین تر و یا مساوی با هم باشند و یا زمین رخوة (ست) باشد و عمق چاه بالاتر از عمق بالوعه باشد، در این چهار صورت مستحب است بین چاه و بالوعه پنج ذراع (از آرنج تا سر انگشت وسطی) فاصله باشد، و در زمین رخوة (ست) در صورتی که عمق چاه و بالوعه مساوی باشد و یا عمق بالوعه بالاتر از چاه باشد، مستحب است فاصله هفت ذراع باشد.

س ۳۹۴ : به مقدار کمتر از درهم بغلی خون (غیر از دماء ثلاثه) در بدن و لباس معفو است، مقدار درهم بغلی را شرح دهید.

ج : در مقدار درهم بغلی سه قول است، بعضی مقدار آن را به مقدار گودی کف دست تعیین کردند، و بعضی به مقدار بند انگشت شست، و بعضی به مقدار بند انگشت شهادت (سبابه) تعیین کردند، مرحوم شهید ثانی می فرماید: بین این سه قول تنافی نیست آن مقدار از تفاوت جزئی در دراهمی که یک سکه زن میزند هم وجود دارد.

س ۳۹۵: فرق وضوء (به ضم واو) و وضوء (به فتح واو) را بیان نمایید.

ج: وضوء اسم مصدر است (ما حصل از تَوْضُوء) وَضُوء آبی که با آن وضوء می گیرد.

س ۳۹۶: چه فرق است بین موجب و ناقض وضوء؟

ج: مشهور قائلند که بین این دو تا عموم و خصوص من وجه هست یک ماده اجتماع دارند، در جای که مکلف طهارت داشته باشد و وقت نماز هم داخل شده باشد، مکلف محدث شود، این حدث هم موجب وضوء هست و هم ناقض طهارت.

گاهی حدث موجب وضوء هست ولی ناقض طهارت نیست، در جای که وقت نماز رسیده باشد ولی مکلف طهارت نداشته باشد و گاهی حدث ناقض طهارت هست ولی موجب وضوء نیست، در جای که مکلف طهارت داشته باشد و وقت نماز نرسیده باشد بعضی قائلند که بین این دو تا عموم و خصوص مطلق است و از کسانی که قائل به این نظریه می باشد حضرت آیه ... العظمی محقق کابلی (مدظله العالی) است، می فرماید هر موجب ناقض است و بعضی ناقض موجب نیست «لأنَّ كلَّ موجب ناقض اذ لا یصدق علی الحدث الثانی بعد دخول الوقت عنوان الموجب لأنَّ الموجب هو الحدث الاول فلا اثر للحدث

الثانی و المحدث لا یحدث ثانیاً»

س ۳۹۷: اگر میت مماثل و محرم نداشته باشد چه کسی او را غسل دهد (نظر مرحوم شهید اول را ذکر کنید)

ج: شهید اول (قدس سره) می فرماید: مرد مسلمان را کافر غسل دهد و زن مسلمان را زن کافر، و روش غسل دادن را مسلمان تعلیم کند، زن کافر را مرد مسلمان تعلیم دهد و مرد کافر را زن مسلمان تعلیم دهد.

س ۳۹۸: در چه سن و سالی غسل و نماز میت مسلمان واجب است؟

ج: میت هر مسلمانی غسلش واجب است اگر چه سقط شده ای چهار ماهه باشد و نماز برای کسانی واجب است که شش سال را تکمیل کرده باشد.

س ۳۹۹ : اگر مکلف آب برای وضو و غسل نداشته باشد چه مقدار در جوانب اربعه (چهار جهت) جستجوی آب کند؟

ج : در هر جانبی که احتمال آب بدهد در سرزمین حَزَنَه (ناهموار) به مقدار پرتاب یک تیر با کمان (حدود دویست گام) جستجو کند و در سرزمین سهله (هموار) به مقدار پرتاب دو تیر با کمان جستجو کند.

س ۴۰۰ : فرق بین تیمم بدل از غسل جنابت و تیمم بدل از غسل حیض را بیان کنید.

ج : در غسل جنابت یک تیمم کافی است در غسل حیض دو تیمم کند (بدل از غسل و وضوء).

س ۴۰۱ : در اعداد صلاة واجبة آمده است: او بتقدير حذف المضاف فيما عد الاولى و الموصوف فيها. در صلاة یومیة چرا مضاف به تقدیر گرفته نمی شود؟

ج : مرحوم شهید اول (قدس سرّه) در اعداد نمازها می فرماید : الیومیة و الجمعة و العیدان و الآیات ... و شهید ثانی می فرماید از اینکه از نمازهای یومیة و جمعة و عیدان ... تعبیر کرده به یومیة و جمعة و عیدان ... یا از باب غلبه عرفی است و یا در غیر یومیة مضاف به تقدیر است که صلاة باشد (صلاة الجمعة، صلاة العیدان و صلاة الآیات) ولی در اولی موصوف به تقدیر است که الصلاة باشد (الصلاة الیومیة) در اولی که یومیة باشد تقدیر مضاف صحیح نیست چون یومیة نسبت داده شده به یاء نسبتی، اضافه صلاة به یومیة صحیح نیست، چون در حقیقت صلاة به یوم نسبت داده شده لذا در یومیة مناسبت دارد که موصوف به تقدیر گرفته شود که «الصلاة الیومیة» باشد.

س ۴۰۲ : جلوس در نافله عشاء عزیمت است یا رخصت؟

ج : عزیمت است و خواندنش در حال قیام جایز نیست، زیرا نوافل ضعف الفریضة است (دو برابر نمازهای واجب) اگر دو رکعت را ایستاده بخواند از دو برابر زیاد می شود.

س ۴۰۳ : «فللظهر زوال الشمس المعلوم بزید الظل بعد نقصه» را ترجمه و تشریح کنید.

ج : وقت نماز ظهر آن وقتی است که آفتاب از وسط آسمان (دائره نصف النهار) برود، گذشتن آفتاب از آن دائره معلوم می شود به زیادتی سایه بعد از تمام شدنش.

اگر شاخصی را در زمین نصب کنیم موقعی که آفتاب بالا می آید بتدریج سایه کوتاه می شود تا اینکه آفتاب به دایره نصف النهار رسید آن سایه یا بکلی از بین می رود و یا کمی باقی می ماند وقت آفتاب از نصف النهار عبور کرد سایه بطرف مشرق بر می گردد، هر مقدار خورشید رو به مغرب می رود سایه زیاد تر می شود آن موقع که سایه شروع می کند به برگشتن وقت نماز ظهر فرا می رسد.

س ۴۰۴: آیا کفار مکلف به فروع هستند یا نه؟ نظر ابوحنیفه چیست؟

ج: بله کفار مکلف به فروع هستند، و با ترک فروع در قیامت عذاب می شوند، و تکلیف بمالا یطاق هم لازم نمی آید، زیرا آنها بسوء اختیار کفر اختیار کردند و می توانند اسلام بیاورند (الامتناع بالا اختیار لا ینافی الاختیار) و آیه شریفه ۴۳ از سوره مدثر هم دلالت دارد بر معذب شدن کفار به ترک نماز «ما سَلَکَکُمْ فِی سَفَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّینَ» یعنی از مجرمان سوال می کنند چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ می گویند، ما از نماز گزاران نبودیم، به قرینه آیات بعدی مراد از مجرمان کفارند که روز قیامت را انکار می کردند. ولی ابوحنیفه کفار را مکلف به فروع نمیداند.

س ۴۰۵: یکی از شرائط نماز ترک الکلام هست، این کلام فقهی را توضیح دهید.

ج: در کلام سه اصطلاح است:

۱- اصطلاح لغویین: ما یتکلم به الانسان. هر چه را انسان به آن تکلم می کند بشرط که با معنی باشد چه یک حرف باشد و یا چند حرف، مهمل باشد یا مستعمل، مفید باشد یا غیر مفید.

۲- اصطلاح نحویین: مجموع دو کلمه ای که بین آنها اسناد تام باشد.

۳- اصطلاح فقهاء: ما ترکّب من حرفین فصاعداً و ان لم یکن کلاماً لغةً و لا اصطلاحاً. لفظی که از دو حرف یا بیشتر ترکیب یافته باشد چه اینکه معنی داشته باشد یا نه. و در حکم کلام فقهی است حرف واحد که مفید معنا باشد مثل «ق» و «ع».

بین کلام فقهی و لغوی عموم و خصوص من وجه است، یک ماده اجتماع دارند و دو ماده افتراق، ماده اجتماع: کلمه با معنایی که مرکب از دو حرف باشد مثل «یا» و «ید» هم کلام فقهی است و هم کلام لغوی اگر کلمه بی معنایی که مرکب از دو حرف یا بیشتر باشد مثل دیز و بیز کلام فقهی است اما کلام لغوی نیست و کلمه با معنایی که یک حرف باشد مثل واو عطف کلام لغوی است اما کلام فقهی نیست.

س ۴۰۶: آیا تقدم مرثه بر رجل در حال نماز حرام است و یا کراهت دارد؟

ج : کراهت دارد و تقدم موجب بطلان نماز نمی شود، اگر بین زن و مرد حائل باشد و یاده ذراع فاصله شود کراهت برداشته می شود.

س ۴۰۷: یکی از چیزهای که در مسجد کراهیت دارد «تعریف الضَّوَالِ انشاداً و نشدناً» را توضیح دهید.

ج : تعریف چیز گمشده در مسجد کراهت دارد، اگر اعلان و تعریف برای پیدا شدن صاحب مال باشد آن را انشاد گویند، و اگر اعلان برای پیدا شدن مال باشد آن را نشدان گویند.

س ۴۰۸ : مکلف نماز روز و ماه گرفتگی را در جهر و اخفات چگونه بخواند؟

ج : مکلف در جهر و اخفات مخیر است، ولی مستحب است اگر خسوف و کسوف در روز واقع شود آهسته بخواند و اگر در شب واقع شود جهرأ بخواند. (خسوف ماه گرفتگی، کسوف آفتاب گرفتگی).

س ۴۰۹ : در نماز جمعه اجتماع چند نفر لازم است؟

ج : پنج نفر با خود امام.

س ۴۱۰ : آیا تیمم به خَزَف (سفال) بنظر شهید ثانی جایز است یا نه؟

ج : و من جوازہ بالحجر یستفاد جوازہ بالخزف بطریق اولی، لعدم خروجه بالطبخ عن اسم الارض و ان خرج عن اسم التراب. کسانیکه در خزف قائل به استحاله (خارج شدن از حالت ترابی به حالت خزفی) شدند مثل مرحوم محقق حلی (قدس سره) تیمم به خزف را جایز نمیداند.

س ۴۱۱: وقت نماز جمعه را (فضیلة و اجزاء) بیان نمائید.

ج: مرحوم شهید ثانی ث می فرماید: اگر چه شهید اول ث وقت نماز جمعه را ذکر نکرده ولی در کتاب دروس و بیان قطع پیدا کرده که وقت نماز جمعه همان وقت نماز ظهر است در فضیلت و اجزاء و از اینکه وقت نماز جمعه را در لمعه ذکر نکره معلوم می شود که نظرشان در اینجا هم اینست که وقت هر دو تا یکست.

س ۴۱۲: مراد از این جمله در عبارت مرحوم شهید ثانی ث راجع به نماز جمعه «أَنَّهَا وَاجِبَةٌ تَخِيرُاَ مُسْتَحِبَّةٌ عَيْنًا» را توضیح دهید.

ج: نماز جمعه در زمان غیبت واجب تخییری است بین ظهر و جمعه، هر کدام را انجام دهد مکلف بری الذمه می شود، ولی در صورت دوران امر بین انجام دادن ظهر و جمعه، نماز جمعه افضل و مستحب عینی است.

س ۴۱۳: اگر مأوم امام را در رکوع درک نتواند و همراه امام بسجده برود آیا جماعت او صحیح است یا نه؟

ج: اگر نماز امام تمام نشده باشد نیت اقتدا کند در رکعت بعدی و اگر نماز امام تمام شده باشد قصد انفراد کند و نماز را از اول بخواند.

س ۴۱۴: مکاری و ملاح را معنی کنید.

ج: مکاری کسی که حیوان خود را کرایه می دهد و خودش هم همراه حیوان سفر می کند. ملاح یعنی کشتی بان.

س ۴۱۵: در چند مورد خواندن نماز مستحبی در جماعت جایز است؟

ج: نماز عیدین و نماز استسقاء را می شود در جماعت خواند.

س ۴۱۶: مقارنت مأوم با امام در افعال نماز:

۱- موجب بطلان نماز است £۲- موجب بطلان جماعت است R

۳- موجب بطلان هر دواست £ ۴- هیچکدام £

س ۴۱۷ : الثغ و الیغ نمی تواند امامت کنند این دو عبارت را توضیح دهید.

ج : الثغ: کسی که حرفی را بدل می کند به حرف دیگر. الیغ: کسی که حرفش فهمیده نمی شود.

س ۴۱۸ : امامت چه کسانی در جماعت کراهت دارد؟

ج : امامت مسافر بر حاضر و بالعکس، امامت جذامی، امامت ابرص (پیس) بر شخصی سالم، امامت اعرابی (بیابان نشین) بر شهر نشین و امامت کسی که حد شرعی درباره او جاری شده و توبه کرده باشد.

س ۴۱۹ : فرق تقوی و ورع را ذکر کنید.

ج : تقوی عبارت است از پرهیز از محرّمات ولی ورع عبارت است از پرهیز از محرّمات و مکروهات.

س ۴۲۰ : زکات را لغتاً و شرعاً توضیح دهید.

ج : زکات اسم مصدر است از باب زکی، یزکی تزکیة.

در لغت به دو معنا استعمال شده، یکی به معنای نموّ و زیاد شدن، دیگری به معنای طهارت و پاک شدن.

و در شرع عبارت است از پرداخت بخشی از اموال (غُلّات اربعه، انعام ثلاثه و نقدین) برای فقراء و کارهای خیر و...

از آنجایی که پرداخت زکات باعث نموّ و ازدیاد اموال و موجب تطهیر و پاکی اموال از کثافات معنوی و باطنی می شود معنای شرعی با معنای لغوی مناسبت دارد.

س ۴۲۱ : عتیق، برذون، هجین و مقرف را تشریح کنید.

ج : عتیق: اسبی که پدر و مادرش خوش نژاد و اصیل و عربی باشد.

بر ذون: عبارت است از اسبی که پدر و مادرش خوش نژاد نباشد.

هجین : مادرش غیر عربی و نااصل باشد و پدرش اصیل باشد.

مقرف: پدر غیر اصیل و مادر اصیل و عربی باشد.

س ۴۲۲: دینار و درهم را کماً و کیفاً بیان کنید

ج: دینار یک مثقال (شرعی) طلای خالص و () مثقال صیرفی و معادل با ۱۸ نخود. مثقال صیرفی: حدود ۵ گرم و یا ۲۴ نخود می باشد.

در هم: ۱۲/۶ نخود. و نصف مثقال و یک پنجم مثقال شرعی (= +) (۱۰ درهم = ۵ مثقال صیرفی و ۷ مثقال شرعی)

س ۴۲۳: آیا بر کفار هم زکات مال و زکات فطره واجب است؟

ج: بله بر کفار هم پرداخت زکات مال و فطره واجب است. زیرا کفار همانطور که مکلف به اصول هستند، مکلف به فروع هم می باشند.

س ۴۲۴: اگر مرد همسرش را در ماه رمضان مجبور به جماع کند چند ضربه شلاق می خورد؟

ج: پنجاه ضربه: ۲۵ برای خودش و ۲۵ به خاطر همسرش.

س ۴۲۵: اگر مهمان با اجازه ای میزبان زکات فطره خود را پرداخت کند آیا میزبان بری الذمه می شود یا خیر؟

ج: بله صاحب خانه بری الذمه می شود.

س ۴۲۶: کافر ذمی و حربی را تشریح کنید.

ج: کافر ذمی آن است که دارای کتاب آسمانی باشد مثل یهود و نصاری و مجوس.

کافر حربی آن است که دارای کتاب آسمانی نیست مثل مشرکین، بت پرستان، ستاره پرستان، آفتاب پرستان و کمونیست ها و...

س ۴۲۷: فقیر و مسکین چه فرق با هم دارند؟

ج : فقیر و مسکین در یک جهت با هم اشتراک دارند که هر دو مخارج یکسال شان را ندارند، اما در اینکه کدام یکی بد حالتی از دیگری است محل اختلاف است. اکثر قائل شدند که مسکین بد حالتی و پریشان حالتی از فقیر است.

الفقییر و المسکین کالجار و المجرور اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا. در جای که هر دو تا باهم ذکر شوند از همدیگر افتراق پیدا می کنند و اراده می شود از هر یک معنایی غیر از دیگری، و اگر هر کدام جدا ذکر شود دیگری را شامل می شود.

س ۴۲۸ : شهید اول صوم را تعریف کرد به کف از مفطرات اگر کف امر عدمی باشد چگونه قابل تأویل به امر وجودی است؟

ج : کفّی از مفطرات بر می گردد به امر وجودی : ارادة العزم علی الضد او تو طین النفس علیه. یعنی قصد ترک خوردن و آشامیدن یا آماده ساختن نفس و وادار نمودن آن بر ترک خوردن و آشامیدن.

س ۴۲۹ : لو استمرّ المرض الی رمضان آخر :

۱- يجب القضاء E ۲- يجب القضاء و الفدية E

۳- يجب الفدية دون القضاء R

س ۴۳۰ : اگر مرتد در ماه رمضان روزه نگیرد قضاء بر او واجب است یا نه؟

ج : بله قضاء واجب است و قاعده ی کلی (که هرکس فوت شود از او اداء واجب است بر او قضاء) او را شامل میشود (يجب القضاء علی من فاته الاداء)

س ۴۳۱ : صوم را لغتاً و اصطلاحاً معنی کنید.

ج : صوم در لغت مطلق کفّ النفس است ولی در اصطلاح شرعی عبارت است از خود داری از هفت چیز (یا ده چیز) از موقع طلوع فجر ثانی تا ذهاب حمره مشرقیه.

س ۴۳۲ : اگر صائم در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و چند روز در حال جنابت روزه بگیرد آیا قضاء و کفاره دارد یا نه؟

ج : کفاره ندارد ولی مشهور قائل شدند بوجوب قضاء بجهت روایت صحیحہ حلبی.

س ۴۳۴ : ایام البیض را با وجه تسمیه آن ذکر کنید:

ج : روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ هر ماه را ایام البیض گویند، جهتش این است که بواسطه نور مهتاب از اول شب تا آخر شب، شبهایش روشن و درخشان است و یا از آن جهت که حضرت آدم بخاطر ترک اولی صورتش تیره گشت و به وی الهام شد که آن سه روز را روزه بگیرد، هر روزی که روزه می گرفت یک سوم بدنش سفید می شد، لذا آن روز ها را روز سفید نامیدند.

س ۴۳۵ : اگر حاجی بعد از احرام و بعد از دخول در محدوده حرم فوت کند حج از ذمه او ساقط می شود یا نه ؟

ج : بله ساقط می شود چه در محدوده حرم فوت کند و یا در خارج از حرم.

س ۴۳۶ : انواع حج را بیان کنید.

ج : حج سه قسم است. حج تمتع، حج افراد و حج قران. حج تمتع برای کسانی واجب است که منزل آنها تا مکه معظمه شانزده فرسخ یا بیشتر فاصله داشته باشد و اگر کمتر از آن مقدار فاصله باشد حج قران و افراد واجب است.

وجه تسمیه حج تمتع این است که تمتع به معنای لذت بردن و بهره مند شدن است، بر اثر احرام سی چیز بر محرم حرام میشود و بعد از اعمال عمره که قبل از اعمال حج است آن چیزهایی که حرام شده بود حلال می شود و از جمله لذت بردن از زنها (مگر شکار کردن) و این تحلل موجب انتفاع و تلذذ می شود، و چون اعمال عمره و حج باهم ارتباط تنگاتنگ دارند گویا مجموع آنها یک چیز می باشد از این جهت حج را حج تمتع گویند.

ولی حج افراد و قران هیچگونه ارتباط به عمره مفرده که بعداً انجام می شود ندارند لذا انتفاع و تلذذی که بعد از حج انجام می گیرد مثل : تلذذ در اثناء حج نیست تا عنوان تمتع بر آن صدق کند.

وجه تسمیه حج قران: از آن جهت که حج و عمره را به یک نیت و مقرون با هم انجام می دهد قران گویند یعنی با همان احرام حج اعمال عمره را هم انجام دهد بدون اینکه بعد از اعمال حج از احرام خارج شود و برای عمره احرام جداگانه ببندد و یا از آن جهت که حاجی قربانی را همراه خود سوق می دهد حج قران گویند.

وجه تسمیه حج افراد : چون از عمره اش جداست، صحت و بطلان هر یک ربطی بدیگری ندارد، لذا حج افراد نام گذاری شده است.

س ۴۳۷ : من مات بعد الاحرام و دخول الحرم فی خارج الحرم أجزء أم لا؟

ج : اگر شخصی احرام بست و داخل محدوده حرم شد چه در حرم فوت کند و یا در خارج حرم، این مقدار از عمل کفایت از حج می کند و لازم نیست برای او نائب بگیرند.

س ۴۳۸ : فرق بین انواع حج را بیان کنید.

ج : چنانچه قبلاً ذکر شد حج بر سه قسم است :

۱- حج تمتع برای کسانی واجب است که از مکه شانزده فرسخ و یا بیشتر فاصله داشته باشد، و در حج تمتع، عمره مقدم بر اعمال حج انجام می شود و هر دو تا مرتبط بهم هستند.

۲- در حج قران و افراد عمره بعد از حج جداگانه انجام می شود و هر دو تا دو عبادت جداگانه می باشند، بلکه هر یک در صورت استطاعت از آن واجب جداگانه ای است، و استطاعت شان جداست که اگر استطاعت حج را داشت تنها حج واجب است. عمره واجب نیست و اگر تنها استطاعت عمره مفرده را داشت فقط عمره واجب است و اگر استطاعت هر دو تا را داشت هر دو واجب است.

و فرق حج قران و افراد در این است که در حج قران حاجی مخیر است به اشعار یا تقلید قربانی، احرامش را ببندد ولی در حج افراد احرام به تلبیه محقق می شود.

فرق دوم این است که در حج قران به قصد یکی از دو فرد واجب مخیر تلبیه می گوید و اگر بخواهد به قصد تعیین تلبیه بگوید تشریع می شود، اما در حج افراد باید به تلبیه احرامش را ببندد.

س ۴۳۹: شرایط قاضی منصوب را بیان نمایید.

ج: در قاضی منصوب بنابر مشهور چند چیز معتبر است: بلوغ، عقل، طهارت مولد، عدالت، اهلیت فتوی دادن، ذکوریت، کتابت (طبق نظر شهید ثانی وعده ای) وبصر. وقیل: اِنَّهما لیسا بشرط، لا تتفاء الاوّل فی النبی (ص) و الثانی فی شعیب (ع)، و لا مکان الضبط بدونهما بالحفظ و الشهود.

س ۴۴۰: حقوقی که فقط بواسطه چهار مرد ثابت می شود نام ببرید.

ج: زنا، لواط و مساحقه، در زنا ی موجب رجم شهادت سه مرد و دو زن هم کفایت می کند.

س ۴۴۱: شهادت شریک به نفع شریکش در مال مشترک صحیح است یا نه؟

ج: فلا تقبل شهادة الشریک لشریکه فی المشترك بینهما.

س ۴۴۲: آیا در صحت وقف قبول و قصد قربت شرط است یا نه؟

ج: قصد قربت شرط نیست. ولی در اعتبار قبض بین فقهاء اختلاف است، اکثر فقهاء قبض را شرط نمی دانند و وقف را از ایقاعات میدانند ولی مرحوم شهید ثانی (قدس سرّه) قائل به تفصیل شده در وقف عام قبض را معتبر نمی داند ولی در وقف خاص قبض را شرط می داند.

س ۴۴۳: غناء را تعریف نمایید.

ج: هومدّ الصوت المشتمل علی التّرجیع المطرب. غناء عبارت است از کشیدن صدائی که همراه با گردانیدن آن در حلق باشد به کیفیت مخصوصی که ایجاد خوشحالی زیاد و یا اندوه فوق العاده کند.

س ۴۴۴: در عقد فضولی بنظر شهید اول ث اجازه کاشفه است و یا ناقله؟

ج: مرحوم شهید اول اجازه ی مالک را کاشفه می داند (نه ناقله) که با اجازه مالک اثر عقد از همان زمان اجراء عقد مترتب می شود.

س ۴۴۵ : موارد جواز غیبت را بشمارید.

ج : غیبت در هشت مورد جایز است :

۱- خیر خواهی کردن مشورت کننده.

۲- بیان نابکاری شاهد.

۳- داد خواهی مظلوم.

۴- رد ادعای نسب دروغی.

۵- رد بدعت در دین.

۶- کمک گرفتن برای رفع گناه.

۷- غیبت متظاهر به فسق.

۸- گواهی دادن برای رضای خدا.

س ۴۴۶ : بیع پشم و مو بر پشت حیوانات در چه صورتی صحیح است؟

ج : در دو صورت صحیح است: ۱- موقع چیدن پشم و مو رسیده باشد ۲- و اگر موقع چیدن پشم و مو نرسیده باشد ولی موقع عقد شرط شود که مشتری الآن آن را بچیند و تحویل گیرد، در این دو صورت بیع صحیح است، زیرا مبیع در این هنگام مشاهده می شود و همین مشاهده در صحت بیع کفایت می کند و وزن هم شرط نیست مادامیکه پشم و مو بر پشت حیوانات قرار دارد از موزونات محسوب نمی شود.

س ۴۴۷ : مرحوم شهید اول اقسام خیار را چند تا می داند و آنها را ذکر کنید.

ج : شهید اول (قدس سرّه) اقسام خیار را چهارده تا می داند:

۱- خيار مجلس ۲- خيار حيوان ۳- خيار شرط ۴- خيار تأخير ۵- خيار چیزی که در همان روز فاسد می شود ۶- خيار رؤیت ۷- خيار غبن ۸- خيار عیب ۹- خيار تدیس ۱۰- خيار اشتراط ۱۱- خيار شرکت ۱۲- تعذر تسليم ۱۳- خيار تبعض صفقه ۱۴- خيار تفليس.

مرحوم شهيد ثانی (قدس سره) اقسام خيار را هفت يا هشت تا می داند.

س ۴۴۸ : بهترین اقسام بيع، بيع مساومه است، آن را توضيح دهید.

ج : بيع کالا به قيمتی که بايع و مشتری برآن توافق کنند بدون اینکه در معامله ذکرى از رأس المال به میان آيد.

س ۴۴۹ : در تعريف اجارة با قيد: «بعوض معلوم» چه چیز از تعريف اجاره خارج می شود؟

ج : به قيد عوض وصيت به منفعت خارج می شود: زیرا عوض ندارد (وصيت بلاعوض) و به قيد معلوم خارج شد
صداق در صورتیکه مهریه منفعت قرار داده شود، در مقابل مهریه عوض هست که استمتاع جنسی باشد ولی معلوم
نیست که چه مقدار استمتاع می کند.

س ۴۵۰ : اجاره از عقود لازمه است و يا از عقود جایزه؟

ج : از عقود لازمه است و طرفین حق فسخ ندارند، مگر با رضایت طرفین و يا یکی از اسباب فسخ وجود داشته باشد.

س ۴۵۱ : آیا وکالت قابل تعلیق به شرط متأخر هست يا نه؟

ج: در وکالت تنجیز معتبر است و تعلیق وکالت به امر متأخر مثل آمدن مسافر و طلوع شمس مثلاً جواز ندارد.

س ۴۵۲ : آیا وکالت با اغماء باطل میشود يا نه؟

۱- مطلقاً باطل میشود R ۲- مطلقاً باطل نمی شود E

۳- با اغماء موکل باطل می شود E

۴- با اغماء وکیل باطل می شود E

س ۴۵۳ : در باب اجاره اگر مالک مَلَّکْتُ بگوید اجاره صحیح است یا خیر؟

ج : اجاره صحیح نیست، زیرا مَلَّکْتُ به عین تعلق می گیرد نه به منفعت و متعلق اجاره منفعت هست نه عین.

س ۴۵۴ : حق الشفعه در کجا جاری میشود؟

ج : در جای که غیر منقول مثل زمین مشترک بین دو نفر باشد اگر یکی از دو شریک سهم خود را فروخت، شریکش حق شفع دارد، می تواند سهم او را به همان قیمت بخرد.

س ۴۵۵ : حق الشفع در بیع اشجار هم جاری می شود یا نه؟

ج : اگر درخت مشترک بین دو نفر باشد یکی از دو شریک سهم درخت خود را بدون زمین بفروشد شریکش حق شفع ندارد و اگر زمین را همراه درخت ها بفروشد حق شفع دارد.

س ۴۵۶ : لو طء العیب بعد العقد کانهدام المسکن فللمستأجر فسخ العقد ام لا؟

ج : اگر با انهدام مسکن قابل استفاده باشد مستأجر خیار فسخ دارد، و اگر قابل استفاده نباشد اجاره باطل میشود.

س ۴۵۷ : آیا استعمال متَّعٌ در عقد دائم به نظر شهید اول صحیح است یا نه؟

ج : در متَّع اختلاف است بین فقهاء ولی نظر شهید اول جواز است در صورتی که مقید به اجل نکند.

س ۴۵۸ : مراد از نکاح شغار چیست؟

ج : هر یک از دو ولیّ به ازدواج در آورد (دختر خود را) به ولی دیگر بر مبنای اینکه بُضْع هر یک مهر دیگری باشد یعنی در زمان جاهلیت مرسوم بوده است که یکی از مرد ها به مرد دیگری می گفت: دختری را به من تزویج کن تا دخترم را به تو تزویج کنم، و مهر دخترم این باشد که من بهره جنسی از دختری ببرم، و مهر دختر تو این باشد که تو بهره جنسی از دخترم ببری.

در اسلام نکاح شغار حرام است و دلیل بر حرمت روایات ناهیه می باشد.

س ۴۵۹ : ازدواج با زنی که در عده هست موجب حرمت ابدی می شود یا نه؟

ج : اگر مرد عالم به موضوع و حکم باشد یعنی هم بداند که زن در عده است و هم بداند که ازدواج در حال عده حرام است، در این صورت اگر زن را عقد کند حرمت ابدی پیدا می کند، فرق نمی کند عده وفات باشد و یا عده طلاق، چه طلاق رجعی باشد و یا باین (مثل خلع و مبارات) و چه عقد دائمی باشد و یا منقطع در تمام صور زن برای مرد حرام ابدی می شود. و اگر جاهل به موضوع و حکم باشد و یا جاهل به یکی از آن دو تا مثلاً می داند که زن در عده هست ولی نمی داند ازدواج در این حال حرام است و یا حکم را که حرمت ازدواج در عده باشد می داند ولی موضوع را که زن در حال عده است نمی داند، در این صورت اگر بعد از عقد دخول واقع شده باشد حرام ابدی می شود و اگر دخول واقع نشده باشد عقد باطل است ولی زن برای مرد حرام ابدی نمی شود بعد از انقضای عده می تواند با آن زن ازدواج کند.

س ۴۶۰ : اگر با زنی شوهر دار ازدواج کند حکم ازدواج در عده را دارد یا نه؟

ج : اگر مرد بداند که زن شوهر دار است و دخول هم واقع شده باشد مسلماً آن زن بر آن مرد حرام ابدی می شود.
و اگر مرد نداند و دخول هم واقع نشده باشد در این صورت این عقد موجب حرمت ابدی می شود یا نه؟ این مسئله محل اختلاف است ولی نظر مرحوم شهید ثانی (قدس سرّه) حرمت ابدی است.

س ۴۶۱ : اگر نعوذ بالله با پسر نابالغ و یا مردی عمل لواط انجام گیرد چه کسانی بر فاعل و مفعول حرام می شوند؟

ج : مادر، دختر و خواهر آن مفعول بر شخص فاعل حرام ابدی می شود اما عکسش محل اختلاف است، مشهور فقهاء و از جمله شهید اول و شهید ثانی ب قائل به حرمت مادر، دختر و خواهر فاعل بر مفعول شدند.

س ۴۶۲ : هل يصح الخيار في الصداق للزوج او الزوجة؟

ج : بله هر یکی از زن و شوهر حق دارند در ضمن عقد جعل خيار کنند نسبت به مهر مثلاً بگویند مهر زن فلان خانه و یا فلان مبلغ و تا شش ماه مرد یا زن خيار فسخ دارند و در این مدت معین ذوالخيار اگر مهر را فسخ کرد، اگر دخول

واقع شده باشد زن مهر المثل را حق دارد و اگر دخول واقع نشده باشد به هر مقدار که باهم توافق کنند همان مهر زن است و اگر به توافق نرسند نصف مهر المثل را زن حق دارد.

س ۴۶۳ : در طلاق باین زن حق نفقه بعهدہ شوهر دارد یا نه؟

ج : حق نفقه ندارد مگر اینکه زن حامل باشد در این صورت نفقه زن واجب است تا زمان وضع حمل، اگرچه بین فقهاء اختلاف است که نفقه مال حمل است و یا مال حامل، مرحوم شهید ثانی فرموده مشهور بین فقهاء این است که نفقه مال حمل است نه حامل.

س ۴۶۴ : آیا طلاق با کتابت زوج بر اینکه همسرش از علقه زوجیت یله و رهاست (با رعایت سایر شرایط) تحقق پیدا می کند یا نه؟ جهت آن را بیان کنید

ج : طلاق با کتابت تحقق پیدا نمی کند، صیغه طلاق باید تلفظ شود اگر زوج بنویسد که همسر من از علقه زوجیت رهاست شک داریم که از زوجیت رها شد یا نه؟ اصل بقاء زوجیت است و حسنه ابن مسلم هم دلالت بر بقاء زوجیت دارد.

س ۴۶۵ : در چه صورت حاکم شرع می تواند زن صبی و مجنون را طلاق دهد؟

ج : در صورتی که ولی شرعی صبی و مجنون نباشند.

س ۴۶۶ : در طلاق خلع و مبارات امکان رجوع در ایام عدّه بدون عقد نکاح هست یا نه؟

ج : در طلاق خلع و مبارات شوهر نمی تواند در ایام عدّه به زن رجوع کند، ولی زن می تواند به بذلش (مهریه و غیره) رجوع کند، در این صورت مرد هم می تواند قبل از انقضای عدّه به زن رجوع کند، و نیاز به عقد نکاح ندارد، اگر زن به بذل مهرش رجوع کند اما مرد به زنش رجوع نکند تا اینکه ایام عدّه منقضی شود، بعد از انقضای عدّه شوهر حق رجوع ندارد.

س ۴۶۷ : آیا درظهار حضور عدلین و طهارت از حیض و نفاس شرط است یا نه ؟

ج : بله هم حضور عدلین شرط است و هم خلوزن از حیض و نفاس معتبر است و آلاظهار لغو است.

س ۴۶۸ : در چه صورت طلاق زن حایض در حال حیض شرعاً جواز دارد؟

ج : در جای که زن غیر مدخوله باشد و یا حامل باشد و یا همسرش غایب باشد و دست رسی به وضع همسرش نداشته باشد.

س ۴۶۹ : با انکار طلاق (از طرف شوهر در طلاق رجعی) رجوع تحقق پیدا می کند یا نه؟

ج : بله با انکار طلاق رجوع به زوجه صدق می کند.

س ۴۷۰ : ارکان طلاق را بیان نمایید.

ج : ارکان طلاق چهارتاست: صیغه طلاق، مطلق، مطلقه و اشهاد بر صیغه طلاق (طلاق در حضور دو عادل واقعی جاری شود)

س ۴۷۱ : طلاق حرام چند تاست بیان نمایید.

ج : طلاق در حال حیض (مگر در صورتیکه مدخوله نباشد یا غایب باشد و...)، در حال نفاس، طهر مواقعه و طلاق سوم (انت طالق ثلاثاً) بدون رجوع در بین طلاقها.

س ۴۷۲ : اگر شوهر به همسرش بگوید: انت طالق ثلاثاً. این طلاق صحیح است یا نه؟

ج : یک طلاق حساب میشود.

س ۴۷۳ : آیا در صحتظهار حضور عدلین شرط است یا نه؟

ج : بله حضور عدلین شرط است، همانند طلاق.

س ۴۷۴ : وللعان سببان. آن دو سبب را ذکر کنید.

ج : احدهما رمى الزوجة المحصنة المدخول بها بالزنا قبلاً او دبراً مع دعوى المشاهدة الثانية انكار من ولد على فراشه بالشرائط السابقة.

س ۴۷۵ : حریم چشمه چه مقدار است؟

الف) ۵۰۰ ذراع مطلقاً E (ب) ۲۵۰ ذراع مطلقاً E

ج) دو هزار در زمین رخوه و هزار در زمین صلبه E

د) هزار ذراع در زمین رخوه و پانصد ذراع در زمین صلبه R

س ۴۷۶ : اگر بین زن و شوهر اختلاف واقع شود در نزدیکی و عدم آن قول کدام مقدم می شود؟

ج : زن از دو حال خارج نیست یا باکره است و یا ثبیه توسط (مامائی) مورد اعتماد معاینه شود اگر معلوم شد که زن باکره است قول شوهر مقدم است و زن نصف مهر را حق دارد و اگر باکره نبود، بین فقهاء دو نظریه است مشهور قائل شدند که قول شوهر با قسم خوردن مقدم می شود، زیرا اصل عدم وقوع نزدیکی است و نظر شهید ثانی هم موافق با نظر مشهور است، و بعضی از فقهاء قائل شدند که قول زن مقدم است در صورتی که شوهر با زن خلوت کامل کرده باشد ظاهر حال اقتضاء دارد وقوع نزدیکی را شهید اول این نظریه را اختیار کرده است.

س ۴۷۷ : این حدیث شریف را ترجمه کنید: «لا سبق الا فی نصلٍ او خفٍّ او حافرٍ»

ج : مسابقه جایز نیست مگر در سه چیز ۱- سلاحی که دارای لبه یا نوک تیز باشد (مثل: شمشیر، کارد، تیر و نیزه) ۲- حیوانی که دارای سِپَل باشد یعنی پای آن سپل دارد مثل شتر و فیل ۳- حیوانی که دارای سُم است مثل اسب و استر و الاغ.

س ۴۷۸ : اگر غاصب دانه‌ی گندم و یا تخم مرغ کسی را غصب کند، گندم را بکارد و تخم مرغ را زیر مرغ قرار دهد و یا توسط دستگاه تبدیل به جوجه شود، حاصل گندم و جوجه‌ی مرغ مال کیست؟

ج : مال مالک گندم و صاحب تخم مرغ می باشد (لأنَّه عین مال المالك)

س ۴۷۹ : یاء میراث منقلب از چیست؟

ج : یاء منقلب از واو می باشد، در اصل مَوْرَث بود یا را قلب به یاء کردیم شد میراث.

س ۴۸۰ : اگر حمل در زمان فوت پدر زنده باشد و بعداً مرده متولد شود آیا ارث می برد یا نه؟

ج : ارث نمی برد.

س ۴۸۱: فروض که در قرآن کریم بیان شده ذکر نمایید.

ج: در قرآن کریم شش سهم (- - - -) برای ۱۵ طایفه تعیین شده است که از آن تعبیر به فرض می شود.

س ۴۸۲: کسانی که بالفرض ارث می برند را توضیح دهید.

ج: اول، نصف () برای ۴ طایفه:

۱- یک دختر (بدون پسر).

۲- زوج در صورتی که زوجه اش بمیرد و اولاد نداشته باشد (نه از آن مرد و نه از دیگری، نه بلافصل و نه نوه و نبیره).

۳- یک خواهر پدر و مادری (بدون برادر).

۴- یک خواهر پدری.

دوم، ربع () برای دو طایفه:

۱- شوهر (در صورتی که همسر متوفای او اولاد داشته باشد یا از او و یا از دیگری، یا اولاد اولاد، دختر یا پسر).

۲- زوجه، (در صورتی که شوهرش اولاد نداشته باشد چه از او و چه از دیگری، چه دختر و چه پسر، چه بی واسطه و یا با واسطه).

سوم، ثمن () برای یک طایفه:

ثمن فقط برای زوجه است (در صورتی که شوهر متوفای او اولاد داشته باشد با همان توضیح قبل).

چهارم، دو ثلث () برای سه طایفه:

۱- چند دختر (دو تا به بالا) در صورتی که میت، پسر نداشته باشد.

۲- چند خواهر پدر و مادری (دو تا به بالا) در صورتی که میت برادر پدر و مادری نداشته باشد.

۳- چند خواهر پدری در صورتی که خواهر و برادر پدر و مادری نباشد و نیز برادر پدری هم با آنها نباشد.

پنجم، ثلث () برای دو طایفه:

۱- سهم مادر میت (در صورتی که میت اولاد و اولاد، اولاد نداشته باشد و مادر حاجب هم نداشته باشد).

۲- برادرها و خواهرهای مادری اگر متعدد باشند (دو به بالا).

ششم، سدس () برای سه طایفه:

۱- سهم پدر میت (در صورت اولاد داشتن میت).

۲- سهم مادر میت (در صورت اولاد داشتن) و سهم مادر میت در صورت اولاد نداشتن (در صورتی که حاجب داشته باشد).

۳- برادر و خواهر مادری (کلاله امی) اگر واحد باشد.

س ۴۸۳: موانع ارث را ذکر فرمایید.

ج: مرحوم شهید اول در کتاب لمعه شش مانع مهم ذکر می کند:

۱- کفر: اگر وارث شخص مسلمانی کافر باشد (کافر حربی، ذمی، خارجی، ناصبی و غالی) کفرش مانع از ارث بردن است.

۲- قتل: اگر قتل عمد و ظماً باشد به اتفاق علماء مانع از ارث بردن است ولی قتل خطاء و شبیه عمد مانع از ارث بردن دیه می شود و از سایر اموال مقتول ارث می برد.

۳- رقیّت: رقیّت مانع از ارث بردن می شود بلکه احرار بر مملوک مقدم اند اگر چه در مرتبه های بعد باشند.

۴- لعان: اگر شوهر نسبت زنا به همسر دهد و یا نفی ولد کند از فرزند مشروعش و برای اثبات مدعی خود بیّنه نداشته باشد این لعان عند الحاکم موجب می شود که زن و شوهر و پدر و فرزند از همدیگر ارث نبرند.

۵- حمل: یکی از موانع ارث حمل است مگر اینکه حمل زنده متولد شود (حمل مانع از ارث بردن دیگران می شود به طور کامل).

۶- غایب بودن انسان: غایب بودن در زمان کوتاه مانع از ارث بردن ورثه می شود، تا اینکه زمانی بگذرد که عادتاً تا آن زمان زنده نمی ماند (در آن زمان اختلاف است که ۱۲۰ سال یا ۱۰۰ سال و یا ۱۰ سال می باشد).

س ۴۸۴: حاجب از ارث را توضیح دهید.

ج: حاجب از ارث دو قسم است: حاجب از تمام ارث و حاجب از بعض ارث.

حاجب از تمام ارث: هر مرتبه که نزدیک تر به میت است حاجب مرتبه بعدی است، مرتبه اول حاجب مرتبه دوم است و مرتبه دوم حاجب مرتبه سوم است و ...

حاجب از بعض ارث: حاجب از بعض ارث در دو مورد است:

۱- فرزند میت مثلاً اگر میت زن باشد و دارای فرزند، شوهر از ما ترک او ارث می برد. و اگر میت مرد باشد و دارای فرزند زوجه او ارث می برد و اگر فرزند نمی داشت سهم او بود.

و گاهی فرزند میت، حاجب پدر و مادر میت می شود و نمی گذارد سهم الارث هر کدام از آن ها از تجاوز کند مثلاً اگر میت تنها پسر داشته باشد و یا پسر و دختر، پدر و مادر میت هر یک بیش از سهم الارث ندارند، و اگر میت چند دختر هم داشته باشد سهم الارث آنها از تجاوز نمی کند.

۲- برادران و خواهران میت حاجب می شود از ارث بردن مادر از ماترک فرزندش را، اگر میت اولاد و برادر نمی داشت سهم مادر و سهم پدر بود حالا که دو برادر یا چهار خواهر و یا یک برادر و دو خواهر (پدر و مادری یا پدری) دارد سهم مادر از تنزل می کند به .

اگر میت پدر و مادر و یک دختر و دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد اموال میت را شش قسمت می کنند سهم پدر، سهم مادر و سهم دختر است و باقی می ماند آن را چهار قسمت می کنند سهم پدر و سهم دختر می شود.

س ۴۸۵: تعصیب و عول را توضیح دهید.

ج: تعصیب: از عصبه گرفته شده یعنی قوم و خویش پدری که در رتبه بعدی باشد. تعصیب: اعطاء فاضل التركة من اصحاب الفروض الى عصبه الميت. یعنی ارث اضافه بر فرض را به عصبه دادن که از نظر امامیه درست نیست.

گاهی ارث از فرض و سهم وارثین اضافه می شود مثل اینکه از میت یک دختر و پدر و مادر باقی مانده باشد سهم دختر و سهم پدر و سهم مادر هم است و مقدار باقی مانده هم است یعنی ما ترک میت را که شش تقسیم کنیم مال دختر است مال پدر و مال مادر است اضافه می کند. امامیه می گویند این را نسبت به سهام آن ها $(1+1+3=5)$ پنج تقسیم می کنیم و سه سهم به دختر و یک سهم به پدر و یک سهم هم به مادر داده می شود. $(++=)$

اهل سنت می گویند: باقی مانده به طبقه اول داده نمی شود بلکه به طبقه دوم یعنی برادر و خواهر های میت پرداخت می شود و اگر در طبقه دوم از فرض اضافه کند به طبقه سوم داده می شود.

عول: سهام وارثها بر فرض (اصل ارث) افزون شود:

سمی هذ القسم عولاً، اما من الميل و منه قوله تعالى: ذلك ادنى الا تعولوا. و سمیت الفريضة عائلة على اهلها لميلها بالجور عليهم بنقصان سهامهم، او من عال الرجل اذا كثر عياله لكثرة السهام فيها، او من عال اذا غلب، لغلبة اهل السهام بالنقص، او من عالت الناقة ذنبها اذا رفعته لارتفاع الفرائض على اصلها بزيادة السهام.

مثال: اگر وارث زنی که فوت شده، چند خواهر پدر و مادری (یا پدری فقط) و شوهر او باشند سهم خواهرهای متعدد است و سهم شوهر است. اگر زن اولاد نداشته باشد، در این مثال سهام بیشتر از فرض است. = + از اصول ارث اصل ارث است، بیشتر است.

برادران اهل سنت در این مثال را تقسیم می کنند.

در این صورت سهم خواهران میت و سهم شوهر می شود. در این تقسیم بر دو طایفه نقص وارد می شود. سهم شوهر بود حالا به او می رسد، و سهم خواهران بود حالا می رسد.

و طبق مذهب امامیه در هر جایی که عول پیش می آید به زوج و زوجه و کلاله ی امی و مادر نقص وارد نمی شود و آن ها فرض خود را می برند در این مثال شوهر سهم خود را می برد و نقص بر خواهران وارد می شود.

س ۴۸۶ : میراث خنثی را بیان کنید.

ج : نصف میراث مرد و نصف میراث زن را می برد.

س ۴۸۷ : با وجود ابوین آیا نوه ارث می برد یا نه؟

ج : شهید اول و شهید ثانی (قدس سرهما) قائل شدند به ارث: «اولاد الاولاد یقومون مقام آبائهم عند عدمهم»

س ۴۸۸ : اگر پدر و پسر همزمان غرق شوند و معلوم نشود کدام جلوتر فوت کرده است آیا از همدیگر ارث می برند یا نه؟

ج : اگر مالی از پدر و پسر باقی مانده باشد، هر یک از دیگری ارث می برند.

س ۴۸۹ : لوسرق السارق الثمر على شجرة یقطع یده ام لا؟

ج : لا يُقَطَّع لا طلاق النصوص الكثيرة بعدم القطع بسرقة.

س ۴۹۰ : اگر کسی را مجبور کند به قتل مسلمان آیا مباشر قصاص می‌شود یا مسبب؟

ج : مباشر قصاص می‌شود «لا نه القاتل عمداً ظمناً»

س ۴۹۱ : مایوجد فی جوف السمكة للواجد او للمالك؟

ج : شخصی از بازار ماهی خریداری می‌کند و در جوف او چیزی پیدا می‌شود آن مال یابنده است (مشتري) نه مال مالک که بایع باشد، زیرا مالک قصد تملک خود ماهی را کرده نه آنچه در درون اوست

س ۴۹۲ : در حلیت ذبیحة استقبال مذبح به سوی قبله کفایت می‌کند یا نه؟

ج : استقبال مذبح تنها کافی نیست، باید جلو حیوان به طرف قبله باشد (استقبال مذبح شرط است)

س ۴۹۳ : هل يجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في حقوق الناس ام لا؟ دلیلش را ذکر کنید.

ج : در این مسئله سه قول است، یک قول این است که حاکم مطلقاً (حقوق الناس و حقوق الله) میتواند به علم خود حکم کند و این نظریه شهید اول و دوم است، قول دوم مطلقاً حق قضاوت ندارد این نظر اسکافی است و بعضی هم تفصیل داده که در حقوق الناس حق دارد حکم کند در حق الله حق حکم کردن ندارد.

س ۴۹۴ : اگر میت یک عموی ابی داشته باشد و یک پسر عموی ابی و امی، میراث او چگونه تقسیم می‌شود؟

ج : در این صورت بر خلاف قاعدة بخاطر اجماع و نصوص پسر عموی ابی و امی ارث می‌برد و عمو ارث نمی‌برد.

س ۴۹۵ : ما هو المراد من الحبة ؟

ج : المراد من الحبة ثياب الميت، خاتمه، سيفه و مصحفه. و الاقوى ان العمامة منها.

س ۴۹۶ : آیا قتل به شهادت زن‌ها (منفردات یا منضمات) ثابت می‌شود یا نه؟

ج: ثابت نمی شود.

س ۴۹۷: مکاسب را از نظر صیغه و معنا تجزیه و تحلیل نمایید.

ج: مکاسب (صیغه منتهی الجموع بر وزن مفاعل) جمع مکسب، مکسب یا مصدر میمی است به معنی کسب و تجارت کردن چنانچه مقتل به معنای قتل است.

و یا اسم مکان است یعنی محل کسب و تجارت، از آن جهت که فقیه بحث از افعال مکلفین می کند در اینجا (کتاب مکاسب) معنای مصدری مناسبت دارد بحث از اعیان خارجی متعلقات افعال مکلفین است و از محل بحث ما خارج است.

س ۴۹۸: ابوال حیوانات مأكول اللحم غیر از شتر بیع و شراء آن جایز است یا نه؟

ج: در بیع ابوال حیوانات مأكول اللحم بین فقهاء اختلاف نظر است، نظر نهایی مرحوم شیخ اعظم ث حرمت بیع است، زیرا خوردن ابوال حیوانات (غیر از شتر) در حال اختیار جواز ندارد لذا بیعش هم جایز نیست و این حدیث شریف منقول از رسول اکرم ؐ: اِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ. شامل ابوال حیوانات هم می شود و اگر ابوال، منافی غیر از خوردن داشته باشد، قابل توجه نیست و موجب جواز بیع نمی شود.

س ۴۹۹: مرحوم شیخ اعظم ث بین این دو حدیث: « ثمن العذرة من السحت » و « لا بأس ببيع العذرة » چگونه جمع کرده است؟

ج: روایت اول را حمل کرده است بر عذرة انسان، چون نصّ در عذرة انسان است و نسبت به غیر عذرة انسان ظهور دارد، و روایت دوم را حمل کرده است بر عذرة بهائم، چون نصّ در عذرة بهائم است و نسبت به غیر بهائم که انسان باشد ظهور دارد، ظاهر هر یک را طرح می کنیم به نصّ دیگری، نتیجه این دو روایت این می شود که بیع عذرة انسان حرام است و بیع عذرة بهائم جایز است.

س ۵۰۰: ولد نماء امّ است یا نماء اب؟

ج: ۱- نماء امّ است مطلقاً £ ۲- نماء أب است مطلقاً £

۳- نماء امّ است در حیوانات و نماء أب است در انسان R

۴- نماء امّ است در انسان و نماء أب است در حیوانات E

س ۵۰۱: مانع جواز بیع میته بنظر مرحوم شیخ ث نجاست میته است یا حرمت انتفاع از آن؟

ج: ایشان مانع از جواز بیع میته حرمت انتفاع را می‌داند، نه نجاست میته را، بنابراین اگر میته دارای منافع حلال باشد مانند آب دادن باغ‌ها و زراعت، بیعش جایز است و نجاست مانع جواز بیع نمی‌شود، مانند بیع عبد کافر و کلب الصيد. «لأنّ المانع حرمة الانتفاع في المنافع المقصودة، لا مجرد النجاسة».

س ۵۰۲: مرحوم شیخ ث در جواز بیع میته‌ای که خون جهنده ندارد و دارای منافع محلله می‌باشد (کد هن السمک المیتة للإسراج و التدهین) فرموده: لوجود المقتضى و عدم المانع، مقتضى و مانع را بیان کنید.

ج: مراد از مقتضى منفعت محلله‌ای مقصوده عند العقلاء است و مراد از مانع نجاست است، در میته‌ای که خون جهنده ندارد هم مقتضى موجود است که دارای منافع حلال می‌باشد و هم مانع وجود ندارد که نجاست باشد، همین مقدار کافی است برای جواز بیع.

س ۵۰۳: هل يجوز بيع العصير العنبي اذا غلى و لم يذهب ثلثاه؟

ج: نعم يجوز المعاوضة و ان كان نجساً، لعمومات البيع و التّجارة الصادقة عليه (كقوله تعالى: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «تجارة عَنْ تَرَاضٍ» بناءً على أنّه مال قابل للانتفاع به بعد طهارته بالنقص لأصالة بقاء ماليته و عدم خروجه عنها بالنجاسة).

س ۵۰۴: نظر ابو حنیفه را در بیع دهن متنجس بیان فرمایید.

ج: ابو حنیفه بیع دهن متنجس را مطلقاً جایز می‌داند، چه در موقع بیع اشتراط استصباح کرده باشد یا نه، و چه قصد استصباح داشته باشد یا نه در تمام این صور بیعش جایز است.

س ۵۰۵: اصل اولی در متنجس جواز الانتفاع است إلاّ ما خرج بالدلیل كالأكل و الشرب و یا اصل اولی حرمة الانتفاع است إلاّ ما خرج بالدلیل كالاستصباح تحت السماء؟ لطفاً انظار فقها و شیخ اعظم را بیان نمایید.

ج: مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (محمد جواد الحسینی العاملی)، صاحب جواهر، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، سید ابن زهره ابو المکارم و مرحوم ابن ادریس ث قائل شدند که اصل اولی در متنّجس حرمت تصرف است مگر اینکه دلیل معتبر دلالت بر جواز تصرف کند مثل استفاده از دهن متنّجس برای استصباح تحت سماء.

شیخ اعظم ث قائل است که اصل اولی در متنّجس جواز انتفاع است مگر اینکه دلیل دلالت کند بر عدم جواز انتفاع مثل اکل و شرب (و لكن الأقوی وفاقاً لأکثر المتأخرین جواز الانتفاع إلاّ ما خرج بالدلیل)

س ۵۰۶: در بیع دهن متنّجس ظاهر بعض اخبار دلالت بر وجوب اعلام دارد، مرحوم شیخ انصاری ث می‌فرماید: «هل وجوبه نفسیّ أم شرطیّ» وجوب نفسی و شرطی را توضیح دهید؟

ج: مراد از وجوب نفسی در اینجا در مقابل وجوب غیری نیست، بلکه مراد از وجوب نفسی وجوب تکلیفی تعبّدی است که ترکش عقاب دارد، و مراد از وجوب شرطی یعنی اعلام شرط صحت بیع است و اگر اعلام نکند بیع باطل است.

اولی اشاره دارد به حکم تکلیفی دومی اشاره دارد به حکم وضعی.

س ۵۰۷: تشبیب را معنا کنید و آیا شرعاً جواز دارد یا نه؟

ج: « ذکر محاسنها و اظهار شدّة حبّها بالشعر » تشبیب عبارت است از اینکه انسان خوبی‌ها (جمال و کمال) و کمالات زنی مؤمنه محترمه را در شعر بیاورد و به او اظهار محبت و دوستی کند و این کار شرعاً حرام است و جواز ندارد، زیرا موجب هتک حرمت و ایذاء زن مؤمنه است و افراد نا اهل را به آن زن وادار و جری می‌کند و باعث سبوقی زن در خانواده و جامعه می‌شود.

س ۵۰۸: غناء را لغتاً و اصطلاحاً بیان نمایید.

ج: لغویین غناء را به عبارات مختلفه معنا کرده است: الصوت، مدّ الصوت، تحسین الصوت و ترقیقه، و السماع (یقال جاریة مسمعة ای مغنیة).

و در اصطلاح فقهاء: مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب.

س ۵۰۹: به قول امام رضا ؓ اولین کسی که در رابطه با علم نجوم سخن گفته است کیست؟

ج: حضرت ادریس ؓ.

س ۵۱۰: هل يجوز بيع العنب على ان يُعمل خمرا، و الخشب على ان يُعمل صنماً؟

ج: لا اشكال في فساد المعاملة (فضلاً عن حرمة) و لا خلاف فيه، و يدل عليه - مضافاً الى كونها اعانة على الاثم - خبر جابر، قال: «سألت أبا عبد الله ؓ عن الرجل يوأجر بيته فيبيع فيه الخمر، قال: حرام أجرته.

اگر بايع عنب به شرط خمر درست کردن و به قصد اینکه مشتری خمر درست کند نفروشد بيع عنب اشکال ندارد، اگر چه بداند که مشتری، عنب را خمر درست می‌کند.

س ۵۱۱: هل يجوز تصوير نصف الحيوان من رأسه الى وسطه؟

تصویر نصف حیوان اشکال ندارد مگر اینکه بر آن نصف صدق حیوان کند (مثل تصویر انسان در حال نشسته)

س ۵۱۲: ما هو المراد من التطفيف؟

التطفيف في اللغة نقص الشيء قليلاً، يقال طُفّف المكيال أي نقصه قليلاً و في الاصطلاح اتّخذه كسباً، بأن ينصب نفسه كيّالاً او وزّاناً، فيطّفّف للبائع.

س ۵۱۳: فرق رشوة و هديّة را بیان نماید.

ج: إن الرشوة تبذل لأجل الحكم، و الهدية تبذل لإيراث الحبّ المحرّك له على الحكم على وفق مطلبه.

س ۵۱۴: سحر را لغتاً و اصطلاحاً توضیح دهید.

ج: سحر را اهل لغت به چند معنا تفسیر کرده است:

۱- ما لطف مأخذه و دقّ.

۲- صرف الشیء عن وجهه.

۳- أَنَّهُ الْخَدْعُ.

۴- أَنَّهُ اخْرَاجَ الْبَاطِلَ فِي صُورَةِ الْحَقِّ.

و در اصطلاح فقهاء چنانچه مرحوم علامه ث در قواعد و تحریر فرموده: أَنَّهُ كَلَامٌ يَتَكَلَّمُ بِهِ أَوْ يَكْتُبُهُ، أَوْ رُقِيَّةٌ، أَوْ يَعْمَلُ شَيْئاً يُوَثِّرُ فِي بَدَنِ الْمَسْحُورِ أَوْ قَلْبِهِ أَوْ عَقْلِهِ مِنْ غَيْرِ مَبَاشَرَةٍ.

س ۵۱۵: غیبت را لغتاً و اصطلاحاً تشریح کنید.

ج: غیبة یا اسم مصدر است برای إغتاب و یا مصدر است برای غاب. در لغت: چنانچه ابن اثیر در نهایه تعریف کرده: أَن يَذْكُرَ الْإِنْسَانُ فِي غَيْبَتِهِ بِسُوءٍ مِمَّا يَكُونُ فِيهِ. یعنی در غیاب کسی بدی او را بگوید.

در اصطلاح فقهاء هم تعریف‌های گوناگونی برای غیبت ذکر کردند، مرحوم شهید ثانی ث در کشف الریبة غیبت را اینگونه تعریف کرده است: إِنَّ الْغَيْبَةَ ذِكْرُ الْإِنْسَانِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ بِمَا يَكْرَهُ نَسْبَتَهُ إِلَيْهِ مِمَّا يُعَدُّ نَقْصاً فِي الْعَرَفِ بِقَصْدِ الْإِنْتِقَاصِ وَالذَّمِّ.

مرحوم شیخ اعظم ث در پایان چنین نتیجه می‌گیرد:

ثم الظاهر المصرح به في بعض الروايات: عدم الفرق في ذلك على ما صرح به غير واحد - بين ما كان نقصاً في بدنه او نسبه او خلقه او فعله او قوله او دينه او دنياه، حتى في ثوبه او داره او دابته، او غير ذلك.

س ۵۱۶: مواردی که غیبت مغتاب جایز است بدون مصلحت بیان نمایید.

ج: در دو مورد غیبت مغتاب بدون مصلحت هم جایز است:

اول: در جایی که مغتاب متجاهر به فسق باشد، و هیچ باکی از افشاء فسقش نداشته باشد، غیبت او اشکال ندارد.

دوم: تظلم مظلوم و آنچه را ظالم در حق او انجام داده اگر چه برای دیگران مخفی باشد می‌تواند اظهار کند.

در چند مورد دیگر هم غیبت مغتاب جایز است، ولی مشروط به وجود مصلحت است، بدون مصلحت جواز ندارد.

«ان الضابط في الرخصة وجود مصلحة غالبية على مفسدة هتك احترام المؤمن و هذا يختلف باختلاف تلك المصالح و مراتب مفسدة هتك المؤمن، فإنها متدرجة في القوة و الضعف.

س ۵۱۷: غیبت کسی که دیگران عیب و نقص او را می دانند جایز است یا نه؟

ج: اگر در مقام مذمت و عیب جوئی نباشد اشکال ندارد، «لأنه لا يؤثر عند السامع شيئاً».

س ۵۱۸: توریه را توضیح دهید و آیا داخل در کذب است یا خیر؟

ج: التورية هي ان يريد بلفظٍ معنىً مطابقاً للواقع و قصد من القائه أن يفهم المخاطب منه خلاف ذلك، مما ظاهر فيه عند مطلق المخاطب، او المخاطب الخاص. یعنی توریه آن است که متکلم از لفظ معنای مطابق با واقع را اراده می کند و مقصودش این است که مخاطب معنای مخالف با ظاهر را بفهمد، چنانچه بخواهی انکار کنی آنچه را گفته ای می گویی: علم الله ما قلته. متکلم از «ما» موصوله را اراده می کند یعنی خداوند می داند آنچه را من گفتم ولی مخاطب از «ما» نفی را می فهمد یعنی خدا

می داند که آن را من نگفتم.

یا کسی جلو درب اجازه ورود می خواهد ولی صاحب خانه نمی خواهد او وارد خانه شود، خادمش می آید و توریه می کند و می گوید: «ما هو هاهنا» اشاره می کند به یک جای خالی که صاحب خانه در اینجا نیست ولی مخاطب از این جمله می فهمد که صاحب خانه در خانه نیست.

توریه داخل در کذب نیست، زیرا متکلم لفظ را در معنای واقعی و حقیقی به کار برده اما مخاطب از کلام خلاف واقع را فهمیده و در آیات شریفه هم توریه واقع شده چنانچه در داستان حضرت ابراهیم و حضرت یوسف ؑ هم توریه واقع شده است.

س ۵۱۹: مجوز کذب را شرعاً ذکر نمایید.

ج: دو چیز در شرع مسوَّغ کذب است:

اول: ضرورت. چنانچه شهرت یافته که الضرورات تبیح المحظورات. مرحوم شیخ اعظم ث می فرماید ادله اربعه دلالت دارد بر جواز کذب عند الضرورة از جمله آیه شریفه:

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ.»

و روایاتی که دلالت بر جواز کذب در حال ضرورت دارند در حد استفاضه یا تواتر رسیده از جمله این روایت است:

« ما من شیء الا و قد احلّه الله لمن اضطرّ اليه »

در این مسئله بین فقهاء اختلاف است که اگر انسان قدرت بر توریه داشته باشد بر او مضطر صدق می کند یا نه؟ نظر مرحوم شیخ انصاری ث این است که در جواز کذب در حال اضطرار عجز از توریه لازم نیست.

دوم از مسوَّغات کذب اراده اصلاح ذات البین است چنانچه صحیحه معاویه بن عمار صریح در جواز است: المصلح لیس بکذاب.

س ۵۲۰: کاهن را تعریف نمایید.

ج: کاهن را اهل لغت و فقها تعریف های گوناگونی کرده اند که در اینجا به دو تعریف اکتفا می کنیم:

۱- تعریف ابن اثیر در نهایه: الكاهن من يتعاطى الخبر عن الكائنات في مستقبل الزمان.

۲- تعریف علامه ث در قواعد: الكاهن من كان له رئی من الجنّ (صاحب رأیهم) يأتيه الأخبار.

س ۵۲۱: همز و لمز را توضیح دهید.

ج: همز و لمز هر دو به معنای عیب جویی، غیبت و بد گویی کردن از مردم، فرق شان در این است که همز عیب جویی در غیاب است، لمز عیب جویی در حضور است دوم اینکه لمز عام است چه عیب جویی به زبان باشد یا چشم و یا اشاره، ولی همز در عیب جویی زبانی به کار می رود در آیه شریفه هم هر دو با هم استعمال شده:

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ: وای بر هر عیب جوئی طعنه زننده‌ی اشاره کننده با چشم و غیره.

س ۵۲۲: الفرق بین الخراج و المقاسمة.

ج: مقاسمه آن چیز است که سلطان از حاصلات زمین و باغات می‌گیرد مثل: نصف یا ثلث یا ربع.

خراج: مقدار معینی که برای زمین‌ها و باغ‌ها تعیین می‌کند که هر جریب فلان مقدار پول نقد بدهند این دو تا از قبیل ظرف و جار و مجرور است «إذا اجتماعا افترقا و إذا افترقا اجتماعا».

س ۵۲۳: یکی از مکاسب محرمه نجش است آن را معنی کنید.

ج: شخصی که خریدار نیست با بایع توافق می‌کنند که قیمت جنس را بالا ببرد تا دیگران به قیمت بالاتری آن جنس را بخرند.

س ۵۲۴: اراضی خراجیه را توضیح دهید.

ج: مراد از اراضی خراجیه اراضی مفتوحة عنوه است (سرزمین‌هایی که مسلمان‌ها از کفار با جنگ بدست آوردند).

س ۵۲۵: بیع را لغةً و اصطلاحاً تعریف نمایید.

ج: بیع در لغت: مبادلة مال بمال.

در اصطلاح فقها تعریفهای زیادی شده، مرحوم شیخ انصاری ث آن تعریف‌ها را نقد کرده و می‌فرماید بهترین تعریف این است: إنشاء تملیک عین بمال.

س ۵۲۶: لفظ بیع چه حقیقتی است؟

ج: ۱- حقیقت شرعیه E ۲- حقیقت متشرعه E

۳- حقیقت لغویه R ۴- هیچکدام E

س ۵۲۷: اقسام بیع را ذکر نمایید.

ج: بیع به اعتبار تقدیم و تأخیر عوضین به چهار صورت تقسیم می شود:

۱- بیع الحاضر بالحاضر، و هو النقد.

۲- بیع المؤجل بالمؤجل، و هو بیع الکالی بالکالی.

۳- بیع الحاضر بالثمن المؤجل، و هی النسیة.

۴- بیع المؤجل بالحاضر، و هو السلم.

س ۵۲۸: آیا حق الحضانه قابل معاوضه است یا نه؟

ج: حق حضانت اگر چه قابل انتقال است از پدر و مادر به دیگری ولی قابل معاوضه ی با مال نیست، لذا پدر و مادر نمی توانند حق حضانت را ثمن یا مثن قرار دهند.

س ۵۲۹: معنای لغوی و اصطلاحی حق را ذکر کنید و اقسام حقوق را بیان نمایید.

ج: حق در لغت به معنای ثبوت و در اصطلاح فقهاء یک نوع سلطنت است، حقوق باعتبار اسقاط و نقل و انتقال به چهار قسم تقسیم می شود:

۱- نه قابل اسقاط است و نه قابل نقل (با عوض یا بدون عوض) و نه قابل انتقال است به واسطه موت (ارث برده نمی شود) مثل: حق الأبوة، حق الولاية برای حاکم و حق استمتاع زوج از زوجة.

۲- قابل اسقاط است ولی قابل نقل و انتقال نیست مثل: حق الغيبة (بنابر اینکه در غیبت توبه کفایت نکند و حلالیت جستن از مغتاب لازم باشد).

۳- قابل اسقاط و انتقال است ولی قابل نقل نیست مثل حق الشفعة و حق الخيار. اگر پدر حق شفعه داشته باشد، بعد از فوتش آن حق به ورثه انتقال پیدا می کند، ولی حق ندارد آن را به کسی دیگر بفروشد و یا هبه کند.

۴- قابل اسقاط و قابل نقل بلا عوض است، ولی قابل انتقال نیست مثل: حق القسم.

س ۵۳۰: معیار و ضابطه در معاطاة را بیان کنید.

ج: فالمعیار فی المعاطاة: وصول العوضین، او احدهما مع الرضا بالتصرّف.

س ۵۳۱: آیا معاطاة مفید ملک است و یا مفید اباحه ی تصرّف؟

ج: شیخ اعظم ث می فرماید: مشهور بین فقهاء امامیه این است که معاطاة دلالت دارد بر اباحه تصرّف و ملکیت حاصل می شود: با تلف شدن یکی از دو عین (ثمن و مئمن) ولی نظر خود مرحوم شیخ ث این است که معاطاة دلالت می کند بر ملکیت متزلزل، در بحث بعدی تا حدودی تأیید می کند لزوم را (لو لا الاجماع) (او فقها بالقواعد هو الاول)

مگر اینکه ثابت شود قیام اجماع بعدم لزوم در معاطاة چنانچه مرحوم کاشف الغطا تصریح کرده به ثبوت اجماع.

س ۵۳۲: در باب بیع کدام یکی از عوضین اختصاص به عین دارد؟

ج: معوّض (مبیع) اختصاص به عین دارد ولی عوض هم عین واقع می شود و هم منفعت. و اگر بیع در منفعت به کار رفته از باب تسامح و مجاز است.

« و الظاهر اختصاص المعوّض بالعین، فلا یعمّ إبدال المنافع بغيرها، و علیه استقرّ اصطلاح الفقهاء فی البیع. »

س ۵۳۳: فرق بین حق و ملک را بیان نمایید.

ج: حق یک نوع سلطنت است از «ذی الحق» بر «من علیه الحق» بدون این دو تا در خارج تحقق پیدا نمی کند، لذا این دو تا باید با هم تغایر داشته باشند، نمی شود یک نفر هم سلطان باشد و هم مسلط علیه مگر بالاعتبار.

اما ملک مجرد ربط بین مالک و مملوک است، و وجود مالک و مال کافی است در حصول این ربط و لازم نیست در تحقق ملک وجود «من علیه الملك»، لذا اتحاد مالک و من علیه الملك اشکال ندارد، کبیع الدین علی من هو علیه، لأنّه لا مانع من کونه تملیکاً فیسقط، و لذا جعل الشهید فی قواعده «الابراء»

مردداً بين الاسقاط و التملك.

س ۵۳۴: حقوق الله و حقوق الناس را توضيح دهيد.

ج: الظاهر ان المراد بحق الله تعالى كلما كان ثبوته سبباً لثبوت حق الله تعالى و حدّ من حدوده الجزائية او غيرها من احكامه كارتكاب الكبائر كلّها، و ثبوت هلال شهر رمضان و غيره، ليثبت وجوب الصوم او وجوب الفطر او غيرهما.

و المراد بحقوق الناس: كل قول أو فعل يكون تحقّقه الخارجى سبباً لثبوت حق الناس دنيوى أو اخروى، كالدين و الاتلاف و نحوهما.

س ۵۳۵: در جامع المقاصد بيع چگونه تعريف شده؟

نقل العين بالصيغة المخصوصة.

س ۵۳۶: حديث رفع قلم را تكميل نماييد: رفع القلم عن الثلاثة ...

ج: از رسول اكرم و نقل شده: « رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبى حتّى يحتلم، و عن المجنون حتّى يفيق، و عن النائم حتّى يستيقظ. »

س ۵۳۷: اقوال فقهاء را در معاطات ذكر كنيد.

ج: مرحوم شيخ اعظم ث شش قول را ذكر کرده است:

۱- اللزوم مطلقاً.

۲- اللزوم بشرط كون الدال على التراضى أو المعاملة لفظاً.

۳- الملك الغير اللازم.

۴- عدم الملك مع اباحة جميع التصرفات حتى المتوقفة على الملك.

۵- اباحه ما لا يتوقّف على الملك.

۶- عدم اباحه التصرف مطلقاً.

س ۵۳۸: آیا معاطات در غیر بیع مثل اجاره و رهن و وقف ... هم جاری می شود؟

ج: لكن الاظهر بناءً على جريان المعاطاة في البيع، جريانها في غيره من الاجارة و الهبة.

در اجاره و هبه معاطاة جاری می شود ولی در وقف

معاطاة جاری نمی شود، زیرا در وقف لزوم معتبر است و لزوم بدون لفظ امکان ندارد چنانچه دعوی اجماع شده است بر این مطلب.

س ۵۳۹: هل يعتبر في المعاطاة شروط البيع ام لا؟

ج: در این مسئله سه قول است: اول شروط بیع در معاطاة مطلقاً شرط است. دوم مطلقاً شرط نیست. سوم اگر معاطاة مفید ملک باشد شروط بیع شرط است، اگر مفید ملک نباشد شرط نیست، مرحوم شیخ قول اول را تقویت کرده: و الاحتمال الأوّل لا يخلو عن قوّة؛ لكونها يبيعا ظاهرا على القول بالملك.

س ۵۴۰: آیا خیار در معاطاة مثل بیع جاری می شود یا نه؟

ج: اگر معاطاة مفید اباحه و یا ملک متزلزل باشد خیار جاری نمی شود، زیرا جريان خيار لغو است، اما اگر مفید ملک باشد بعد از لزوم، احکام خيار جاری است (فاذا لزم صار بيعاً لازماً) مگر آن خياری که اختصاص به بیع دارد مثل خيار مجلس (البیعان بالخيار ما لم يفترقا).

س ۵۴۱: طبق نظر مرحوم شیخ انصاری ث در معاطات خيار حيوان جاری می شود یا نه؟

ج: و الاقوى عدم ثبوت خيار الحيوان ههنا بناءً على أنّها ليست لازمة و أنّما يتمّ على قول المفيد ومن تبعه (من القائلين بلزوم المعاطاة).

س ۵۴۲: در بیع فضولی مالک مخیر است در امضاء و فسخ عقد، اگر مالک قبل از اجازه و یا رد بمیرد آیا این خیار به ورثه منتقل می‌شود یا نه؟

ج: این خیار به ورثه انتقال پیدا نمی‌کند، زیرا این خیار از احکام شرعیه است نه حق.

س ۵۴۳: در باب معاواة اگر جنس به جنس معامله شود (كاعطاء الحنطة في مقابل اللحم) چگونه بايع و مشتری از هم تشخیص داده می‌شود؟

ج: هر کدام با پول نقد محاسبه شد آن ثمن است و آن دیگری مثنی چنانچه مرحوم شیخ اعظم ث می‌فرماید: فالثمن ما قصدا قيامه مقام الثمن في العوضيّة، فاذا اعطى الحنطة في مقابل اللحم قاصدا انّ هذا المقدار من الحنطة يسوى درهماً هو ثمن اللحم، فيصدق عرفاً أنّه اشترى اللحم بالحنطة، و اذا انعكس انعكس الصدق، فيكون المدفوع بنية البدليّة عن الدرهم والدينار هو الثمن، و صاحبه هو المشتري.

س ۵۴۴: آیا اخرس با قدرت بر توکیل می‌تواند با اشاره بیع را انشاء کند لطفاً با دلیل ذکر نماید.

ج: بله با قدرت بر توکیل هم می‌تواند با اشاره عقد را جاری کند: « لفحوى ما ورد من عدم اعتبار اللفظ فى طلاق الاخرس » اگر طلاق را اخرس با قدرت بر توکیل بتواند اجراء کند، بیع را به طریق اولی می‌تواند جاری کند.

س ۵۴۵: هل يجوز تقديم القبول بلفظ الامر كمالو قال بعنى هذا بدرهم، فقال: بعتك بكذا؟

ج: و الاقوى عندى أنّه لا يصحّ حتّى يقول المشتري بعد ذلك:

«اشتریتُ» لأنّ غاية الأمر دلالة طلب المعاوضة على الرضا بها، لكن لم يتحقّق بمجرد الرضا بالمعاوضة المستقبلية نقل في الحال للدرهم الى البائع. و اگر قبول به لفظ اشتریت باشد تقدیم قبول جایز است و اگر به لفظ قبلت باشد تقدیم قبول به نظر شیخ اعظم ث جایز نیست.

س ۵۴۶: آیا در باب بیع عقود خاصی را شارع لحاظ کرده و یا با هر لفظی که ظهور عرفی در بیع دارد کافی است؟

ج: مرحوم شیخ اعظم ث می فرماید: آنچه از نصوص متفرقه در ابواب مختلفه و از فتاوی فقهاء بدست می آید این است که در بیع الفاظ خاصی لحاظ نشده است « یظهر من النصوص و الفتاوی الاکتفاء بكل لفظ له ظهور عرفی معتد به فی المعنی المقصود » در مقابل مشهور به مرحوم فخر المحققین صاحب ایضاح نسبت داده شده: ان العقود المؤثرة فی النقل و الانتقال اسباب شرعیة توقیفیة، كما حکى عن الايضاح من ان كل عقد لازم وَّضَعَ له الشارع صیغة مخصوصة بالاستقراء، فلا بد من الاختصار علی المتیقن.

س ۵۴۷: آیا در عقد بیع تنجیز معتبر است یا نه؟

ج: تعلیق چند صورت تصور می شود: معلق علیه یا معلوم التحقق است (ان کان لی بعته) و یا محتمل التحقق (ان کان زید جائیا بعته)، در هر دو صورت یا فی الحال است و یا در آینده، مجموع این ها چهار صورت می شود، در این چهار صورت یا شرط مصحح عقد است (ان لم یکن خنزیرا فقد بعته) و یا مصحح عقد نیست (مثل طلوع شمس و مجیء زید) این دو صورت را که در آن چهار صورت ضرب کنیم می شود هشت صورت در این هشت صورت یا شرط در کلام تصریح می شود و یا از لازمه کلام است، مجموع این احتمالات شانزده صورت شد، اگر شرط معلوم الحصول فی الحال بود این تعلیق اشکال ندارد و اگر معلوم الحصول فی الحال نبود تمام آن صور جایز نیست (البته با در نظر گرفتن تفصیلات مرحوم شیخ انصاری ث در این مسئله).

س ۵۴۸: مثلی و قیمی را تعریف نماید.

ج: مشهور فقهاء مثلی را تعریف کردند: المثلی ما یتساوی اجزأؤه من حیث القیمة، مثلاً قیمت ده کیلو گندم چهار هزار تومان است باید قیمت پنج کیلو گرم گندم دو هزار باشد، و در مقابل قیمی آن است که اجزائش از نظر قیمت متفاوت باشد مثل انگشتر و غیره. مرحوم شیخ این تعریف را رد کرده که مانع الایعار نیست و چند تعریف دیگر از فقهاء نقل کرده:

فعن التحریر: أنه ما تماثلت أجزاءؤه و تقاربت صفاته و عن الدروس و الروضة: أنه المتساوی الأجزاء و المنفعة، المتقارب الصفات.

و عن المسالك و الكفاية: "أنه (تعريف الدروس و الروضة) اقرب التعريفات الى السلامة.

و عن غاية المراد: ما تساوى اجزأؤه فى الحقيقة النوعية.

و عن بعض العامة: أنه قدر بالكيل او الوزن.

در نتیجه مرحوم شیخ اعظم ث می فرماید: مثلی نه حقیقت شرعیه است و نه حقیقت متشرعه و نه حقیقت لغویّه در هر کجا که همه توافق داشتند بر مثلی بودن آنجا احکام مثلی مترتب می شود و در هر کجا اختلافی بود (در مثلی و قیمی) در آنجا حکم به تخییر می شود. یعنی مالک مخیر است در اخذ مثل یا قیمت (و الاقوی: تخییر المالك من اول الامر لاصالة الاشتغال).

س ۵۴۹: بیع فضولی را تعریف نمایید.

ج: هو أن یبیعَ للمالك مع عدم سبق منع من المالك. یعنی مال مالک را برای غیر بفروشد از طرف مالک (نه برای خودش) بدون اینکه قبلاً مالک منع کرده باشد از فروش. این معنا قدر متیقن از بیع فضولی است، اگر چه مشهور بیع مال غیر را برای خودش بعد از اجازه مالک هم صحیح می دانند.

س ۵۵۰: اجازه در بیع فضولی کاشفه است یا ناقله؟

ج: مرحوم شیخ اعظم ث می فرماید: آنکه موافق با قواعد

و عموماً است نقل می باشد، در مرتبه دوم کشف حکمی است نه کشف حقیقی، ولی اکثر فقهاء قائل به کشف شدند.

س ۵۵۱: فرق بین کشف حقیقی و حکمی را بیان نمایید؟

ج: کشف حقیقی آن است که اجازه مالک هیچ گونه تأثیر ندارد آنچه در معامله مؤثر است عقد است و اجازه کشف می کند از تأثیر عقد (تفصیل اقسام کشف را به القواعد و الفروق مراجعه کنید).

کشف حکمی: هو اجراء احکام الکشف بقدر الإمكان مع عدم تحقق الملك فى الواقع إلا بعد الاجازة.

مرحوم سید کاظم یزدی ث کشف حکمی را اینگونه تعریف کرده: الکشف الحکمى: بمعنى كون الاجازة شرطاً و مؤثرة من حين وجودها الا ان تأثيرها انما هو فى السابق بمعنى أنها تقلب العقد مؤثراً من الأول.

س ۵۵۲: در بیع فضولی ثمره بین کون الاجازة کاشفة او

ناقله چیست؟

ج: اگر قائل شدیم که اجازه کاشفه است احکام و آثار بیع از زمان عقد مترتب می شود اگر مبیع و ثمن منافع داشته باشد منافع بعد العقد مال بایع و مشتری است و اگر قائل شدیم که اجازه ناقله است، منافع مبیع تا زمان اجازه مال بایع است و منافع ثمن مال مشتری است.

س ۵۵۳: هل يشترط في صحة عقد الفضولي وجود مجيز حين العقد عند الشيخ الاعظم ث ام لا؟ كبيع مال اليتيم لغير مصلحة. یعنی مال یتیم را می فروشد بعد از اینکه یتیم کبیر شد و بیع را اجازه کرد بیع صحیح است یا نه؟

ج: مرحوم شیخ انصاری ث می فرماید: و کیف کان فالاقوی عدم الاشتراط. صبی بعد از بلوغ اگر اجازه کند معامله صحیح است.

س ۵۵۴: هل يجوز تصرف الفضولي في المبيع؟

ج: در بیع فضولی آنچه مطرح است فروختن مال غیر است، نه تصرف در مال غیر، بایع فضولی حق ندارد بدون اجازه مالک مبیع را در قبض مشتری بدهد.

س ۵۵۵: للفقیه الجامع للشرایط مناصب ثلاثة؛ آن سه منصب را بیان فرمایید.

ج: ۱- الإفتاء فیما یحتاج الیها العامی فی عمله.

۲- الحكومة، فله الحكم بما يراه حقاً في المرافعات و غيرها في الجملة.

۳- ولاية التصرف في الاموال و الأنفس.

س ۵۵۶: چهار مورد از جواز بیع وقف را ذکر نمایید.

ج: ۱- در جایی که وقف بکلی خراب شده باشد و قابل انتفاع نباشد ۲- ضرورت اقتضاء کند بیع وقف را ۳- واقف شرط کرده باشد جواز بیع وقف را در صورت نیاز ۴- بقاء عین موقوفه موجب اختلاف شدید بین موقوف علیهم شود.

س ۵۵۷: الخيار را لغةً و اصطلاحاً توضیح دهید.

ج: الخيار لغة: اسم مصدر من «الاختیار» يقال: اختار، یختار، اختیاراً و خياراً و يقال انت بالخيار ای اختر ماشئت هذا بحسب اللغة.

و اما فی اصطلاح الفقهاء فهو عبارة عن تسلط الشخص على العقد فسخاً و امضاءً. او «ملكُ فسخ العقد».

س ۵۵۸: آیا خيار از حقوق است و یا از احکام:

ج: خيار فسخ از حقوق است نه از احکام شرعیه، لذا قابل انتقال به ورثه می‌باشد، ولی در باب بیع فضولی مالک، اختیار دارد اجازه کند و یا رد، آن خيار از احکام شرعیه است و به ورثه با مرگ مالک قابل انتقال نیست.

س ۵۵۹: اقسام خيار را بیان کنید.

ج: آنچه در اخبار و کلمات فقهاء ذکر شده حدود ۱۵ قسم است: ۱- خيار المجلس؛ ۲- خيار الحيوان؛ ۳- خيار الشرط؛ ۴- خيار التأخير؛ ۵- خيار ما يفسد ليومه؛ ۶- خيار الرؤية؛ ۷- خيار الغبن؛ ۸- خيار العيب؛ ۹- خيار التدليس؛ ۱۰- خيار الاشتراط؛ ۱۱- خيار الشركة؛ ۱۲- خيار تعذر التسليم؛ ۱۳- خيار تبعض الصفقة؛ ۱۴- خيار التفليس؛ ۱۵- خيار غريم الميت؛ (اذا مات الشخص و ترك ديوناً استوعب تركته فكل دائن وجد في تركته عين ماله المنتقل الى الميت ببيع أو إقراض أو نحوهما كان له الخيار في فسخ العقد و اخذ ماله و ترك الضرب مع الغرماء) و هذا الخيار كخيار التفليس.

س ۵۶۰: خيار مجلس برای چه کسانی است؟

ج: ۱- برای مالکین و وکیلین £ ۲- برای مالکین تنها £

۳- برای مالکین و وکیلین فی الجملة R

س ۵۶۱: خیار شرط اختصاص به بیع دارد و یا در تمام معاوضات جاری است؟

ج: اختصاص به باب بیع ندارد، در تمام معاوضات لازمه جاری می‌شود.

س ۵۶۲: آیا خیار حیوان اختصاص به مشتری دارد و یا بایع هم حق خیار حیوان دارد؟

ج: در این مسئله بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد بعضی خیار حیوان را مختص به مشتری می‌دانند (کما هو المشهور) و بعضی قائلند که حیوان به هر کس انتقال پیدا کرد چه مشتری باشد و یا بایع خیار فسخ دارد و همین قول را مرحوم شیخ ث فرموده و لعله الاقوی.

س ۵۶۳: خیار حیوان از حین عقد است و یا از حین افتراق؟

ج: خیار حیوان از حین عقد است و اگر در مدت سه روز از مجلس عقد از هم جدا نشوند، خیار حیوان تمام می‌شود ولی خیار مجلس تا زمان افتراق باقی است.

س ۵۶۴: مسقطات خیار مجلس را ذکر نمایید.

ج: آن طور که مرحوم علامه ث در کتاب تذکره فرموده مسقطات خیار مجلس چهار تا است:

۱- اشتراط سقوط خیار در ضمن عقد.

۲- اسقاط خیار بعد از عقد.

۳- تفرق بایع و مشتری از هم.

۴- تصرف بایع و مشتری در ثمن و مئمن که دلالت کند بر عدم فسخ.

س ۵۶۵: مبدأ خیار شرط در نزد مرحوم شیخ طوسی و علامه حلی ب از حین افتراق است و یا از حین عقد؟ و نظر مرحوم شیخ انصاری ث چیست؟

ج: مرحوم شیخ طوسی و علامه حلی مبدأً خیار را از حین تفرّق می‌دانند و شیخ انصاری از حین عقد می‌دانند در صورتی که به طور اطلاق شرط کرده باشند.

س ۵۶۶: ارش را لغةً و اصطلاحاً معنی کنید.

ج: ارش در لغت دیه جراحات را گویند، و در اصطلاح فقهاء: الارش مالٌ یؤخذ بدلاً عن نقصٍ مضمونٍ فی مالٍ او بدنٍ لم یقدّر له فی الشرع مقدّرٌ. یعنی ارش عبارت است از مالی که عوض نقص در اموال دیگران ضامن است، و یا نقص در بدن کسی وارد می‌کند که در شرع برای آن دیه تعیین نشده اینجا باید ارش بدهد که از آن به حکومت هم تعبیر می‌شود.

و بعبارة اخرى: التلف ان كان عيناً فاسمه القيمة و ان كان منفعة فاسمه اجرة المثل و ان كان وصف الصحة فاسمه الارش.

س ۵۶۷: در باب ارش اگر قیمت گذاران در قیمت عین اختلاف کنند وظیفه چیست؟ و نظر مرحوم شیخ ث را بیان نماید.

ج: در این مسئله مرحوم شیخ اعظم ث شش نظریه را بیان کرده است:

۱- تقدیم بینة الاقل؛ للاصل.

۲- تقدیم بینة اکثر؛ لأنها مثبتة.

۳- تقدیم القرعة؛ لأنها لكل امرٍ مشتبہ.

۴- الرجوع الى الصلح؛ لتشبه كل من المتابعين. بحجة شرعية.

۵- تخيير الحاكم؛ لامتناع الجمع و فقد المرجح.

۶- وجوب الجمع بينهما بقدر الامكان؛ لأنّ كلاً منهما حجة شرعية فاذا تعذر العمل به فی تمام مضمونه وجب العمل به فی بعضه، فاذا قومه احدهما بعشرة فقد قوم كلاً من نصفه بخمسة، و اذا قومه الآخر بشمانية فقد قوم كلاً من نصفه بأربعة،

فیعمل بکلّ منهما فی نصف المبیع (در این صورت قیمت عین می‌شود نه درهم. $5+4=9$) و مرحوم شیخ می‌فرماید اقوی همین قول ششم است.

س ۵۶۸: کیفیت گرفتن ارش را بیان نمایید.

ج: مبیع صحیحاً و معیباً قیمت گذاری می‌شود، بعد بین قیمت صحیح و معیب نسبت سنجی می‌شود، به همان نسبت از اصل قیمت کسر می‌شود، مثلاً اگر قیمت صحیح هشت درهم بود قیمت معیب چهار درهم، نسبت بین این دو به نصف است، از قیمت اصلی که مثلاً چهار درهم است دو درهم کم می‌شود.

س ۵۶۹: مواردی که رد و ارش با هم ساقط می‌شوند ذکر کنید.

ج: در جایی که مشتری قبل از عقد علم به عیب داشته باشد، یا بایع از عیوب تبرّی جسته باشد، و بگوید با تمام عیبش این را فروختم و مشتری قبول کند، یا بایع اسقاط خیار کرده باشد قبل از عقد و یا بعد از عقد و یا مشتری ملتزم به عقد شود یعنی این معامله را قبول دارم و فسخ نمی‌کنم (اسقاط خیار از طرف مشتری شود)، تصرف در مال معیب که دلالت می‌کند بر عدم فسخ داخل در التزام به عقد است، این چهار امر موجب اسقاط اداوارش می‌شود.

س ۵۷۰: آیا تمام انواع خیار قابل ارث است یا نه؟ نظر شافعی چیست؟

ج: مرحوم شیخ ث می‌فرماید: بودن خیار قابل انتقال به ورثه بعد از فوت ذو الخیار، منوط به دو امر است:

یکی اینکه خیار حق باشد نه حکم شرعی (مثل اجازه در عقد فضولی) برای اینکه حکم شرعی قابل انتقال نیست.

دوم اینکه خیار حقی باشد که قابل انتقال باشد بعضی از حقوق قابل انتقال نیست، بلکه منوط به حیات شخص است مثل: حقّ الجلوس در مسجد و بازار، حقّ التولیّه، و النظارة و ...

در پایان نتیجه می‌گیرد که اجماع که در مقام منعقد شده کافی است برای انتقال تمام انواع خیار به ورثه (الخیار موروث بانواعه بلاخلاف بین الاصحاب) و در جای دیگر می‌فرماید: و کیف کان، ففی الإجماع المنعقد علی نفس الحكم کفاية ان شاء الله تعالی.

شافعی هم خیار را از حقوق می‌داند و با موت ذو الخیار حق منتقل می‌شود به ورثه مگر خیار مجلس که اگر ذو الخیار در مجلس عقد بمیرد خیار به ورثه انتقال پیدا نمی‌کند.

س ۵۷۱: خیار شیئی واحد است که قابل تجزیه و تقسیم نیست چگونه ورثه از آن استفاده کنند؟

ج: در این مسئله مرحوم شیخ اعظم ث چهار نظریه نقل کرده است:

۱- هر یکی از ورثه مستقلاً حق فسخ دارد مثل مورث اگر چه سایر ورثه معامله را اجازه کنند.

۲- هر یکی از ورثه نسبت به سهم خود حق فسخ دارد نه نسبت به سهم دیگران.

۳- استحقاق مجموع ورثه مجموع خیار را یعنی هر یکی از ورثه اختصاص دارد به حصه مشاعه، مجموع ورثه من حیث کونهم مجموعاً حق فسخ دارند.

۴- قول چهارم نظریه مرحوم شیخ ث است: و هنا معناً آخر لقیام الخیار بالمجموع و هو: ان يقوم بالمجموع من حیث تحقق الطبیعة فی ضمنه لا من حیث کونه مجموعاً، فیجوز لكل منهم الاستقلال بالفسخ ما لم یجز الآخر؛ لتحقق الطبیعة فی الواحد.

یعنی مجموع ورثه حق فسخ دارند به این معنا که هر یک استقلالاً حق فسخ دارند به شرطی که دیگری بیع را اجازه نکرده باشد و الاً حق فسخ ساقط می‌شود.

به یاری خداوند و عنایات اهل بیت عصمت و طهارت ث آنچه مد نظر بود در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۸ به پایان رسید، از خوانندگان محترم خواهشمندم اینجانب را از دعای خیر در حیات و ممات فراموش نفرمایند.

و فی الختام نَسْأَلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ خُطُوَةَ مُتَوَاضِعَةً فِي طَرِيقِ خِدْمَةِ أَرْبَابِ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ وَ يَجْعَلَ خَالِصاً لَوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ يَنْفَعَنِي بِهِ فِي «يَوْمٍ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ».

حوزه علمیه قم

محمد باقر فاضلی بهسودی (کوه بیرونی)

